

بسم الله الرحمن الرحيم



فصلنامه مطالعات زبان و گویش های غرب ایران
نشریه علمی

دانشگاه رازی

این مجله براساس نامه شماره ۲۱۴۹۱۷/۱۸/۳ تاریخ ۱۳۹۶/۰۹/۲۰ دفتر سیاست گذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۸ بهار ۱۳۹۴ با اعتبار علمی - پژوهشی منتشر می شود.

این فصلنامه در پایگاه های زیر نمایه می شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) www.isc.gov.ir
- پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) www.sid.ir
- بانک اطلاعات نشریات کشور www.magiran.com

دوره هشتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹ هـ.ش / ۲۰۲۱ م.

شاپای چاپی: ۲۳۴۵-۲۵۷۹

شاپای الکترونیکی: ۲۶۷۶-۵۷۳X

فصلنامه مطالعات زبانها و گویش‌های غرب ایران

دانشگاه رازی

دوره هشتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیر مسئول: شجاع تفکری رضائی

سر دبیر: عامر قیطوری

ناشر: دانشگاه رازی

زبان نشریه: فارسی

قالب انتشار: الکترونیکی و کاغذی

نوع داوری: دوسو ناشناس

فاصله انتشار: فصلنامه

هیئت تحریریه

علی افخمی

استاد دانشگاه تهران

محمود بی‌جن‌خان

استاد دانشگاه تهران

علی درزی

استاد دانشگاه تهران

بهمن زندی

استاد دانشگاه پیام‌نور تهران

علی سلیمی

استاد دانشگاه رازی

ویدا شقاقی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

مدیر داخلی: لادن جواهری

کارشناس اجرایی: نسرين عزيزی، مریم حسینی

ویراستار فنی و صفحه‌آرا: هدی رضایی

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، باغ ابریشم، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده، صندوق پستی:

۶۷۱۴۴۱۴-۹۴۱

وب‌گاه: <http://jlw.razi.ac.ir>

پست الکترونیکی: jlw@razi.ac.ir

دورنگار: ۰۸۳-۳۴۲۶۵۰۲۷

تلفن: ۰۸۳-۳۴۲۸۳۹۰۳

این نشریه حاصل فعالیت مشترک دانشگاه رازی و انجمن زبان‌شناسی ایران است.

این نشریه دارای مجوز ارشاد است.

راهنمای نگارش و ارسال مقالات

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران از استادان و پژوهشگران دعوت می‌نماید تا مقالات خود را در حوزه‌های زبان‌شناسی نظری و کاربردی مرتبط با گویش‌های غرب ایران از جمله کردی، لکی، ترکی، لری، و فارسی برای چاپ در این مجله ارسال نمایند. مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران خود را به داوری دقیق و سریع و چاپ به‌موقع مقالات متعهد می‌داند. با این حال، مسئولیت محتوا و مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است. در کنار انتشار مقالات کامل و گزارش پژوهش، بخشی از مجله به نقد کتب و آثار زبان‌شناسی اختصاص دارد. نویسندگان می‌توانند نقدهای خود را برای چاپ در این بخش ارسال کنند. حجم مطلوب این نقدها ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ واژه است.

- مقاله باید حاصل پژوهش نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.

ساختار مقاله

- مقاله باید به‌ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله یا بخش تحلیل، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد. پیشینه مرتبط که ذکر آن برای موضوع مقاله اهمیت اساسی دارد، در مقدمه آورده شود. چنانچه لازم باشد بخش مستقلی به چارچوب نظری اختصاص داده شود، برای نامگذاری آن بخش، از یک عنوان مفهومی استفاده شود. لطفاً از ذکر اهداف به‌صورتی که در یک رساله مرسوم است اجتناب شود. بخش‌های پیکره اصلی، بحث و نتیجه‌گیری متناسب با نوع مقاله می‌تواند با عناوین و بخش‌بندی‌های متفاوتی ارائه شود. وجود بخشی باعنوان روش پژوهش برای پژوهش‌های کاربردی الزامی است.

تهیه متن مقاله

مقالات باید بر روی کاغذ به ابعاد ۱۷/۶×۲۵ با قلم B لوتوس به اندازه ۱۳ و ۲۵ سطر در صفحه در فرمت word 2003 و حاشیه از بالا و پایین ۲/۵ و از راست و چپ ۲ سانتی‌متر تنظیم و به‌صورت

فایل word به سامانه مجله ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۱ باشد. هر مقاله باید دارای چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman به اندازه ۱۲ در حداکثر ۲۰۰ کلمه در صفحه‌ای جدا باشد؛ افزون بر این، فایل جداگانه‌ای شامل عنوان مقاله، نام نویسنده یا نویسندگان، مرتبه علمی آن‌ها، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل و نشانی پستی و پست الکترونیکی و شماره تلفن آن‌ها باشد.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۰ صفحه یا ۶۵۰۰ واژه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در حدود ۲۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
- مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه باید از الگوی متعارف مقالات پیروی نمایند.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش (۱) که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر بخش، برخلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه، به فرض به صورت ۴-۱-۳ که بیان‌گر زیربخشی از بخش چهارم مقاله است، بیشتر باشد.
- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته‌شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوش درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوش‌های لاتین با حروف کوچک آغاز شود.
- پانوش‌ها در هر صفحه دوباره از (۱) آغاز شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آن‌ها پیش از اولین کاربرد در پانوش ذکر شود.
- در تهیه نمودارهای درختی از ابزارهای Shapes استفاده شود و پس از ترسیم نمودار، کل اجزای آن انتخاب و Group شود.
- در واج‌نویسی داده‌ها از قلم IPA نسخه Doulus Sil استفاده شود.

منابع مالی

چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آن‌ها یاری گرفته‌اند

باید در اولین پانویس و بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

شیوه ارجاع دهی

- چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن اشاره شده است؛ سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورت تشخیص نویسنده، صفحه خاصی از اثر مورد اشاره پس از علامت دو نقطه (: در درون آن قرار داده شود.

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۲ نگاشته شده و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا (ابتدا فارسی و سپس لاتین) در پایان مقاله با ترتیب الفبایی به صورت ذیل آورده شود.

کتاب

یک نویسنده: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۷). *نگاهی تازه به دستور زبان*. تهران: آگه.

چند نویسنده: نام خانوادگی نویسنده اول، نام نویسنده اول، نام نویسنده دوم نام خانوادگی نویسنده دوم و نام نویسنده چندم نام خانوادگی نویسنده چندم (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: نشر علم.

کتاب ترجمه شده

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار ترجمه). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). مترجم: نام مترجم نام خانوادگی مترجم. محل انتشار ترجمه: ناشر.

لایکان، ویلیام (۱۳۹۱). *درآمدی تازه بر فلسفه زبان*. مترجم: کورش صفوی. تهران: انتشارات علمی.

پایان نامه و رساله

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام پایان نامه (به صورت کج‌نویسی). پایان نامه مقطع رشته، نام دانشگاه.

آهنگر، عباسعلی (۱۳۷۹). *ساخت جمله ناهمپایه در زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی*. پایان نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.

مقاله

از مجله انگلیسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

Boas, F. (1919). Kinship Terms of the Kutenai Indians. *American Anthropologist*, 21 (1), 98-101.

از مجله فارسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴). مجهول در زبان فارسی. مجله زبان شناسی، ۲ (۱)، ۳۱-۴۶.

از مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. در: نام ویراستار، نام مجموعه (به صورت کج نویسی)، (صص شماره صفحات). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۴). اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی. در: محمدرضا باطنی، مسائل زبان شناسی نوین، (صص ۱۵۷-۱۷۴). تهران: انتشارات آگاه.

وبگاه اینترنتی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (در صورت وجود تاریخ انتشار). عنوان مطلب مورد استفاده (به صورت کج نویسی). برگرفته از: آدرس اینترنتی.

- از شماره گذاری و یا قرارداد خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع اجتناب شود.

- چنانچه در متن مقاله به بیش از یک اثر از نویسنده ای ارجاع داده می شود، در آثار دوم به بعد این نویسنده از ذکر مجدد نام و نام خانوادگی در فهرست منابع اجتناب و به ارائه سایر مشخصات آثار وی بسنده شود.

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می دهد؛ سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتی متر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- نویسندگان باید در نگارش مقالات خود از رسم الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی کنند.

هزینه داوری، ویرایش و چاپ مقاله دویست هزار تومان است که پیش از ارسال پذیرش دریافت می شود.

- مجله در ویرایش زبانی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- هیئت تحریریه در پذیرش مقالات آزاد است.

حوزه انتشار، اهداف، و رویکرد نشریه

مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران با هدف پیشبرد پژوهش درباره زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران به‌طور اخص و ارتقاء دانش نظری درباره زبان به‌طور اعم انتشار می‌یابد. در این منطقه از کشور گنجینه وسیعی از زبان‌ها و گویش‌های متنوع از جمله کردی، هورامی، لری، لکی، ترکی و فارسی وجود دارد که مطالعه آن‌ها از جنبه‌های گوناگون بسیار حائز اهمیت است. این مجله مجال و محمل مناسبی برای نشر مقاله‌های اصیل نظری و توصیفی در زمینه این زبان‌ها و گویش‌ها خواهد بود؛ افزون بر این، مطالعات مردم‌شناختی، نشانه‌شناختی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مرتبط با این زبان‌ها و گویش‌ها که براساس نظریه‌های زبان‌شناسی صورت گرفته باشند، نیز از زمینه‌های مورد توجه این نشریه هستند.

فهرست مطالب

- ۱ واژه‌بست در لری خرم‌آبادی.....
فاطمه آخوندی، مرضیه صنعتی
- ۲۱ ارزیابی دیدگاه فلبر و لانگاکر در طبقه‌بندی مفهومی واژه‌های محتوایی فرهنگ لغت معین.....
مریم حکیمی، مریم ایرجی، علی‌اکبر خمیجانی فراهانی
- ۴۵ حذف همخوان‌های چاکنایی در نام‌ها در کردی کلهری.....
مهدی فتاحی
- ۵۷ بررسی ساخت بند موصولی در کردی کرمانجی.....
شاهو مجیدی، مهرداد نغزگوی‌کهن
- ۷۷ رویکردی کمینه‌گرا به تعیین جایگاه ساختاری عنصر پرسشی *آیا* در فارسی.....
حسین مغانی
- ۹۷ اقناع و سوگیری‌های وکلا در پرونده‌های کیفری: رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی - حقوقی.....
ژیلا مهربانی، مسعود دهقان، کورش صابری، ابراهیم بدخشان
- ۱۱۷ نقد و بررسی مقاله: نقدی بر تمایز مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی.....
علی پیرحیاتی، محمود بی‌جن‌خان



Res. article

Clitics in KhorramAbadi Lori

Fateme Akhoondi^{1✉}, Marziye Sanaati²

1- M.A. of Linguistics, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Faculty of Cultural Legacy and Tourism Institute.

Received: 2019/21/12

Accepted: 2020/09/03

Abstract

Local languages and dialects, as a part of the culture and civilization of any nation, are being destructed on reasons such as, immigration of native speakers. Therefore, in order to revive and record these languages and dialects, scientific studies should be conducted by linguists. In the present study, clitics in KhorramAbadi Lori are introduced, investigated, and divided into two classes of 'second-position' and 'phrasal affix', in terms of their position of attachment to the head, dependent or phrase. The research method includes: preparing a (215) -sentence questionnaire, interviewing with native speakers, extracting and investigating clitics of this language variety using Shaghaghi's model (2013). Of course, foreign models have also been surveyed. The findings revealed that clitics in this dialect are incorporated at the end of their own host. Also the morphemes of genitive /e/, definiteness or indefiniteness, indefinite allocation, and endoclitical pronouns are placed in second-position endoclitics, while morphemes of definite object, coordinations, verb emphasis, adding adverb, and endoclitical verb are placed in phrasal affix endoclitics. Results show that in this language, phrasal affixes as regards their position, are closer to affixes on a continuum, in comparison with second position endoclitics.

Keywords: KhorramAbadi Lori, clitics, endoclitics, second-position, phrasal affix.

Citation: Akhoondi, F., Sanaati, M. (2021). Clitics in KhorramAbadi Lori. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 1-20. (In Persian)





واژه‌بست در لری خرم‌آبادی

فاطمه آخوندی^۱✉، مرضیه صنعتی^۲

۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهراء، دانشکده ادبیات، تهران، ایران. ۲. استادیار زبان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۹/۳۰

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۹

چکیده

زبان‌ها و گویش‌های محلی، به‌مثابه بخشی از فرهنگ و تمدن هر ملت، به‌دلایل متعددی همچون مهاجرت گویشوران بومی، در خطر فراموشی قرار گرفته‌اند؛ از این رو، این وظیفه بر دوش متخصصان علم زبان است که با انجام مطالعات علمی درصدد احیاء و ثبت این گویش‌ها برآیند. در پژوهش پیش‌رو، واژه‌بست‌های لری خرم‌آبادی معرفی و به‌لحاظ جایگاه اتصالشان به هسته، وابسته یا گروه به دو دسته جایگاه دوم و وند گروهی تقطیع و بررسی زبان‌شناختی شده‌اند. روش انجام کار در نوشتار پیش‌رو، شامل تهیه پرسش‌نامه (۲۱۵) جمله‌ای، مصاحبه با گویشوران بومی، استخراج و بررسی واژه‌بست‌های این گونه زبانی با الگوگیری از شقاقی (۱۳۹۲) است، البته مدل‌های خارجی نیز در این زمینه بررسی واقع شده است. یافته‌های حاصل از بررسی داده‌ها نشان داد، واژه‌بست‌ها در این زبان به میزبان خود پی‌بست می‌شوند؛ همچنین، تکواژهای کسره اضافه، معرفه‌گی، نکره‌گی، تخصیص نکره و ضمائر پی‌بستی در مقوله پی‌بست‌های جایگاه دوم و تکواژهای مفعول معرفه، هم‌پایگی، تأکید فعلی، قید افزایش و فعل پیوستی در مقوله پی‌بست‌های وند گروهی جای می‌گیرند. نتایج برگرفته از یافته‌ها بیان‌گر آن است که در این زبان، وندهای گروهی با توجه به تثبیت جایگاهشان در مقایسه با پی‌بست‌های جایگاه دوم، روی پیوستار به وندها نزدیک‌تر هستند.

کلیدواژه‌ها: لری خرم‌آبادی، واژه‌بست، پی‌بست، جایگاه دوم، وند گروهی.



۱- مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های هر کشور و منطقه، بخش مهم و ارزشمندی از میراث فرهنگی و معنوی آن به‌شمار می‌روند و حفظ و صیانت از این میراث، تکلیفی برعهده همگان است. سرعت انقراض و نابودی زبان‌ها و گویش‌های محلی، در مقایسه با زبان‌های رسمی و معیار، به‌دلیل مهاجرت و عدم تمایل خانواده‌ها به آموزش دادن زبان مادری به کودکان بسیار بیشتر است. متأسفانه با انقراض هر گویش، بسیاری از عقاید، آداب و رسوم و ادبیات که شامل افسانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و اشعار عامیانه است، از بین می‌روند؛ زیرا گویش‌ها انتقال‌دهنده ارزش‌های فرهنگی، دینی، ملی، قومی، خانوادگی، سیاسی و تاریخی هستند و در شکل‌دهی به هویت و جهان‌بینی افراد، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند (حامدی شیروان و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۶)؛ به عبارت دیگر، در خطر بودن زبان و فرهنگ باهم ارتباط تنگاتنگ دارند؛ از این رو، مهم‌ترین وظیفه زبان‌شناسی در جهان امروز، رفتن به درون جامعه و توصیف زبان‌ها از راه میدانی است، پیش از آنکه امکان انجام این کار از دست برود (وارداف^۱، ۱۳۹۳: ۶۰۵)؛ بنابراین با هدف ثبت گویش‌ها و زبان‌ها، بررسی زبان‌شناختی روی واژه‌بست‌ها^۲ در زبان^۳ لری خرم‌آبادی (با تأکید بر گونه گفتار محاوره‌ای) انجام شد و تلاش درصدد یافتن پاسخ به سه پرسش پیش‌رو صورت گرفت: واژه‌بست‌ها در لری خرم‌آبادی، چه ویژگی‌های دارند و به لحاظ جایگاه اتصال به پایه (پیش‌بست یا پی‌بست^۴) چگونه عمل می‌کنند؟ همچنین، آن‌ها به چه پایه‌ای (هسته گروه نحوی، وابسته آن یا به مرز گروه نحوی) متصل می‌شوند؟

زبان لری از زبان فارسی باستان مشتق است (راویلنسون^۵، ۱۳۶۲: ۱۵۵) و ریشه واژه‌لر مرتبط با شهر لور^۶ (مینورسکی^۷، ۱۳۶۳: ۲۲) و به معنای غیرتمند یا بزرگ است (آن‌بای^۸، ۲۰۰۳: ۱۷۵). این زبان یکی از زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که نزدیک‌ترین رابطه را با زبان فارسی دارد و هردوی آن‌ها

1. R. Wardhaugh

2. Clitics

۲- براساس تعریف دبیرمقدم (۱۳۸۷) از اصطلاحات زبان، گویش، لهجه و گونه، لری - موضوع پژوهش حاضر - زبان به‌شمار می‌رود.

4. Proclitics

5. Endoclititics

6. H. Ravilenson

7. Loor

8. V. Minorsky

9. E. J. Anonby

دنباله زبان فارسی میانه هستند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰: ۵۳-۵۴)؛ بنابراین، زبان فارسی و لری هردو از پارسی میانه ساسانی منشعب شده‌اند و پارسی میانه ساسانی نیز به‌نوبه خود دنباله پارسی باستان بوده است (مقیم، ۱۳۷۳: ۱۱). قلمروی گویش‌های لری و بختیاری، جنوب مناطق کردزبان است و گویشوران آن، لرها و بختیاری‌ها هستند. این گویش‌ها خط ندارند و مطالعه آن‌ها به‌طور عمده به‌وسیله ایران‌شناس مشهور روس، و. آ. ژوکوفسکی^۱ و ایران‌شناس آلمانی، اسکار مان^۲ صورت گرفته است (ارانسکی^۳، ۱۳۷۸: ۱۳۱). در کتاب *راهنمای زبان‌های ایرانی* نیز برخی از ویژگی‌های واجی، صرفی، نحوی، اشتقاقی و واژگان در گویش‌های لری فیلی، بختیاری و ممسنی را توصیف کرده است (اشمیت^۴، ۱۳۸۳: ۵۶۷-۵۷۰).

در سال‌های اخیر، پژوهش‌گران ایرانی همچون عبدی (۱۳۸۸)، بهرامی (۱۳۹۰)، عبدی و محمدابراهیمی (۱۳۹۱)، کامبوزیا کرد زعفرانلو و دیگران (۱۳۹۲)، طاهری (۱۳۹۷)، ضیاءمجیدی و حق‌بین (۱۳۹۷) و آخوندی و صنعتی (۱۳۹۸) مطالعاتی زبان‌شناختی روی این زبان انجام داده‌اند. ریشه واژه *clitics* مشتق از واژه یونانی *klinein* به‌معنای *تکیه/دند* است (اندرسن^۵، ۲۰۱۱: ۲). این مقوله به طبقات نقشی و غیر واژگانی اطلاق می‌شود، اما نکته مهم این است که بین خصوصیات واژی - نحوی و ساختارهای واجی واژه‌ها همیشه رابطه یک به یک وجود ندارد و وجود واژه‌بست یکی از دلایل عمده این عدم تطابق میان ساختارهای واژی - نحوی و ساختارهای واجی است (بوی^۶، ۲۰۰۵: ۱۶۸). از نظر تاریخی، واژه‌بست به‌طور معمول از واژه کامل به‌وجود آمده و گاهی اوقات به‌وند تصریفی تبدیل شده است (اسپنسر^۷، ۱۹۹۱: ۳۵۰). این مقوله به‌لحاظ جایگاه خود نسبت به پایه، به سه دسته پیش‌بست، پی‌بست و درون‌بست و به‌لحاظ میزان استقلال نیز به سه سطح، شامل: الف) تکواژ وابسته‌ای که افزون بر صورت واژه‌بستی، صورت مستقل نیز دارد. ب) تکواژ مستقلی که به‌دلیل نگرفتن تکیه در محیط آوایی، تبدیل به واژه‌بست شده است. پ) تکواژی که صورت واژه کامل ندارد، هیچ‌گاه تکیه نمی‌گیرد و به میزبان خود متصل می‌شود، تقسیم شده است (زوئیکی^۸، ۱۹۷۷). این مقوله دستوری

1. V. A. Žukovskij
2. O. mann
3. I. Oranskie
4. R. Eshmidt
5. S. R. Anderson
6. G. Booij
7. A. Spencer
8. A. Zwicky

به دو دسته ساده و ویژه تقسیم می‌شود: واژه‌بست ساده، افزون بر داشتن صورت تخفیف‌یافته، صورت واژگانی کاملی دارد؛ اما واژه‌بست ویژه، برخلاف واژه‌بست ساده، صورت واژگانی کاملی ندارد و فقط به صورت وابسته به واژه میزبان متصل می‌شود (زوئیکی و پولوم^۱، ۱۹۸۳: ۵۰۳-۵۰۴؛ کاتامبا و استن‌هام^۲، ۲۰۰۶: ۳۳۷-۳۳۸؛ لیبر^۳، ۲۰۱۲: ۱۵۰؛ دیکسون^۴، ۲۰۰۷: ۵۷۴). رده‌شناسانی همچون گیون^۵ (۲۰۰۱: ۵۴-۵۵) و کرافت^۶ (۲۰۰۳: ۳۸-۳۹) نیز به واژه‌بست پرداخته‌اند. /د/ت پی‌بستی، دو واژه با نقش‌های مختلف را به هم متصل می‌کند (قطره، ۱۳۸۶: ۶۷).

تعیین ماهیت واژه‌بست‌ها، تابعی از توزیع آن‌ها در سطح رابط سه حوزه واج‌شناسی، ساخت‌واژه و نحو است (کریمی، ۱۳۹۳: ۱۰۲۸). خصوصیات بینابینی آن‌ها، باعث شده است که زبان‌شناسان ملاک‌هایی برای شناخت کلمات، واژه‌بست و وندها به دست دهند تا از این گذر میان این سه جزء زبانی تمایز ایجاد کنند (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ۸۰). هفت آزمون پیشنهادی زوئیکی و پولوم برای شناسایی سه مقوله وند، واژه‌بست و کلمه بیان‌گر آن است که (۱) واژه‌بست فاقد تکیه است. این ویژگی، استقلال آن را از دو مقوله دیگر (کلمه و وند) نشان می‌دهد. (۲) تکواژی وابسته است و همیشه به یک پایه متصل است که نزدیکی آن را به مقوله وند نشان می‌دهد. (۳) حضور آن به‌طور معمول مانع از افزودن وند جدید به پایه می‌شود. (۴) در گزینش واژه پایه از محدودیت کمتری برخوردار است. (۵) جزء ساختار درونی واژه‌ای که به آن متصل می‌شود نیست. سه ویژگی پیش‌گفته در موارد (۳)، (۴) و (۵)، مقوله واژه‌بست را از مقوله وند متمایز می‌کند. (۶) قاعده نحوی حذف به قرینه درمورد واژه‌بست رخ می‌دهد که نزدیکی آن را به کلمه نشان می‌دهد. (۷) قاعده نحوی حرکت نیز برخلاف کلمه درمورد واژه‌بست اتفاق نمی‌افتد که ملاکی برای تمایز کلمه از واژه‌بست است (شقاقی، ۱۳۷۴: ۱۵۵).

مطالعاتی همچون واحدی لنگرودی و ممسنی (۱۳۸۳)، شقاقی (۱۳۸۶)، مفیدی (۱۳۸۶)، راسخ‌مهند (۱۳۸۹)، شریفی (۱۳۹۰)، نورعلی‌وند (۱۳۹۰)، صراحی و علی‌نژاد (۱۳۹۲)، بهرامی‌خورشید و کامبوزیا کرد زعفرانلو (۱۳۹۳)، جم (۱۳۹۳)، نغزگوی کهن (۱۳۹۳)، مزینانی و دیگران (۱۳۹۴)، حامدی شیروان و دیگران (۱۳۹۵) و سبزلعلی‌پور و واعظی (۱۳۹۷) درباب واژه‌بست را نیز نباید از نظر دور داشت.

1. G. K. Pullum
2. F. Katamba & J. Stonham
3. R. Lieber
4. R. Dixon
5. T. Givon
6. W. Croft

اندرس، واژه‌بست را وندگروهی^۱ قلمداد کرده و معتقد است که وند در ساحت کلمه و واژه‌بست در ساحت گروه بررسی می‌شود (۱۹۹۲: ۲۰۰). وی همچنین، واژه‌بست‌هایی را که جایگاه اتصال آن‌ها پس از اولین کلمه آوایی است، واژه‌بست جایگاه دوم^۲ می‌نامد (۱۹۹۶: ۵-۶). بشکویچ^۳ (۲۰۱۶: ۴۶) مدّعی است که نظام واژه‌بست‌های جایگاه دوم فقط در زبان‌هایی که فاقد حرف تعریف هستند، وجود دارد. کلاونس^۴ (۱۹۸۵) نیز با بررسی سه پارامتر تسلط (آغازی - پایانی)، تقدّم (قبل - بعد) و پیوند واجی (پیش‌بست - پی‌بست) روی واژه‌بست‌های زبان‌هایی از رده‌های مختلف، ارزش این سه نظام پارامتری که مفاهیم ساختاری را رمزگذاری کرده، نشان داده است که چگونه این نظام، راهی برای تحلیل پدیده‌های پیچیده مانند واژه‌بست با تابعیت دوگانه را می‌گشاید. گرت^۵ نیز با بررسی شاخه زبان‌های آناتولیایی نشان داده است که عناصر قانون واکرناگل^۶ همگی به‌لحاظ اتصال آوایی به میزبان خود، پی‌بست هستند (گرت، ۱۹۹۶: ۸۶-۸۷).

گرت^۷ (۱۹۹۰)، هالپرن^۸ (۱۹۹۵)، اندرسن (۲۰۰۴ و ۲۰۰۲)، پنچوا^۹ (۲۰۰۵)، کهنمویی‌پور و میگردومیان^{۱۰} (۲۰۰۸)، ارسلر^{۱۱} (۲۰۰۹)، آگبایانی و گلستون^{۱۲} (۲۰۱۰) و اسپنسر و لوئیس^{۱۳} (۲۰۱۲) نیز در زمینه واژه‌بست جایگاه دوم، مطالعاتی را انجام داده‌اند.

۲- واژه‌بست و انواع آن

واژه‌بست‌ها، تکواژهای وابسته و حدّ واسط بین ونداها و واژه‌های مستقل هستند. به‌لحاظ آواشناختی، این عناصر یا ذاتاً تکیه نمی‌گیرند یا به‌دلیل فرایند آوایی کاهش، تکیه خود را از دست می‌دهند. از این رو، به‌منظور داشتن صورت آوایی، باید جزئی از یک واحد تکیه‌دار تلقی شوند؛ بنابراین در ساختار تکیه‌ای واژه یا عبارت همجوار خود که در اصطلاح میزبان واژه‌بست نامیده می‌شود، ادغام می‌شوند. این ویژگی واژه‌بست‌ها (نداشتن تکیه و ادغام‌شدن آن‌ها به یک واحد تکیه‌دار)، یکی از معیارهای تشخیص

1. Phrasal affix
2. Second position
3. Ž. Bošković
4. J. L. Klavans
5. A. Garret
6. J. Wackernagel
7. A. Halpern
8. R. Pancheva
9. A. Kahnemuyipour & K. Megerdooimian
10. D. Erschler
11. B. Agbayani & Ch. Golston
12. A. R. Luis

این تکیواژ وابسته از واژه مستقل است.

در مورد جایگاه اتصال واژه‌بست به ابتدا یا انتهای میزبان خود نیز باید خاطر نشان کرد که آن گروه از واژه‌بست‌هایی که به ابتدای میزبان متصل می‌شوند، پیش‌بست و آن‌هایی که به انتهای میزبان خود می‌پیوندند، پی‌بست نامیده می‌شوند (هالپرن، ۱۹۹۸: ۱۰۱).

در توصیف واژه‌بست‌ها، با توجه به اینکه به هسته گروه نحوی یا تمامی گروه نحوی یا به حاشیه بیرونی گروه متصل می‌شوند، با دو نوع واژه‌بست جایگاه دوم و وند گروهی سروکار داریم (شقاقی، ۱۳۹۲: ۸) که موضوع اصلی نوشتار پیش‌رو است. علت نام‌گذاری واژه‌بست با عنوان جایگاه دوم، بدین سبب بوده است که پس از اولین دختر نحوی سازه‌ای که دامنه گروه را تعیین می‌کند (برای نمونه، دختر نحوی گروه اسمی، یک اسم است که دامنه گروه را معین می‌سازد)، یا درون تحقق واجی دامنه گروه پس از اولین واژه واجی (مانند کسره اضافه در گروه اسمی کتاب زیبا که پس از اولین واژه واجی، درون گروه آمده است) قرار می‌گیرد (اندرسن، ۲۰۰۵: ۸۱). این دو جایگاه به ترتیب «د ۲» (D2) و «و ۲» (W2) نام‌گذاری می‌شوند. این نوع از واژه‌بست، به همراه پایه خود به‌الزام سازه‌ای نحوی یا معنایی نمی‌سازد و می‌تواند نقش‌های متفاوتی همچون ضمیر، جهت، ادات و... را در جمله برعهده گیرد (هالپرن، ۱۹۹۸: ۱۰۹-۱۱۰).

یکی از ویژگی‌های بارز این جایگاه آن است که حضور هریک از این واژه‌بست‌ها مانع از حضور دیگر واژه‌بست‌های جایگاه دوم می‌شود (شقاقی، ۱۳۹۲: ۹). واژه‌بست موسوم به وند گروهی نیز از آنجا که به یکی از دو حاشیه بیرونی گروه نحوی یا به واژه‌ای که لزوماً رابطه معنایی با آن ندارد، متصل می‌شود، با این عنوان نام‌گذاری شده است (بلینگز، ۲۰۰۲: ۵۵).

۳- روش پژوهش

با توجه به اهمیت مطالعه در باب واژه‌بست در زبان‌ها، پژوهش پیش‌رو با ماهیت توصیفی - تحلیلی واژه‌بست‌ها در لری خرم‌آبادی و همچنین تقطیع آن‌ها را به دو نوع واژه‌بست جایگاه دوم و وند گروهی با الگوگیری از شقاقی (۱۳۹۲) معرفی کرده است؛ البته منابع خارجی تراز اول نیز در این زمینه، بررسی شده است. روش انجام کار در گام نخست، شامل تهیه پرسش‌نامه (۲۱۵) جمله‌ای با تمرکز بر وجود

۱- دختر دوم

۲- واژه دوم

انواع واژه‌بست‌ها، مصاحبه با پنج گویشور بومی لری با طیف سنی حدود چهل تا شصت ساله (چهار مرد و یک زن) و تحصیلات پنجم ابتدایی تا کارشناسی و استخراج داده‌های پژوهش است. در گام بعد، معادل لری داده‌ها آوانویسی، تحلیل و یافته‌ها استخراج و نتیجه‌گیری شد.

۴- واژه‌بست‌های لری خرم‌آبادی

واژه‌بست‌ها در گونه^۱ لری خرم‌آبادی به شکل پی‌بست به پایه خود متصل می‌شوند؛ همچنین مانند زبان فارسی در صورتی که به هسته گروه نحوی، وابسته آن یا به مرز گروه نحوی متصل شوند، در قالب دو نوع جایگاه دوم و وند گروهی قابل بررسی هستند:

۴-۱- واژه‌بست‌های جایگاه دوم

نخستین مطالعات در زمینه واژه‌بست‌های جایگاه دوم به دلبروک و ویندیش^۲ (۱۸۷۸) روی سانکسريت و همچنین بارتلمه^۳ (۱۸۸۶) بازمی‌گردد. پس از آن‌ها، واکرناگل (۱۸۹۲) این جایگاه را روی زبان‌های یونانی و هندوایرانی با عنوان جایگاه واکرناگل به‌طور گسترده‌تر بررسی کرده و در نهایت با تعمیم به زبان‌های دیگر به قانون واکرناگل معروف شده است که براساس آن، عناصر زبرزنجیری‌ای که در جایگاه دوم، در بند واقع می‌شوند، را شناسایی می‌کند (هال^۴، ۲۰۱۷: ۲۹۰).

بعدها، زوئیکی (۱۹۷۷) برای این مشاهدات، چارچوب نظری قائل شد. نظریه وی با کلاونس (۱۹۸۵) برجسته‌تر شد. این رویکرد به‌تازگی به‌وسیله افرادی همچون اندرسن (۲۰۰۵) در چارچوب نظری بهینگی صرفی لحاظ شده است (سلوسین و هلاند^۵، ۲۰۱۳: ۸).

در لری خرم‌آبادی، واژه‌بست‌های جایگاه دوم شامل پی‌بست‌های کسره اضافه، معرفه‌گی، نکره‌گی، تخصیص نکره و ضمائر پی‌بستی است که در بخش‌های زیر بررسی خواهند شد.

۴-۱-۱- کسره اضافه: «e»

کسره اضافه در لری، «e» است که به پایه خود پی‌بست می‌شود. در این گونه، کسره اضافه در ساخت اضافه میان دو اسم، دارای نقش‌های مضاف و مضاف‌الیه (مثال ۱) و میان موصوف و صفت (مثال ۲) به‌کار می‌رود. چنانچه مضاف‌الیه و وابسته آن نیز وابسته داشته باشند، باز هم این کسره اضافه در

۱- داده‌های گویشی جمع‌آوری شده در نوشتار پیش رو از گفتار محاوره‌ای گویشوران لری خرم‌آبادی است.

2. B. Delbrück & E. Windisch

3. C. Bartholomae

4. M. Hale

5. Ch. M. Salvesen & H. P. Helland

ساخت حضور می‌یابد (مثال ۳). شایسته است گفته شود که از بررسی داده‌های متعدد این زبان، این گونه برمی‌آید که امکان حذف کسره اضافه در همه جایگاه‌ها وجود دارد (مثال ۴):

- 1) keto - j - i mən das - e ali bi-ø
 ۳م-بودن علی پی‌کسره اضافه-دست توی پی^۱ نکره-میانجی-کتاب
 'کتابی توی دست علی بود.'
- 2) barre- j - e espi gap bi - j - a
 پی‌کسره اضافه-میانجی-بره سفید بزرگ پی‌فعلی-میانجی-شده
 'بره سفید بزرگ شده است.'
- 3) galle - ?- e gusan - e amu - j - e bu?a-m rat ø jelaq
 بیلاق ۳م-رفت پی‌ضمیری ۱م-بابا پی‌کسره اضافه-میانجی-عمو پی‌کسره اضافه-گوسفند پی‌کسره اضافه-میانجی-گله
 'گله گوسفند عموی بابام به بیلاق رفت.'
- 4) berar -za nəna rafiq - əm ?itfe - n - a
 پی‌فعلی-میانجی-اینجا ۱م-دوست مادر زاده - برادر
 'برادرزاده مادر دوستم اینجا است.'

به این ترتیب، کسره اضافه در لری خرم‌آبادی همچون زبان فارسی در هر دو جایگاه «و» یعنی بعد از هسته گروه اسمی و «د»؛ یعنی پس از وابسته آن به کار می‌رود.

۴-۱-۲- نشانه معرفه: «a»

نشانه معرفه‌گی در لری، «a» است که به پایه خود پی‌بست می‌شود. این پی‌بست در کنار هسته اسمی یعنی در جایگاه «و» (مثال ۵) یا وابسته آن در جایگاه «د» (مثال ۶ و ۷) به کار می‌رود و اگر این نشانه در کنار هسته گروه حضور یابد، وابسته‌ای در آن گروه به کار نمی‌رود؛ همچنین، این پی‌بست را می‌توان به قرینه حذف کرد؛ برای مثال، در هریک از نمونه‌های گویشی زیر (جملات ۵، ۶ و ۷)، امکان حذف نشانه معرفه‌گی وجود دارد:

- 5) kor - a darr - a bazi me - kon - a
 ۳م-کردن - استمراری بازی ۳م-استمراری پی‌معرفه - پسر
 'پسر داری بازی می‌کنه.'
- 6) kor koʃk - a rat - ø safar
 سفر ۳م-رفتن پی‌معرفه - کوچک پسر
 'برادر کوچیکه، سفر رفت.'

7) daman - e doxtar - a tʃin - tʃin - a

بی‌فعلی‌اشم - چین - چین بی‌معرفه - دختر بی‌کسرۀ اضافه - دامن

‘دامنِ دختره، چین‌چینی است.’

۴-۱-۳- نشانهٔ نکره: «i»

نشانهٔ نکره‌گی در لری، «i» است که به پایهٔ خود پی‌بست می‌شود. چنان‌چه در این زبان، گروه اسمی فقط از یک هستهٔ اسمی تشکیل شده باشد، این پی‌بست پس از هستهٔ اسمی، یعنی در جایگاه «و» (۲) واقع می‌شود (مثال ۸) و چنان‌چه گروه اسمی از هستهٔ اسمی و وابستهٔ صفتی یا اسمی تشکیل شده باشد، پس از وابستهٔ گروه اسمی یعنی در جایگاه «د» (۲) به‌کار می‌رود (مثال‌های ۹ و ۱۰):

8) je doxtar - i ve me salam kerd - ø

۳ش‌م - کردن سلام من به بی‌نکره - دختر یک

‘یک دختری به من سلام کرد.’

9) ketow doxtar - i das - em dʒa - mann - a

۳ش‌م - ماندن - جا بی‌ضمیری‌اشم - دست بی‌نکره - دختر کتاب

‘کتاب دختری دست من جا مانده است.’

10) kor zerang - i va me rafiq bijj - a

۳ش‌م - شد رفیق من با بی‌نکره - زنگ پسر

‘پسر زرنگی (پسری زرنگ) با من دوست شد.’

۴-۱-۴- تخصیص نکره: «i»

نشانهٔ تخصیص نکره در لری، «i» است که به پایهٔ خود پی‌بست می‌شود. این واژه‌بست، پیش از بند توصیفی واقع می‌شود. چنان‌چه گروه اسمی فقط از یک هستهٔ اسمی تشکیل شده باشد، این نشانه همانند نشانهٔ نکره‌گی، پس از هستهٔ اسمی یعنی در جایگاه «و» (۲) (مثال ۱۱) و چنان‌چه گروه اسمی از هستهٔ اسمی و وابستهٔ صفتی تشکیل شده باشد، پس از وابستهٔ گروه اسمی یعنی در جایگاه «د» (۲) (مثال ۱۲) به‌کار می‌رود:

11) piʒa - j - i ke zir lahaf hoft - i - j - a

۳ش‌م - میانجی - نشانهٔ صم^۱ خوابیدن لحاف زیر که بی‌تخصیص‌نکره - میانجی - مرد

ba - ʔa - m - a

بی‌فعلی‌اشم^۳ - بی‌ضمیری‌اشم - بزرگ - بابا

‘مردی که زیر لحاف خوابیده، بابا بزرگم است.’

12) pija mehrabon - i ke di - ? bua - m - a

بی‌فعلی ۳ش‌م - پی‌ضمیری ۱ش‌م - بابا ۲ش‌م - دید که پی‌تخصیص‌نکره - مهربان مرد

‘مرد مهربانی (مردی مهربان) که دیدی، بابامه.’

۴-۱-۵- ضمائر پی‌بستی

ضمائیر متصل در لری خرم‌آبادی به پایه خود پی‌بست می‌شوند. این ضمایر، به هسته گروه اسمی در جایگاه «و» (۲) (مثال ۱۳)، به وابسته گروه اسمی در جایگاه «د» (۲) (مثال ۱۴) و به حرف اضافه در جایگاه هسته گروه اسمی (مثال ۱۵) متصل می‌شوند؛ همچنین، این ضمایر در این زبان مانند فارسی می‌توانند نقش‌های ملکی (مثال‌های ۱۳ و ۱۴) و مفعولی (مثال ۱۵ و ۱۶) را برعهده گیرند. چنان‌چه آن‌ها در گروه اسمی ظاهر شوند، فقط نقش ملکی و اگر در گروه فعلی و حرف اضافه‌ای واقع شوند، نقش مفعولی را ایفا می‌کنند:

13) korr-ef rat-ø safar

سفر ۳ش‌م - رفت پی‌ضمیری ۳ش‌م - پسر

‘پسرش سفر رفت.’

14) rafiq-e qejm-im ?itfe - n - a

پی‌فعلی ۳ش‌م - میانجی - اینجا پی‌ضمیری ۱ش‌م - قدیمی پی‌کسره‌اضافه - دوست

‘دوست قدیمم اینجااست.’

15) qezqon-e za - f be - jir - ø

۲ش‌م - گیر - امر پی‌ضمیری ۳ش‌م - از پی‌مفعول‌معرفه - دیگ

‘دیگ را ازش بگیر.’

16) bajad berar - et - e mi - ard - i - f hona-mon

پی‌ضمیری ۱ش‌ج - خانه پی‌ضمیری ۳ش‌م - ۲ش‌م - آورد - اخباری پی‌مفعول‌معرفه - پی‌ضمیری ۲ش‌م - برادر باید

‘باید برادرت را خانه‌مان می‌آوردیش.’

بررسی داده‌های متعدّد روی این زبان، نشان داد که ضمایر پی‌بستی مفعولی در افعال مرکّب، به جزء فعلی (۱۷ الف) یا غیر فعلی (۱۷ ب) به‌مثابه یک واژه پایه متصل می‌شوند. از این رو، از نظر تنوع اتّصال، با وندهای تصریفی تفاوت دارند؛ زیرا این وندها فقط به جزء فعلی متصل می‌شود. باید خاطرنشان کرد که داده‌های جمع‌آوری‌شده در پژوهش حاضر، امکان حذف ضمایر پیوستی را تنها در مواردی که به گروه فعلی متصل شوند (مثال ۱۸)، گواهی می‌دهند که بیان‌گر نقش تأکیدی این پی‌بست‌ها در جایگاه پیش‌گفته و عدم ایجاد خلأ در مفهوم جمله، در صورت حذف آن‌ها است.

17) a. taft - e zε ri taʃ vεr - dər - ø - eʃ

پی‌ضمیری‌اشم - ۲شم - دار - بر آتش روی از پی‌مفعول‌معرفه - تشت
‘تشت را از روی آتش بردارش.’

b. taft - e zε ri taʃ vεr - eʃ - dər - ø

۲شم - دار - پی‌ضمیری‌اشم - بر آتش روی از پی‌مفعول‌معرفه - تشت
‘تشت را از روی آتش برش‌دار.’

18) berar - em - e gir ord - em

اشم - آوردن گیر پی‌مفعول‌معرفه - پی‌ضمیری‌اشم - برادر
‘برادرم را پیداش کردم.’

در جدول (۱)، صرف شش صیغه پی‌بست‌های ضمیری که به انتهای میزبان‌های خود (به‌ترتیب شامل اسمِ دوست، ضمیر مشترکِ خود و حرف اضافه با است) متصل شده‌اند، آمده است.

جدول (۱). صرف شش صیغه ضمائر پی‌بستی به همراه پایه‌های مختلف

شخص	اول	دوم	سوم
مفرد	dus-εm	dus-εt	dus-eʃ
جمع	dus-εmo	dus-εto	dus-eʃo
مفرد	dus-e- merabon - εm	dus-e-merabon- εt	dus-e-merabon-eʃ
جمع	dus-e-merabon -εmo	dus-e-merabon- εto	dus-e-merabon- eʃo
مفرد	χo-m	χo-t	χo-ʃ
جمع	χo-mon	χo-ton	χo-ʃon
مفرد	vε-m	vε-t	vε-ʃ
جمع	vε-mon	vε-ton	vε-ʃon

۴-۲- واژه‌بست‌های وند گروهی

ترتیب کمابیش ثابت و منحصر به فرد وندهای گروهی که همیشه در حاشیه سازه قرار می‌گیرند و همچنین اعمال برخی قواعد واجی بر وندها و واژه‌بست‌ها، آن‌ها را به وندها شبیه می‌سازد و از این نظر به عناصر حوزه صرف می‌مانند تا عناصر نحو (شقاقی، ۱۳۹۲: ۱۹)؛ افزون بر این، وندهای گروهی ویژگی‌هایی دارند که آن‌ها را به واژه وابسته شبیه‌تر می‌سازد تا به وند تصریفی که عبارت‌اند از (زونیکی، ۱۹۸۷: ۱۳۶):

۱. وند گروهی همیشه پس از وند تصریفی می‌آید.

۲. برخلاف وند تصریفی، وند گروهی همیشه به شکل یک وند ظاهر می‌شود و هیچ‌گاه حاصل عملکرد

فرایند نیست؛ یعنی با تشدید، تغییر واکه، کاهش و... تحقق نمی‌یابد.

۳. برخی وندهای گروهی مانند واژه‌های وابسته به صورت‌های تصریفی متصل نمی‌شوند؛ زیرا در حاشیه سازه می‌آیند نه در کنار هسته.

افزون بر این، آزادی وندهای گروهی در گزینش پایه، ممانعت آن‌ها از عملکرد قواعد صرفی و نداشتن خلأ اختیاری در ساخت، دلالت بر نحوی بودن این پی‌بست‌ها و همچنین تمایز آن‌ها از وندهای سطح واژه است (شقاقی، ۱۳۹۲: ۱۶ و ۱۹).

در گونه لری خرم‌آبادی، واژه‌بست‌های وند گروهی شامل نشانه مفعول معرفه، نشانه قید افزایش، نشانه تأکید، نشانه هم‌پایگی و صورت پی‌بستی فعل بودن است که در بخش‌های زیر به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۴-۲-۱- نشانه مفعول معرفه: «a»، «e»، «o»

نشانه مفعول معرفه در لری، به صورت‌های «o»، «e» یا «a» تلفظ و در حاشیه پایانی گروه اسمی (حاشیه بیرونی گروه) و فارغ از مقوله کلمه پایه، به آن پی‌بست می‌شود (مثال‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱)؛ همچنین، امکان حذف به‌قرینه این پی‌بست نیز در زبان یادشده وجود دارد (مثال ۲۲):

19) qaza - j - e tʃupow - n - o bajad be - j - em

ش‌م - دادن - التزامی باید پی‌مفعول معرفه - میانجی - چوپان پی‌کسر اضافه - میانجی - غذا

‘غذای چوپان را باید بدهم.’

20) qazqo-n-e mesi - n - a ze zirzemi ord - em

ش‌م - آوردن زیرزمین از پی‌مفعول معرفه - میانجی - مسی پی‌کسر اضافه - میانجی - دیگ

‘دیگ مسی را از زیرزمین آوردم.’

21) dino marjam- e di - jz - am

اش‌م - میانجی - دیدن پی‌مفعول معرفه - مریم دیروز

‘دیروز مریم را دیدم.’

22) ketow ver - dar - ø

ش‌م - دار - بر کتاب

‘کتاب را بردار.’

۴-۲-۲- نشانه قید افزایش: «am»، «em»

نشانه قید افزایش در لری، معادل صورت پی‌بستی هم در فارسی است که به صورت‌های «em» یا «am» تلفظ و به حاشیه بیرونی گروه اسمی پی‌بست می‌شود (مثال‌های ۲۳ و ۲۴). چنانچه نشانه مفعول معرفه

در ساخت حضور داشته باشد، با اضافه‌شدن نشانهٔ قید افزایش، حذف می‌شود (مثال ۲۴)؛ همچنین، بررسی داده‌های لری امکان حذف به‌قرینهٔ پی‌بست قید افزایش را نیز نشان می‌دهد (مثال ۲۵):

23) korra - l - em ejn - e doxtar - el¹ azijat mε - kon - an

۳ش‌ج - کردن - اخباری اذیت جمع - دختر پی‌کسره‌اضافه - عین پی‌قیدافزایش - جمع - پسر

‘پسرها هم مانند دخترها اذیت می‌کنند.’

24) bqjad dar - e barban - am ba - ?ann - i

۲ش‌م - بستن - امری پی‌قیدافزایش - باربند پی‌کسره‌اضافه - در باید

‘باید در باربند را هم ببندی.’

25) bqjad gannam ?asijow kon - i

۲ش‌م - کردن آسیاب گندم باید

‘باید گندم را هم آسیاب کنی.’

۴-۲-۳- نشانهٔ تأکید: «a»

نشانهٔ تأکید در لری، معادل صورت پی‌بستی «های» تأکید در فارسی است که به‌صورت «a» تلفظ و در حاشیهٔ انتهای گروه فعلی و پس از وندهای تصریفی و دیگر واژه‌بست‌ها به پایهٔ خود پی‌بست می‌شود (مثال ۲۶ و ۲۷). این واژه‌بست را می‌توان به‌قرینه حذف کرد (مثال ۲۸)؛ اما با توجه به اینکه جز مقولهٔ فعل به مقولهٔ دیگری متصل نمی‌شود، می‌توان گفت در حال تحوّل به وند است:

26) o zen-a nena - f - a - h - a

پی‌تأکید - میانجی - پی‌فعلی ۳ش‌م - پی‌ضمیری ۳ش‌م - مامان پی‌معرفه - زن آن

‘آن زنه مامانشه‌ها.’

27) be - fi - ø mi - zen - am - et - a

پی‌تأکید - پی‌ضمیری ۲ش‌م - ۱ش‌م - زدن - اخباری ۲ش‌م - نشستن - امری

‘بنشین! می‌زنمت‌ها!’

28) bqjad ?itfe ba - mon - i

۲ش‌م - ماندن - امری اینجا باید

‘باید اینجا بمانی‌ها.’

۴-۲-۴- نشانهٔ هم‌پایگی: «o»

نشانهٔ هم‌پایگی یا ادات عطف در لری، «o» تلفظ و به پایهٔ خود پی‌بست می‌شود. این نشانه، دو سازه را

به هم ربط می‌دهد و در حاشیه گروه نحوی ظاهر می‌شود، حالا این گروه ممکن است فقط از یک هسته (مثال ۲۹) یا از هسته و وابسته (مثال ۳۰) تشکیل شده باشد؛ همچنین، می‌توان آن را به‌قرینه حذف کرد (مثال ۳۱):

29) ma - n - o bua-m rat - im sar - e zemi

زمین پی‌کسره‌اضافه-سر اش‌ج-رفتن پی‌ضمیری اش‌م-بابا پی‌هم‌پایگی-میانچی-من

‘من و بابام سر زمین رفتیم.’

30) dar-e gap - o divar qejmi - n - e xerbw kerd-en

اش‌ج-کردن خراب پی‌مفعول‌معرفه-میانچی-قدیمی دیوار پی‌هم‌پایگی-بزرگ پی‌کسره‌اضافه-در

‘در بزرگ و دیوار قدیمی را خراب کردند.’

31) dar divar rang za-ø

اش‌م-زدن رنگ دیوار در

‘در و دیوار را رنگ زد.’

۴-۲-۵- صورت پی‌بستی فعل بودن

فعل بودن در لری به پایه خود پی‌بست می‌شود و برای هر شش صیغه در زمان حال، صورت‌های مجزایی دارد که به‌تنهایی در ساخت حضور نمی‌یابد و به حاشیه بیرونی گروه پی‌بست می‌شود؛ همچنین، باید خاطر نشان کرد که این پی‌بست برخلاف پی‌بست‌های گروهی دیگر این زبان حذف نمی‌شود. در جدول زیر صورت پی‌بستی فعل بودن در حاشیه سازه گروهی گرسنه برای شش صیغه در لری صرف شده است:

جدول (۲). صرف صورت پی‌بستی فعل بودن در زبان لری

شخص		اول	دوم	سوم
شمار	مفرد	gosna-ma/m پی‌فعلی اش‌م-گرسنه	gosna-ta/?i پی‌فعلی اش‌م-گرسنه	gosna-ø/a پی‌فعلی اش‌م-گرسنه
	جمع	gosna-z -میانچی-گرسنه -im پی‌فعلی اش‌ج	gosna-? -میانچی-گرسنه -in پی‌فعلی اش‌ج	gosna-n پی‌فعلی اش‌ج-گرسنه

در این بخش، واژه‌بست‌های لری خرم‌آبادی معرفی و به‌لحاظ جایگاه قرار گرفتن آن‌ها در کنار هسته گروه اسمی، وابسته آن یا مرز گروه به دو دسته پی‌بست‌های جایگاه دوم و وند گروهی تفکیک شدند. در جدول زیر، این پی‌بست‌ها به‌اختصار فهرست و تقطیع شده‌اند:

جدول (۳). واژه‌بست‌ها در زبان لری

انواع واژه‌بست			
e		کسره اضافه	جایگاه دوم
a		نشانه معرفه	
i		نشانه نکره	
i		تخصیص نکره	
شخص	شمار	مفرد	
جمع			ضمایر پی‌بستی
im-mon-emo	em-m	اول	
id-ton-eto	i-t-et	دوم	
En- fon-ejo	ø - ʃ-eʃ	سوم	
e-o-a		نشانه مفعول معرفه	وند گروهی
am-em		نشانه قید افزایش	
a		نشانه تأکید	
o		نشانه هم‌پایگی	
شخص	شمار	مفرد	
جمع			صورت‌پی‌بستی فعل بودن
im	am/m	اول	
in	ta/i	دوم	
n	a-ø	سوم	

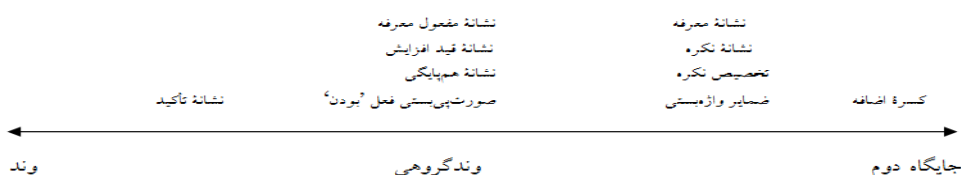
۵- نتیجه‌گیری

در نوشتار پیش رو با هدف ثبت و حفظ گویش‌ها و زبان‌های ایرانی به‌مثابه بخش مهمی از میراث فرهنگی این مرز و بوم، با طرح پرسش‌هایی پیرامون تکواژهای وابسته‌ای موسوم به واژه‌بست در گونه لری خرم‌آبادی، این عناصر دستوری به‌لحاظ زبان‌شناختی بررسی شدند. در پاسخ به پرسش نخست پژوهش، تحلیل‌ها بیان‌گر آن هستند که این تکواژها در ترکیب‌پذیری معنایی به وند تصریفی شباهت دارند، اما برخلاف وندها در انتخاب پایه، گزینشی عمل نمی‌کنند و با هر پایه‌ای همراه می‌شوند. وند تصریفی مانند واژه‌بست با پایه خود اتصال آوایی دارد و از این نظر به یکدیگر شبیه هستند، اما در سطح ساختاری باهم تفاوت دارند؛ زیرا وند تصریفی در ساحت صرف و واژه‌بست در ساحت نحو به پایه خود متصل می‌شود؛ همچنین، برخلاف وندها، امکان حذف واژه‌بست در مواردی که خللی در معنا ایجاد نکند، وجود دارد.

درخصوص پرسش دوم، بررسی‌ها نشان می‌دهد که این عناصر در لری به‌لحاظ جایگاه اتصال به

پایه، پی‌بست هستند و اما در پاسخ به پرسش سوم باید این گونه توضیح داد که جایگاه قرارگیری برخی از پی‌بست‌های این زبان، درکنار هسته یا وابسته و برخی دیگر از آن‌ها همجوار با گروه نشان‌دهنده آن است که این عناصر رفتار ساختاری یکسانی ندارند و با توجه به نوع پایه‌ای که به آن‌ها متصل می‌شود (هسته، وابسته یا گروه) می‌توان آن‌ها را به دو نوع واژه‌بست‌های جایگاه دوم و وند گروهی تقسیم کرد. واژه‌بست‌های جایگاه دوم، به ترتیب شامل کسره اضافه که به طور انحصاری درکنار هسته اسمی، یعنی جایگاه «و ۲» و وابسته آن در جایگاه «د ۲» قرار می‌گیرد، نشانه معرفه، نشانه نکره، تخصیص نکره و ضمائر واژه‌بستی که به هسته اسمی (در صورت نبود وابسته) یعنی در جایگاه «و ۲» یا وابسته آن در جایگاه «د ۲»، متصل می‌شود. وندهای گروهی نیز، تنها در حاشیه بیرونی گروه می‌آیند و عبارت‌اند از: نشانه مفعول معرفه، نشانه قید افزایش، نشانه تأکید، نشانه هم‌پایگی و صورت‌پی‌بستی فعل «بودن».

براساس یافته‌های پیش‌گفته، این نتیجه به دست آمد که با توجه به میزان متغیر یا ثابت بودن جایگاه واژه‌بست‌های جایگاه دوم و وندهای گروهی و همچنین، میزان آزادی آن‌ها در انتخاب پایه درمقایسه با وندها، این سه مقوله را می‌توان به شکل پیوستاری - همان‌گونه که در زیر آمده - نمایش داد:



در انتهای سمت راست پیوستار، کسره اضافه یکی از واژه‌بست‌های جایگاه دوم که تنها در هردو جایگاه «و ۲» و «د ۲» به کار می‌رود واقع شده است. کمی جلوتر روی پیوستار دیگر، واژه‌بست‌های جایگاه دوم یعنی نشانه معرفه، نشانه نکره، تخصیص نکره و ضمائر واژه‌بستی که در صورت نبود وابسته در گروه، در جایگاه «و ۲» و در شرایط حضور وابسته، در جایگاه «د ۲» به کار می‌روند، واقع شده‌اند. وندهای گروهی نیز نسبت به واژه‌بست‌های جایگاه دوم، جایگاه ثابت‌تری دارند. آن‌ها در وسط پیوستار واقع شده‌اند و به وندها نزدیک‌تر هستند. نکته قابل توجه این است که ازمیان وندهای گروهی، نشانه تأکید از آنجا که نسبت به پایه خود گزینشی‌تر عمل می‌کند و تنها به مقوله فعل متصل می‌شود، ویژگی‌های بیشتری از وندها را در خود جای داده است و می‌توان گفت، در حال تحول به وند است؛ از این رو، نسبت به دیگر وندهای گروهی روی پیوستار جلوتر و در نتیجه به وندها نزدیک‌تر است.

در پایان، باید خاطر نشان کرد که براساس این مطالعه هم‌زمانی، جایگاه و رفتار واژه‌بست‌ها نسبت به پایه خود در زبان لری همانند زبان فارسی است. بررسی این موضوع در گذر زمان و به صورت

پژوهش در زمانی، بازه زمانی این قرابت و زاویه تغییر آن را مشخص خواهد کرد.

منابع

آخوندی، فاطمه و مرضیه صنعتی (۱۳۹۸). بررسی مؤلفه‌های ترتیب واژه در زبان لری خرم‌آبادی. *مجله علم زبان*، در دست چاپ.

اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳). *راهنمای زبان‌های ایرانی: زبان‌های ایرانی نو*. مترجمان: آرمان بختیاری؛ عسکر بهرامی؛ حسن رضائی باغ‌بیدی و نگین صالحی‌نیا. جلد دوم. تهران: ققنوس.

ارانسکی، یوسیف م (۱۳۷۸). *زبان‌های ایرانی*. مترجم: علی‌اشرف صادقی. تهران: سخن.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۰). *قوم لری*. تهران: آگاه.

بهرامی، آیت‌الله (۱۳۹۰). *بررسی ساختار گویش لری شهرستان دره‌شهر*. رساله کارشناسی‌ارشد روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی.

بهرامی خورشید، سحر و عالیہ کامبوزیا کرد زعفرانلو (۱۳۹۳). اتصال پی‌بست‌های ضمیری به اسامی مختوم به واکه در زبان فارسی: چگونگی اتصال و بازنگری نظام پی‌بست‌های ضمیری. *مجله زبان و زبان‌شناسی*، ۱۰ (۲)، ۸۱-۱۰۲.

جم، بشیر (۱۳۹۳). پیرامون کسره اضافه و تکیه در تلفظ نام و نام خانوادگی. *مجله ادب‌پژوهی*، ۸ (۳۰)، ۶۱-۸۰. حامدی شیروان، زهرا؛ شهلا شریفی و محمود الیاسی (۱۳۹۵). بررسی و توصیف واژه‌بست‌های ضمیری در گویش بهبهانی. *مجله جستارهای زبانی*، ۷ (۳۲)، ۱۲۵-۱۴۸.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۷). زبان، گونه و لهجه کاربردهای بومی و جهانی. *مجله ادب‌پژوهی*، ۲ (۵)، ۹۱-۱۲۸.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۲ (۳)، ۷۵-۸۶. راولینسون، هنری (۱۳۶۲). *سفرنامه راولینسون*. مترجم: سکندر امان‌اللهی. تهران: آگه.

سبزه‌علی‌پور، جهان‌دوست و هنگامه واعظی (۱۳۹۷). بررسی واژه‌بست در زبان تاتی گونه دروی. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۱ (۱۶)، ۳۷-۵۹.

شریفی، شهلا (۱۳۹۰). بررسی برخی نکات ساخت‌واژی درمورد واژه‌بست‌های ضمیری در گویش کاخکی. *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۳ (۵)، ۱-۱۶.

شقایق، ویدا (۱۳۷۴). واژه‌بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟. *مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی*، (صص. ۱۴۱-۱۵۸). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

----- (۱۳۸۶). مبانی صرف. تهران: سمت.

----- (۱۳۹۲). *وند گروهی*. *مجله زبان و زبان‌شناسی*، ۹ (۱۷)، ۱-۲۶.

صراحی، محمدامین و بتول علی‌نژاد (۱۳۹۲). رده‌شناسی واژه‌بست در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی و*

گویش‌های خراسان، ۵ (۸)، ۱۰۳-۱۳۰.

ضیاءمجیدی، لیلا و فریده حقیقین (۱۳۹۷). نمود فعل در زبان لری و گونه‌های آن. مجله مطالعات زبان‌ها و

گویش‌های غرب ایران، ۶ (۲۲)، ۹۳-۱۱۰.

طاهری، اسفندیار (۱۳۹۷). درباره پیشین‌شدگی واژه ta در لری و گویش‌های مرکزی ایران. مجله مطالعات

زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۶ (۲۳)، ۸۳-۹۶.

عبدی، پروین (۱۳۸۸). بررسی گروه‌های اسمی در گویش لری خرم‌آبادی. رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی

همگانی، دانشگاه شهید بهشتی.

----- و زینب محمدابراهیمی (۱۳۹۱). توصیف گروه‌های اسمی در گویش لری خرم‌آبادی. مجله

پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۴ (۶)، ۸۱-۹۶.

قطره، فریا (۱۳۸۶). مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز. مجله دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ۳

(۳)، ۵۲-۸۱.

کامبوزیا کرد زعفرانلو، عالییه؛ اردشیر ملکی‌مقدم و آرزو سلیمانی (۱۳۹۲). مقایسه فرایندهای واجی همخوان‌های

گویش لری بالاگریوه با فارسی معیار. مجله جستارهای زبانی، ۴ (۱۳)، ۱۵۱-۱۸۰.

کریمی، یادگار (۱۳۹۳). نگاهی به میزبان‌گزینی واژه‌بست‌ها از منظر نظریه فاز. مجموعه مقالات دانشگاه علامه

طباطبایی، (صص. ۱۰۲۷-۱۰۴۲). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

مزینانی، ابوالفضل؛ عالییه کرد زعفرانلو کامبوزیا و ارسلان گلفام (۱۳۹۴). بررسی واژه‌بست‌های ضمیری گویش

مزینانی. مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ۱۴ (۴)، ۷۹-۱۰۱.

مفیدی، روح‌الله (۱۳۸۶). تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو. مجله دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ۳

(۳)، ۱۳۳-۱۵۲.

مقیمي، افضل (۱۳۷۳). بررسی گویش بویراحمد. شیراز: نوید.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۳). لرستان و لرها. مترجمان: سکندر امان‌اللهی و لیلی بختیار. تهران: بابک.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). از واژه‌بست تا وند تصریفی - بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی

جدید. مجله دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ۶ (۴)، ۷۷-۹۹.

----- (۱۳۹۳). از واژه‌بست تا وند اشتقاقی. مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی، (صص.

۱۳۴۵-۱۳۵۰). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

نورعلی‌وند، اسماء (۱۳۹۰). بررسی و توصیف واژه‌بست در گویش لری دره‌شهر. رساله کارشناسی ارشد

زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران.

واحدی لنگرودی، محمدمهدی و شیرین ممسنی (۱۳۸۳). بررسی پی‌بست‌های ضمیری در گویش دلواری. مجله

وارداف، رونالد (۱۳۹۳). *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. مترجم: رضا امینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

References

- Agbayani, Brian. & Ch. Golston (2010). Second Position is first position: Wackernagel's law and the role of clausal conjunction. *Indogermanische Forschungen*, (115), 1-21.
- Anderson, S. R. (1992). *A-Morphous Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (1996). How to Put your clitics in their place, or why the best account of second-position phenomena may be a nearly optimal one. *The Linguistic Review*, 1-21.
- (2002). Second Position Clitics in Tagalog. In: S. Inkelas & K. Hanson (Eds.), *In the nature of the word*, (549-566). MIT Press: CSLI Publication.
- (2004). Subject clitics and verb- second in Surmiran Rumantsch. *MIT Working Papers in Linguistics*, (47), 1-22.
- (2005). *Aspects of the Theory of Clitics*. Oxford: Oxford University Press.
- (2011). Clitics. *The Blackwell Companion to Phonology*, 1-17.
- Anonby, E. J (2003). Update on Luri: How many languages?. *Journal of the Royal Asiatic Society*, 13 (2), 171-197.
- Bartholomae, Ch. (1886). *Arische Forschungen*, Bd. II. Halle.
- Billings, L. (2002). Phrasal Clitics. *Journal of Slavic Linguistics*, 10(1-2), 53-104.
- Bošković, Ž. (2016). On Second Position clitics crosslinguistically. In: F. L Marušič & R. Žaucer (Eds.), *Formal Studies in Slovenian Syntax: In honor of Janez orešnik*, (23-54). Amsterdam: John Benjamins.
- Booij, G. (2005). *The Grammar of Words*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Delbrück, B. & E. Windisch (1878). *Syntaktische Forschungen*. Waisen Hauses: Halle.
- Dixon, R. M. W. (2007). Clitics in English. *English Studies*, 88 (5), 574- 600.
- Erschler, D. (2009). Modularity and 2P Clitics: Arguments from Digor Ossetic. *In Online Proceedings of IATL*, (25), 1-14.
- Garret, A. (1990). *The syntax of Anatolian Pronominal Clitics*. Doctoral dissertation. Harvard University. Cambridge. Mass.
- (1996). Wackernagel 'law and unaccusativity in Hittite. In: A. Halpern & A. Zwicky (Eds.), *In Approaching Second: Second Position Clitics And Related Phenom*, (85-133). Stanford: CSLI Publications..
- Givon, T. (2001). *Syntax: An Introduction*. Vol. I, 2nd ed. Amsterdam: John Benjamins.
- Hale, M. (2017). Preliminaries to the Investigation of clitic sequencing in Greek and Indo-Iranian. In: C. Bower, L. Horn & R. Zanuttini (Eds.). *In ON Looking in to Words (and beyond)*, (289-310). Berlin: Language Science Press.
- Halpern, A. (1995). *On the Placemnt and Morphology of Clitics*. Stanford: CSLI Publications.

- (1998). Clitics. A. Spenser & A. Zwicky (Eds.), *In Handbook of morphology*, (101-122). London: Blackwell.
- Kahnemuyipour, A. & K. Megerdumian (2008). Second Position clitics in the VP Phrase: The Case of the Armenian Auxiliary. *Linguistic Inquiry*, 42 (1), 152-162.
- Katamba, F. & J. Stonham (2006). *Morphology*: Palgrave Macmillan.
- Klavans, J. L. (1985). The Independence of syntax and phonology in cliticization. *Language*, (61), 92-120.
- Lieber, R. (2012). *Introducing Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pancheva, R. (2005). The rise and fall of Second- Position clitics. *Natural language & Linguistic Theory*, 23 (1), 103-167.
- Salvesen, Ch. M. & H. P. Helland (2013). Why challenging clitics?: Some introductory remark. In: C. M. Salvesen & H. P. Helland (Eds.), *In Challenging Clitics*, (1-26). Amsterdam: John Benjamins.
- Spencer, A. (1991). *Morphological Theory: An Introduction to Word Structure In Generative Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- & A. R. Luis (2012). *Clitics, An Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wackernagel, J. (1892). Über ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung. *Indogermanische Forschungen*, (1), 333-436.
- Zwicky, A. (1977). *On Clitics*. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- & G. K. Pullum (1983). Cliticization vs. Inflection: English N' T. *Language*, 59 (3), 502-513.
- (1987). Suppressing the Zs. *Journal of Linguistics*, (23), 133-148.



Res. article

Evaluation of Felber and Langacker's Approach in Conceptual Classification of Content Words of Moein Persian Dictionary

Maryam Hakimi¹, Maryam Iraj^{2✉}, Aliakbar Khomeijani Farahani³

1- Ph.D. Student of Linguistics, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. 3- Associate Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: 2020/07/08

Accepted: 2020/07/09

Abstract

The classification of words for organization and easy access to their various dimensions, as well as the aggregation of information, is one of the topics that has long been the focus of attention of researchers in the field of conceptology and terminology. This research has two objectives. First, to classify a selection of content words in Moein Dictionary based on the approaches of Felber (1984) and Langacker (2008, 2013), in order to examine the capability and efficiency of approaches in classifying the general words of dictionary, as well as the possibility of combining the approaches and achieving a more comprehensive paradigm. Second, to identify and categorize the underlying concepts of the entries extracted from dictionary via conceptology, and compare the advantages and disadvantages with the classifications of Felber and Langacker. The data includes 990 content words extracted from the Moein dictionary, by the random sampling method. The results of the study show that Felber and Langacker's classifications and the combination do not possess the essential efficiency to classify all words in the dictionary. Thus, the solution found in the conceptology of lexical entries, as a result of which 45 concepts were identified and presented as a unified model.

Keywords: conceptology, terminology, intrinsic characteristics, extrinsic characteristics, lexicography.

Citation: Hakimi, M., Iraj, M., Khomeijani Farahani, A. (2021). Evaluation of Felber and Langacker's Approach in Conceptual Classification of Content Words of Moein Persian Dictionary. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 21-43. (In Persian)





ارزیابی دیدگاه فلبر و لانگاکر در طبقه‌بندی مفهومی واژه‌های محتوایی فرهنگ لغت معین

مریم حکیمی^۱، مریم ایرجی^۲، علی اکبر خمیجانی فراهانی^۳

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران. ۲- استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران. ۳- دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۵/۱۷

پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۱۷

چکیده

طبقه‌بندی واژه‌ها به‌منظور ساماندهی و دسترسی آسان به ابعاد مختلف آن‌ها و همچنین تجمع اطلاعات، از موضوعاتی است که از دیرباز در حوزه مفهوم‌شناسی و اصطلاح‌شناسی مورد توجه پژوهش‌گران بوده است. پژوهش حاضر دو هدف عمده دارد. هدف اول این است که براساس دو رویکرد مفهومی فلبر (۱۹۸۴) و لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) منتخبی از واژه‌های محتوایی فرهنگ لغت معین را به طبقه‌بندی معنایی کند تا کارایی این دو رویکرد در طبقه‌بندی واژه‌های عمومی این فرهنگ لغت و نیز امکان تلفیق دو رویکرد و دستیابی به انگاره‌ای جامع‌تر را بررسی کند. هدف دوم این است که با مفهوم‌شناسی مدخل‌های مستخرج از فرهنگ لغت پیش‌گفته، مفاهیم زیربنایی آن‌ها را شناسایی و دسته‌بندی کند و مزایا و معایب طبقه‌بندی به‌دست‌آمده را با دو طبقه‌بندی فلبر و لانگاکر مقایسه نماید. داده‌های پژوهش شامل (۹۹۰) واژه محتوایی است که به‌روش تصادفی نظام‌مند از فرهنگ معین استخراج شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که طبقه‌بندی فلبر و لانگاکر هیچ‌کدام کارایی لازم برای طبقه‌بندی همه واژه‌های فرهنگ لغت را ندارند و تلفیق این دو نیز ما را به طبقه‌بندی جامع و کارآمدی نمی‌رساند؛ بنابراین، راه‌حل را در مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی یافتیم که در نتیجه آن، تعداد (۴۵) مفهوم شناسایی و در قالب الگویی منسجم ارائه شد.

کلیدواژه‌ها: مفهوم‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، ویژگی درونی، ویژگی بیرونی، فرهنگ‌نگاری.

استناد: حکیمی، مریم؛ ایرجی، مریم؛ خمیجانی فراهانی؛ علی اکبر (۱۳۹۹). ارزیابی دیدگاه فلبر و لانگاکر در طبقه‌بندی مفهومی واژه‌های محتوایی فرهنگ لغت معین. *فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۸ (۳۱)، ۲۱-۴۳.

۱- مقدمه

قدمت فرهنگ‌نگاری در ایران و جهان و تنوع و فراوانی فرهنگ‌های لغات، نشان‌دهنده اهمیت این حوزه به‌مثابه یکی از شاخه‌های علم زبان‌شناسی است. یکی از مسائل و موضوعاتی که با فرهنگ‌نگاری رابطه مستقیم و تنگاتنگ دارد، بحث طبقه‌بندی واژه‌هاست^۱. طبقه‌بندی معنایی و دستوری واژه‌ها از دیرباز مورد توجه پژوهش‌گران و علاقه‌مندان به این حوزه بوده است. از میان این پژوهش‌گران، هلموت فلبر^۲، که اصطلاح‌شناس است، به این موضوع توجه زیادی داشته و واژه مفهوم‌شناسی^۳ را برای نخستین بار به‌منزله اصطلاح خاصی در این حوزه به‌کار گرفته است. لانگاکر^۴ نیز که از پیشگامان زبان‌شناسی شناختی و بنیان‌گذار دستور شناختی^۵ است، در نظریه خود، طبقه‌بندی‌ای معنابنیاد از واژه‌ها ارائه داده است که یکی از پایگاه‌های نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

نوشتر پیش رو دو هدف اصلی را دنبال می‌کند. هدف اول این است که براساس دو رویکرد فلبر (۱۹۸۴) و لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) منتخبی از واژه‌های محتوایی فرهنگ لغت معین را طبقه‌بندی کند تا قابلیت و کارایی این دو رویکرد در طبقه‌بندی واژه‌های عمومی این فرهنگ لغت و همچنین امکان تلفیق دو رویکرد پیش‌گفته و دستیابی به انگاره‌ای جامع‌تر را بررسی کند. هدف دوم پژوهش این است که به مفهوم‌شناسی مدخل‌های مستخرج از فرهنگ لغت معین پردازد و پس از شناسایی و دسته‌بندی مفاهیم زیربنایی مدخل‌ها، مزایا و معایب طبقه‌بندی به‌دست‌آمده را با دو طبقه‌بندی فلبر و لانگاکر مقایسه و ارزیابی کند. در این راستا، سه پرسش اصلی مطرح می‌شوند که عبارت‌اند از: (۱) طبقه‌بندی‌های مفهومی فلبر و لانگاکر تا چه حد قابلیت استفاده در واژه‌های عمومی فرهنگ لغت معین را دارند؟ (۲) آیا می‌توان این دو طبقه‌بندی را تلفیق نمود و به انگاره‌ای جامع‌تر دست یافت؟ (۳) در صورتی که دو طبقه‌بندی نام‌برده کارایی لازم را نداشته باشند، طبقه‌بندی حاصل از مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی چه مزایایی نسبت به آن دو خواهد داشت؟

دلیل استفاده از دو رویکرد فلبر و لانگاکر در پژوهش حاضر این است که اولی برای مطالعه و نگارش فرهنگ‌های تخصصی (یا اصطلاح‌نامه‌ها) ارائه شده است؛ اما دومی به طبقه‌بندی همه واژه‌های زبان از جمله عمومی و تخصصی می‌پردازد. هدف این است که با آزمودن کارایی این دو رویکرد

1. lexical classification

2. H. Felber

3. Conceptology

4. R. W. Langacker

5. Cognitive Grammar

به‌کمک واژه‌های یکی از معروف‌ترین و معتبرترین فرهنگ لغت‌های زبان فارسی، امکان تلفیق آن‌ها و دستیابی به انگاره‌ای جامع برای طبقه‌بندی واژه‌ها، خواه عمومی و خواه تخصصی، ارزیابی شود؛ افزون بر این، در صورتی که تلفیق این دو رویکرد به شکل‌گیری انگاره‌ای کارآمد برای طبقه‌بندی معنایی مدخل‌ها منجر نشود، می‌کوشیم با انجام تحلیلی مفهوم‌شناختی از مدخل‌های فرهنگ معین، به طبقه‌بندی جامع‌تر و کارآمدتری دست یابیم.

پرویزی (۱۳۸۲) تعداد (۱۷۱۷) واژه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را براساس طبقه‌بندی فلبر (۱۹۸۴) بررسی کرده است. وی با توجه به طبقه‌بندی دوگانه فلبر از ویژگی‌ها (درونی یا بیرونی) و زیرطبقه‌های^۱ آن‌ها، واژه‌های مصوب فرهنگستان را در دو حوزه عمومی و تخصصی بررسی کرده است. پرویزی به منظور طبقه‌بندی دقیق واژه‌ها، افزون بر ویژگی‌های پیشنهادی فلبر، سه ویژگی دیگر شامل شباهت، قابلیت و نتیجه/ حاصل را به کار برده است.

صناعتی (۱۳۸۷) موضوع مفهوم‌شناسی در واژه‌سازی زبان فارسی را بررسی کرده است چارچوب نظری این پژوهش، برپایه سه رویکرد معناشناسی ساختارگرا^۲، دستور نقش‌گرا^۳ و معناشناسی شناختی^۴ است. از مهم‌ترین دستاوردهای پژوهش صناعتی می‌توان دسته‌بندی سلسله‌مراتبی مفهوم‌های بیان‌شده با اسم‌ها و صفت‌های مشتق و مرکب در دو قلمرو عمومی و تخصصی را نام برد. صناعتی مفاهیم را در سه دسته کلی ماهیت، کیفیت و فرایند تقسیم‌بندی کرده و برای دو مقوله ماهیت و کیفیت، زیردسته‌های متعددی شناسایی کرده است.

باقراله‌اشمی (۱۳۹۰) معناشناختی واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را در حوزه حمل و نقل درون‌شهری از دیدگاه فلبر بررسی کرده است. نتایج کلی پژوهش نشان می‌دهد که ویژگی‌های مطرح‌شده فلبر قادر به طبقه‌بندی تمامی واژه‌ها نیست و برای تکمیل آن، افزودن ویژگی‌های دیگری در طبقه‌بندی واژه‌ها لازم است؛ بنابراین، پنج ویژگی از تقسیمات پانزده‌گانه وایسن هوفر^۵ (۱۹۹۵)، دو ویژگی از طبقه‌بندی پرویزی (۱۳۸۲) و سه ویژگی از خود نگارنده به ویژگی‌های فلبر افزوده و تحلیل داده‌ها را براساس آن‌ها انجام داده است.

در میان پژوهش‌گران خارجی، افزون بر دیدگاه فلبر (۱۹۸۴) که در بخش بعدی به آن پرداخته

1. subclass
2. structuralist semantics
3. functional grammar
4. cognitive semantics
5. P. Weissenhofer

می‌شود، وایسن هوفر (۱۹۹۵) نیز یکی از پژوهش‌گرانی است که جزو پیشتازان در زمینه مفهوم‌شناسی به‌شمار می‌آید. وی در کتاب *مفهوم‌شناسی در نظریه اصطلاح‌شناسی، معنی‌شناسی و واژه‌سازی*^۱، مفهوم را واحد تفکر یا نمود ذهنی در سطح شناختی می‌داند که متشکل از مشخصه‌هایی است که به اشیاء یا طبقات اشیاء منتسب می‌شوند. از نظر وایسن هوفر، مفاهیم واحدهایی جهانی هستند که مستقل از هر زبان و هر عبارت زبانی به‌طور مستقل یافت می‌شوند. این پژوهش‌گر، طبقه‌بندی پانزده‌گانه‌ای برای مفاهیم ارائه داده است که براساس واژه‌های تخصصی مشتق، مرکب و مشتق - مرکب مربوط به ورزش بیس‌بال ارائه شده است.

۲- مبانی نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر شامل دو دیدگاه است، یکی دستور شناختی لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) و دیگری طبقه‌بندی معنایی فلبر (۱۹۸۴)؛ بنابراین، در ادامه این دو دیدگاه و چگونگی طبقه‌بندی معنایی واژه‌ها در آن‌ها معرفی بررسی می‌شود.

۲-۱- دستور شناختی لانگاکر

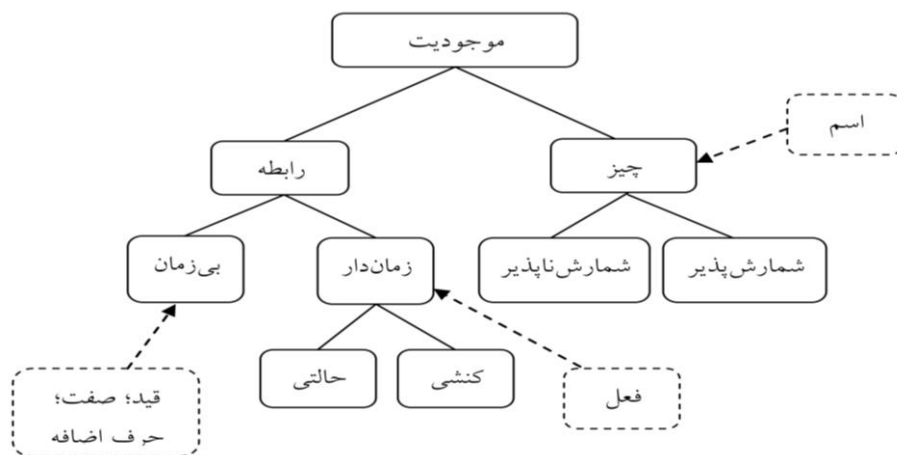
از دیدگاه دستورشناختی، زبان انسان دارای ماهیت نمادین بوده و ساختارهای نمادین^۲ واحدهای اساسی زبان‌اند. ساختار نمادین عبارت است از جفت‌شدگی یک ساختار معنایی^۳ با یک ساختار واجی^۴. لانگاکر بر این باور است که تنها ساختارهای مورد نیاز برای توصیف زبان عبارت‌اند از: ساختارهای معنایی، ساختارهای واجی و ساختارهای نمادین؛ به‌بیان دیگر، وی دستور زبان را شامل مؤلفه‌های متمایز و مستقل از هم نمی‌داند، بلکه به کلیت زبان نگاهی یکپارچه دارد و همه زبان را نمادین می‌داند. در نتیجه، همه زبان معنادار است (لانگاکر، ۱۹۸۷). ساختار معنایی ریشه در مفهوم‌سازی‌های ذهنی دارد که به شکل معناهای زبانی بروز و تجلی می‌یابند. ساختار واجی نه‌تنها آواها، بلکه حرکات چهره و بدن^۵ و بازنمایی‌های نوشتاری^۶ (خط) را نیز شامل می‌شود (لانگاکر، ۲۰۰۸). این دو ساختار معنایی و واجی در پیوند باهم و درمجموع ساختار نمادین را تشکیل می‌دهند.

از نظر دستورشناختی، هر عبارت زبانی موجودیتی^۷ را بازنمایی می‌کند. موجودیت مفهومی بسیار

1. Conceptology in Terminology Theory, Semantics and Word-Formation
2. symbolic structure
3. semantic structure
4. phonological structure
5. gestures
6. orthographic representations
7. entity

کلی است که شامل هر چیزی می‌شود که بتوان آن را درک کرد یا به آن ارجاع داد، مثل چیزها، رابطه‌ها، کمیت‌ها، کیفیت‌ها، تغییرات، مکان‌ها و.... موجودیت به‌طور کلی می‌تواند چیز^۱ یا رابطه^۲ باشد. چیز هم می‌تواند عینی باشد و هم انتزاعی. هر عبارتی که یک چیز را بیان کند، از مقوله اسم است. سایر مقوله‌های واژگانی مانند فعل، صفت، قید و حرف اضافه بیان‌گر رابطه هستند.

تفاوت این‌ها در اینجاست که فعل رابطه فرایندی^۳ میان دو یا چند موجودیت را نشان می‌دهد؛ اما صفت و قید و حرف اضافه به رابطه‌ای غیر فرایندی^۴ اشاره دارند. در دستورشناختی اسم‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: شمارش‌پذیر^۵ و شمارش‌ناپذیر^۶. فعل‌ها نیز به دو دسته کنشی^۷ و ایستایی / حالتی^۸ تقسیم می‌شوند. فعل کنشی فعلی است که به کنش یا عمل اشاره دارد؛ مانند پختن، شکستن، دویدن و... فعل ایستایی / حالتی فعلی است که بیان‌گر حالت یا وضعیت است؛ مانند باورداشتن؛ بنابراین، طبقه‌بندی واژگانی در دستورشناختی به‌صورت نمودار زیر خواهد بود.



شکل ۱. طبقه‌بندی واژگانی در دستور شناختی لانگاکر

۲-۲- طبقه‌بندی مفهومی فلبر

هلموت فلبر از جمله اصطلاح‌شناسانی است که به طبقه‌بندی مفهومی واژه‌ها توجه ویژه‌ای داشته است.

1. thing
2. relationship
3. processual relationship
4. nonprocessual relationship
5. count nouns
6. mass nouns
7. active
8. stative

وی کتاب مبانی اصطلاح‌شناسی^۱ را در سال (۱۹۸۴) نوشت و واژه مفهوم‌شناسی را به‌مثابه اصطلاحی تخصصی، در حوزه اصطلاح‌شناسی به‌کار برد (باقرالهاشمی، ۱۳۹۰). بنابه تعریف فلبر، مفاهیم بازنموده‌هایی ذهنی از اشیاء منفرد و مجزاً هستند و هر مفهوم می‌تواند تنها یک شیء را بازنمایی کند یا مجموعه‌ای از چند شیء که در برخی کیفیت‌های خاص مشترک‌اند. مفاهیم می‌توانند افزون بر موجودات یا اشیاء (که با اسم بیان می‌شوند)، بازنمود ذهنی کیفیت‌ها (که با صفت یا اسم بیان می‌شوند)، کنش‌ها (که با فعل یا اسم بیان می‌شوند)، و حتی مکان‌ها، موقعیت‌ها یا روابط (که با قید، حرف اضافه، حرف ربط یا اسم بیان می‌شوند) نیز باشند؛ افزون بر این، هر مفهوم می‌تواند از ترکیب چند مفهوم دیگر نیز به‌وجود آید (فلبر، ۱۹۸۴: ۱۱۵). فلبر معتقد است که هر ویژگی^۲ عنصری از مفهوم است که برای توصیف یا تشخیص کیفیت معینی از شیء به‌کار می‌رود (۱۹۸۴: ۱۱۷). خود ویژگی‌ها نیز از نوع مفهوم‌اند و برای مقایسه مفاهیم با یکدیگر، رده‌بندی مفاهیم و تشکیل اصطلاحات مرتبط با مفاهیم استفاده می‌شوند.

اصطلاح‌شناسی فلبر مبتنی بر مفاهیم و ویژگی‌هاست. از دیدگاه وی، اصطلاح^۳ به هر نماد قراردادی اطلاق می‌شود که بیان‌گر مفهومی در یک حوزه موضوعی تعریف‌شده باشد (فلبر، ۱۹۸۴: ۱). فلبر (۱۹۸۴: ۱۱۷-۱۱۸) ویژگی‌ها را از نقطه‌نظر عملی به دو دسته کلی تقسیم می‌کند: ویژگی‌های درونی^۴ (یا ذاتی) و ویژگی‌های بیرونی^۵.

۱- ویژگی‌های درونی: به‌ویژه ویژگی‌های مربوط به شکل^۶، اندازه^۷، جنس (یا ماده)^۸، رنگ^۹ و....

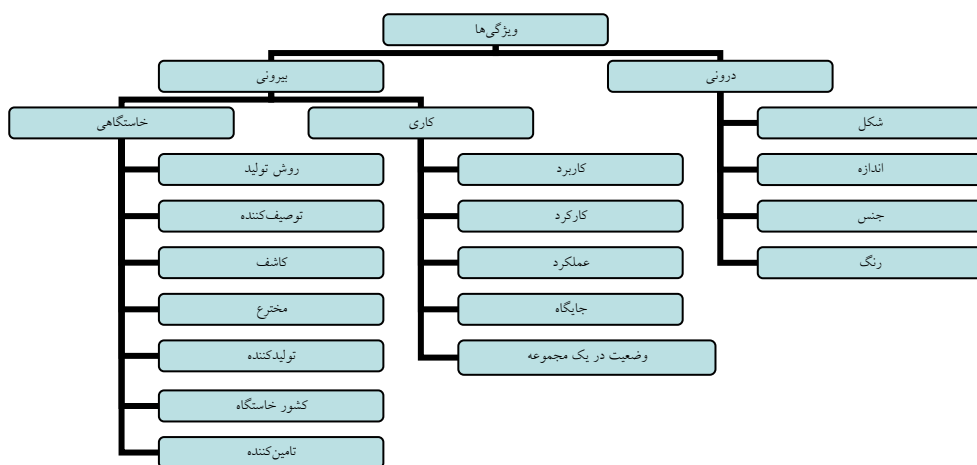
مثال: (میز) چوبی (ارّه) دندانه‌تیز (نور) قرمز.

۲- ویژگی‌های بیرونی: خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: ویژگی‌های کاری^{۱۰} و ویژگی‌های خاستگاهی^{۱۱}.

-
1. Terminology Manual
 2. chracteristic
 3. term
 4. intrinsic characteristics
 5. extrinsic characteristics
 6. shap
 7. size
 8. material
 9. colour
 10. characterristics of purpose
 11. characteristics of origin

الف. ویژگی‌های کاری: شامل کاربرد^۱، عملکرد^۲، کارکرد^۳، جایگاه^۴، وضعیت در یک مجموعه^۵؛
 مثال: (اره) برای برش صاف (چرخ) عقب (لوله) آزمایش.
 ب. ویژگی‌های خاستگاهی: شامل روش تولید^۶، کاشف^۷، توصیف‌کننده^۸، مخترع^۹، تولیدکننده^{۱۰}، کشور خاستگاهی^{۱۱}، تأمین‌کننده^{۱۲}.
 مثال: هندسه اقلیدسی مدل فورد T.

ویژگی‌ها می‌توانند ساده یا پیچیده باشند؛ ویژگی‌های ساده تنها بر یک خصلت از شیء مورد نظر دلالت دارند، مانند قرمز؛ اما ویژگی‌های پیچیده ترکیبی از دو یا چند ویژگی دیگرند، مانند دندان/نه‌تیز یا بلندقد. نمودار زیر طبقه‌بندی واژه‌ها را از نظر فلبر (۱۹۸۴) نشان می‌دهد.



شکل ۲. طبقه‌بندی ویژگی‌ها از دیدگاه فلبر (۱۹۸۴)

۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر پیکره‌بنیاد است و داده‌های آن به روش نمونه‌برداری تصادفی نظام‌مند از فرهنگ فارسی

1. application
2. performance
3. function
4. location
5. position in the assembly
6. method of manufacture
7. discoverer
8. describer
9. innovator
10. producer
11. country of origin
12. supplier

معین (۱۳۸۷) استخراج شده‌اند. شایسته است گفته شود که از نسخه یک‌جلدی فرهنگ معین استفاده شده است و نه نسخه شش‌جلدی آن. استخراج داده‌ها به این ترتیب صورت پذیرفت که از میان مدخل‌های مربوط به هریک از (۳۳) حرف الفبای فارسی در فرهنگ معین تعداد (۳۰) واژه به‌طور تصادفی انتخاب شد.

برای انتخاب واژه‌ها این معیار لحاظ شد که واژه باید از نوع محتوایی باشد و نه نقشی^۱ (حرف تعریف، حرف اضافه یا حرف ربط نباشند)؛ به عبارت دیگر، در نهایت واژه‌هایی وارد فهرست شد که اسم، صفت، قید یا مصدر هستند. بدین ترتیب، در مجموع تعداد (۹۹۰) واژه استخراج شد. پس از گردآوری داده‌ها، تحلیل آن‌ها با دو روش کیفی و کمی انجام شد. نخست داده‌ها در جدول‌هایی با پنج ستون تنظیم شدند. ستون اول مدخل واژه در فرهنگ لغت را شامل می‌شد. در ستون دوم توصیف دستوری ارائه شده در فرهنگ لغت وارد شد. ستون سوم به توصیف معنایی در فرهنگ لغت اختصاص داده شد. در ستون چهارم طبقه‌بندی معنایی مدخل براساس دیدگاه فلبر و در ستون پنجم طبقه‌بندی آن براساس دستورشناختی لانگاکر ارائه شده است.

تحلیل در دو بخش انجام شد. بخش اول شامل دسته‌بندی داده‌های استخراج‌شده براساس دو طبقه‌بندی فلبر (۱۹۸۴) و لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) بود. بخش دوم شامل مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی استخراج‌شده از فرهنگ معین و شناسایی و طبقه‌بندی مفاهیم زیربنایی این مدخل‌ها بود که در نهایت به‌عنوان انگاره‌ای جامع برای تحلیل و طبقه‌بندی مقوله‌های واژگانی اسم، صفت و قید پیشنهاد می‌شود؛ همچنین مزایا و معایب طبقه‌بندی به‌دست‌آمده در پژوهش در مقایسه با رویکرد فلبر و لانگاکر ارزیابی شد.

۴- تحلیل داده‌ها

در مجموع تعداد (۹۹۰) واژه محتوایی از مقوله اسم، صفت یا قید از فرهنگ فارسی معین انتخاب شد. این واژه‌ها ابتدا براساس طبقه‌بندی فلبر (۱۳۹۴) و لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) تحلیل و بررسی شدند؛ سپس به‌منظور رفع نواقص این دو طبقه‌بندی و دستیابی به طبقه‌بندی مفهومی جامع و کارآمد روی داده‌های مستخرج از فرهنگ لغت تحلیل مفهوم‌شناختی انجام شد. در ادامه شرح این دو مرحله ارائه می‌شود.

۴-۱- طبقه‌بندی داده‌ها براساس رویکرد فلبر و لانگاکر

در جدول زیر تعدادی از واژه‌های مستخرج از فرهنگ معین برای نمونه ارائه شده‌اند. چنان‌که مشاهده می‌شود، در ستون‌های چهارم و پنجم جدول، مدخل‌ها به‌ترتیب براساس دیدگاه فلبر و لانگاکر طبقه‌بندی شده‌اند.

جدول (۱). تحلیل واژه‌های محتوایی در فرهنگ فارسی معین براساس دیدگاه فلبر و لانگاکر

ردیف	مدخل واژه در فرهنگ لغت	توصیف دستوری	توصیف معنایی	طبقه‌بندی فلبر	طبقه‌بندی لانگاکر
۱	آب‌پز	(ص. مر.)	آنچه در آب ساده و بی‌روغن بپزند	بیرونی - خاستگاهی - روش تولید	رابطه - بی‌زمان
۲	آبخوری	(امر.)	ظرفی فلزی یا بلورین که با آن آب خورند؛ لیوان	بیرونی - کاری - کاربرد	اسم - ش. پ
۳	بذله‌گوی	(ا. فا.)	شوخی‌کن؛ لاف‌گو	بیرونی - کاری - عملکرد	اسم - ش. پ
۴	پرخور	(ا. فا.)	آنکه بسیار خورد	بیرونی - کاری - عملکرد	اسم - ش. پ
۵	پادرختی	(امر.)	میوه‌های کرم‌خورده که پای درخت می‌افتد؛ دست‌چین	بیرونی - کاری - جایگاه	اسم - ش. پ
۶	جوین	(ص. نسبت)	منسوب به جو، نان جوین	درونی - جنس	رابطه - بی‌زمان
۷	زراندود	(ا.)	اندوده از زر و طلا	درونی - جنس	اسم - ش. پ
۸	زردپی	(امر.)	نسج فیبری و محکمی که عضله را به استخوان پیوند می‌دهد	درونی - رنگ	اسم - ش. پ
۹	شاه‌نشین	(ا. مر.)	محل نشستن شاه و امیر در اطاق	بیرونی - کاری - جایگاه	اسم - ش. ن
۱۰	طاسک	(امصغ.)	۱- طاس کوچک	درونی - اندازه	اسم - ش. پ
۱۱	لب‌گزه	(امص.)	گزیدن لب	بیرونی - کاری - عملکرد	اسم - ش. ن
۱۲	نارنجک	(امصغ.)	نارنج کوچک - نوعی گلوله	درونی - اندازه	اسم - ش. پ
۱۳	وات‌سنج	(ص. فا.)	آلتی که وات مصرف‌شده را با آن اندازه می‌گیرند	بیرونی - کاری - کاربرد	رابطه - بی‌زمان

در جدول بالا، فقط مدخل‌هایی برای نمونه آورده شده است که در طبقه‌بندی فلبر (۱۹۸۴) می‌گنجند؛ اما واقعیت این است که بسیاری از واژه‌ها را نمی‌توان براساس ویژگی‌های معنایی فلبر طبقه‌بندی کرد و این نشان می‌دهد که ویژگی‌های پیشنهادی فلبر نمی‌توانند همه واژه‌ها را پوشش دهند. از میان (۹۹۰) واژه مستخرج از فرهنگ لغت، تنها (۷۴) مورد (حدود ۷٪) از آن‌ها را می‌توان براساس ویژگی‌های پیشنهادی فلبر دسته‌بندی کرد. در جدول زیر آمار کلی مدخل‌های قابل طبقه‌بندی براساس دیدگاه فلبر ارائه شده است.

جدول (۲). طبقه‌بندی کلی مدخل‌ها براساس دیدگاه فلبر

تعداد	زیرطبقه	طبقه‌بندی واژه‌ها
۴	جنس	ویژگی درونی
۲	شکل	
۴	اندازه	
۷	رنگ	
۱۵	جایگاه	ویژگی بیرونی
۲۳	عملکرد	
۱۲	کاربرد	
۴	کارکرد	
۰	وضعیت در مجموعه	
۲	روش تولید	
۰	تولیدکننده	
۰	توصیف‌کننده	
۰	کاشف	
۰	مخترع	
۰	تأمین‌کننده	
۱	کشور خاستگاه	
۷۴	مجموع	

جدول بالا نشان می‌دهد که از میان (۷۴) واژه‌ای که در طبقه‌بندی فلبر می‌گنجند، (۱۷) واژه بیان‌گر ویژگی درونی‌اند و (۵۷) واژه ویژگی بیرونی را بیان می‌کنند که (۵۴) مورد از آن‌ها بیان‌گر ویژگی کاری و تنها (۳) مورد بیان‌گر ویژگی خاستگاهی هستند. طبقه‌بندی معنایی در دیدگاه فلبر، تنها برای آن دسته از اسامی تخصصی است که از لحاظ ساختمان صرفی مشتق، مرکب یا مشتق - مرکب باشند؛ اسامی بسیط در این طبقه‌بندی جایگاهی ندارند. در طبقه‌بندی فلبر هیچ جایگاهی برای برخی از مقوله‌ها وجود

ندارد که از آن‌میان می‌توان به اسامی مصغر، اسامی خاص، اجزای سازنده، اسامی صوت و نیز مفاهیمی مانند جمع، نوع، شباهت، زمان و... اشاره کرد.

برخلاف طبقه‌بندی فلبر که تنها برای اسامی و آن‌هم از نوع تخصصی ارائه شده است، طبقه‌بندی لانگاکر همه مقوله‌های واژگانی از جمله اسم، صفت، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط، مصدر و... را دربر می‌گیرد و منحصر به واژه‌های تخصصی نیست؛ بلکه طبقه‌بندی عامی برای همه انواع واژه‌هاست؛ بنابراین، همه مدخل‌های واژگانی فرهنگ لغت را می‌توان در طبقه‌بندی لانگاکر گنجانند. جدول زیر تعداد و درصد مدخل‌هایی را که در هریک از طبقات سه‌گانه لانگاکر (اسم شمارش‌پذیر، اسم شمارش‌ناپذیر و رابطه بی‌زمان) می‌گنجد ارائه می‌دهد. لازم است گفته شود که رابطه زمان‌دار در دستورشناختی فعل‌ها را شامل می‌شود و از آنجا که فعل‌ها در مدخل‌های فرهنگ لغت درج نمی‌شوند، در جدول زیر رابطه زمان‌دار غایب است.

جدول (۳). طبقه‌بندی کلی مدخل‌ها براساس دستور شناختی لانگاکر

طبقات واژگانی	زیرطبقه‌های معنایی	تعداد	درصد
اسم	شمارش‌پذیر	۳۴۸	۳۵/۲
	شمارش‌ناپذیر	۹۷	۹/۸
صفت و قید	رابطه بی‌زمان	۵۴۵	۵۵
مجموع		۹۹۰	۱۰۰

چنان‌که در جدول بالا می‌توان مشاهده کرد، همه (۹۹۰) واژه مورد بررسی را می‌توان براساس طبقه‌بندی لانگاکر دسته‌بندی کرد؛ یعنی طبقه‌بندی لانگاکر قابلیت پوشش همه واژه‌ها را دارد؛ اما مشکل اصلی طبقه‌بندی لانگاکر این است که بسیار کلی است؛ به‌طوری که همه صفت‌ها و قیده‌ها را در طبقه‌ای به نام *رابطه بی‌زمان* قرار می‌دهد. این طبقه‌بندی گرچه معانی‌یاد است؛ اما کمک چندانی در مفهوم‌شناسی واژه‌ها و طبقه‌بندی مفهومی آن‌ها نمی‌کند.

تا به اینجا مشخص شد که ضعف اصلی طبقه‌بندی فلبر، محدودیت دامنه پوشش آن است، زیرا تنها اسامی تخصصی از نوع مشتق، مرکب یا مشتق - مرکب را دربر می‌گیرد؛ از دیگر سو، ضعف اصلی طبقه‌بندی لانگاکر درجه شمولیت و عام‌بودن بسیار زیاد آن است که استفاده از آن را در طبقه‌بندی دقیق و پر جزئیات مدخل‌ها در عمل ناممکن می‌سازد. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان این دو طبقه‌بندی را با یکدیگر تلفیق کرد و اگر این کار صورت پذیرد انگاره تلفیقی حاصل از آن به چه صورت خواهد بود.

به نظر می‌رسد تنها شیوه‌ای که برای تلفیق دو طبقه‌بندی لانگاکر و فلبر وجود دارد، این است که طبقه‌اسامی را که در رویکرد لانگاکر به چیزها اشاره دارند و به دو زیرطبقه قابل شمارش و غیر قابل شمارش تقسیم می‌شوند، از لحاظ ساختمان به دو زیرطبقه بسیط و غیر بسیط تقسیم کرد؛ سپس ویژگی‌های معرفتی شده فلبر را در زیر اسامی غیر بسیط قرار داد؛ اما این انگاره تلفیقی دو مشکل اساسی دارد که کارایی آن در طبقه‌بندی مدخل‌های واژگانی را با چالش روبه‌رو می‌کند.

اولین مشکل این است که زیرطبقه‌های مفهومی^۱ فلبر تنها اسامی غیر بسیط را شامل می‌شود و اسامی بسیط، صفت، قیدها و سایر مقوله‌های واژگانی در سطح بسیار کلی و عام باقی می‌مانند. در نتیجه، طبقه‌بندی متوازن و جامعی به دست نمی‌آید. مشکل دوم این است که همه زیرطبقه‌های موجود در نمودار از نوع مفهومی و معنابینا هستند (چه در دیدگاه لانگاکر و چه فلبر) اما در یک نقطه از نمودار با طبقه‌بندی صوری روبه‌رو می‌شویم و آن‌هم درست در نقطه الحاق دیدگاه فلبر به لانگاکر است. در این نقطه، اسامی براساس ساختمان صوری خود به دو زیرطبقه بسیط و غیر بسیط تقسیم می‌شوند. این ناهمبندی و عدم یکنواختی، کلیت انگاره تلفیقی را با مشکل مواجه می‌کند و آن را در مقام یک طبقه‌بندی مفهومی از اعتبار می‌اندازد. وجود این دو مشکل که موجب عدم کارایی انگاره تلفیقی می‌شود، ما را به سوی راه‌حل جایگزین و جامعی هدایت می‌کند که در بخش بعد به آن پرداخته می‌شود.

۴-۲- مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی

به منظور تکمیل طبقه‌بندی مفهومی مبتنی بر رویکرد لانگاکر و فلبر که پیش‌تر ارائه شد، مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی لازم است. مفهوم‌شناسی واژه‌ای است که اصطلاح‌شناسانی مانند فلبر (۱۹۸۴) و وایسن هوفر (۱۹۹۵) آن را به مثابه اصطلاحی پوششی برای اشاره به علم یا حوزه‌ای به کار می‌برند که مفهوم و مباحث مربوط به آن را مطالعه و بررسی می‌کند؛ بنابراین، در مفهوم‌شناسی، واحد مطالعه عبارت است از مفهوم و هر چیزی که مرتبط با مفهوم باشد، مانند طبقه‌بندی مفاهیم (باقرالهاشمی، ۱۳۹۰: ۷۲). به باور فیلد^۲ (۲۰۰۴: ۶۹)، مفهوم عبارت است از معنای اصلی و بافت‌زدایی‌شده واژه‌ای که دربرگیرنده مجموعه‌ای از ماهیت‌ها یا رویدادها در جهان واقعی است و درک واژه با ارجاع به آن ماهیت‌ها یا رویدادها صورت می‌گیرد. مفهوم با معنا ارتباط نزدیکی دارد؛ اما این دو یکی نیستند؛ برای مثال، اگر فردی معنای واژه عمر را بداند، پس مفهوم این واژه را در ذهن دارد، اما ممکن است مفهوم

عمو را در ذهن داشته باشد؛ ولی معنای واژه را ندادند (آشر و سیمپسون^۱، ۱۹۹۴: ۶۷۴).

مفهوم‌شناسی را می‌توان به معنای شناسایی و طبقه‌بندی مفاهیم زیربنایی معنای واژه‌ها در نظر گرفت. برای مفهوم‌شناسی لازم است یکایک مدخل‌های واژگانی استخراج شده از فرهنگ لغت معین بررسی و تحلیل شود تا پی ببریم که هریک از این مدخل‌ها بیان‌گر چه مفهومی هستند و آن‌ها را چگونه می‌توان براساس مفهومی که درون خود دارند، طبقه‌بندی کرد.

مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی مستلزم آن است که (۹۹۰) مدخل استخراج شده از فرهنگ لغت معین یک‌به‌یک بررسی شود تا مفهومی که زیربنای معانی هریک از آن‌هاست شناسایی و سپس طبقه‌بندی شود. جدول زیر بیست نمونه از این مدخل‌ها را به همراه مفهوم شناسایی شده برای آن‌ها نشان می‌دهد.

جدول (۴). مفهوم‌شناسی مدخل‌های واژگانی مستخرج از فرهنگ لغت معین

ردیف	مدخل واژه	توصیف دستوری	توصیف معنایی	مفهوم زیربنایی
۱	آب شدن	(مصل. ل.)	گداختن، ذوب شدن	تغییر حالت
۲	آبشار	(افا. ل.)	آب جویبار؛ نهری بزرگ که از بلندی می‌ریزد	پدیده طبیعی
۳	آباجی	(امر.)	همشیره، خواهر	خویشاوندی
۴	ابیض	(ع. ص.)	سفید، سفید	رنگ
۵	بساتین	(ل.)	جمع بستان	جمع - پدیده طبیعی
۶	پالاهنگ	(امر.)	بالهنگ	گیاه
۷	پاشنه‌نخواب	(امر.)	کفشی که پاشنه آن نخوابد	ابزار - حالت
۸	تاجور	(ص. مر.)	دارای تاج؛ سلطان	مالکیت - انسان
۹	تالار	(ل.)	خانه‌ای باشد که بر بالای چهارستون یا بیشتر، از چوب سازند	مکان
۱۰	ثبات	[ع. ص.]	ثبت‌کننده؛ آن‌کس که در ادارت دولتی به امر ثبت اشتغال دارد	کنش‌گر
۱۱	جولان	[ع. (مصل. ل.)]	گشتن؛ تاختن	کنش فیزیکی
۱۲	زدوده	(ص. مف.)	پاک شده، پاکیزه شده	کنش‌پذیر
۱۳	ژکیدن	(مصل. ل.)	آهسته سخن گفتن	کنش گفتاری
۱۴	ساروق	(ل.)	پارچه‌ای غالباً چهارگوشه که بر روی بستر کشند	پوشش - ابزار
۱۵	طاسک	(امصغ.)	طاس کوچک	اندازه - ظرف
۱۶	طایفه	[ع. (افا.)]	جماعتی از مردم	جمع - انسان
۱۷	ماغ‌گون	(ص. مر.)	به رنگ ماغ؛ سیاه تیره	رنگ - شباهت
۱۸	مؤلم	[ع. (افا.)]	دردآورنده - دردناک	سبب
۱۹	یواش	(ق.)	آهسته - یواش‌یواش	سرعت
۲۰	یمانی	[ع. (ص. نسبت)]	منسوب به یمن؛ متعلق به یمن	نسبت - مکان

اکنون هریک از مفاهیم شناسایی شده در مرحله مفهوم‌شناسی تعریف و توصیف و مثال‌هایی از آن‌ها ارائه می‌شود. مثال‌هایی که برای مفاهیم زیر ارائه شده‌اند، از میان (۹۹۰) مدخل مستخرج از فرهنگ لغت معین انتخاب شده‌اند.

۱- نسبت: مفهوم نسبت بیان‌گر ربط‌داشتن یا منسوب‌بودن به کسی، چیزی، مکانی یا زمانی است؛ مثال: جوین، شتوی، ضربی، طاوسی، کاتبولیک و یمانی.

۲- حرکت: این مفهوم بیان‌گر هرگونه تغییر مکان، جابه‌جایی یا انتقال است که نقطه مقابل آن، یعنی ثبات و عدم جابه‌جایی، را نیز دربر می‌گیرد؛ مثال: حرکت، ساکن و کاپول.

۳- سرعت: مفهومی است که به نرخ تغییر مکان و جابه‌جایی اشاره دارد؛ مثال: چُست، یواش.

۴- مکان: این مفهوم بیان‌گر جایگاه و موقعیت جغرافیایی است؛ مثال: آبدارخانه، آب‌انداز، تالار، هروانه و هزارخانه.

۵- زمان: این مفهوم در واژه‌هایی مشاهده می‌شود که به‌نوعی به زمان، بازه زمانی یا دوره تاریخی اشاره دارند؛ مثال: سالگرد، شبانه‌روز، شَتوی، صبح و گاه‌گاه.

۶- حالت ذهنی / روانی: این مفهوم در واژه‌هایی مشاهده می‌شود که بیان‌گر وضعیت و شرایط روانی، احساسی و ذهنی افراد باشد؛ مثال: بزمان (غمگین)، رشکن (حسود)، فراخ‌بال، طروب، غثیان (شوریدن دل)، نازک‌جگر (حساس، زودرنج) و هالو (ساده‌دل).

۷- حالت فیزیکی: این مفهوم در واژه‌هایی یافت می‌شود که به وضعیت و شرایط فیزیکی و ظاهری یک چیز یا شخص اشاره دارند؛ مثال: چاوله، ضَخَم، ضامر، قوی، قیافه، قمصور، ناتنومند و وارفتگی.

۸- کنش فیزیکی: مفهوم کنش بیان‌گر انجام عمل یا فعلیتی است که کنش‌گر(ان) انجام می‌دهد؛ مثال: تازش، تاسانیدن، تاخت، بَخیدن (حلاجی کردن)، خردکردن و گالیدن (غلت‌زدن).

۹- کنش گفتاری: این مفهوم بیان‌گر عمل گفتار، اسامی صورت و هرگونه محصولی است که از انجام عمل گفتار به‌دست می‌آید؛ مثال: پخ، چفته (دروغ)، ژکیدن، قیق (آواز ماکیان)، قیل (گفتن، گفتار)، لحن، مباحثه، واجارکردن (جارزدن)، هاداران پاداران (چرند و پرند)، هیجاء و ضرب‌المثل (مثل‌زدن)

۱۰- کنش ذهنی: این مفهوم به کارها و فرایندهای ذهنی و انتزاعی اشاره دارد. این نوع کنش تجلّی بیرونی در جهان مادی ندارد؛ اما اثر آن می‌تواند به‌صورت کنش گفتاری یا فیزیکی در جهان خارج نمود یابد؛ مثال: ظنّ، یادآوردن.

۱۱- کنش‌گر: این مفهوم به عامل انسانی و بالاراده‌ای اشاره دارد که کاری را انجام می‌دهد؛ مثال: جاشو،

چاره‌ساز، چپاننده، حروف‌چین، حسابگر، حفّار، خراج‌گزار، خارکن، داستان‌سرا، راهنورد و زرکوب.
۱۲- کنش‌پذیر: این مفهوم به شرکت‌کننده‌ای (انسان یا غیر انسان) اشاره دارد که از کار انجام‌شده تأثیر می‌پذیرد و در نتیجه آن دچار تغییر و تحول می‌شود؛ مثال: چشم‌زده، زدوده، زربفت، ساخته، مال‌داده، واداشته و هاویه‌بند.

۱۳- مالکیت: این مفهوم به این موضوع اشاره دارد که کسی یا چیزی دارنده و صاحب چیزی است. در نتیجه بین آن دو رابطه مالکیت برقرار است و یکی مالک است و دیگری مملوک؛ مثال: تاجور، ثروتمند، ذوالمنن، ذوفنون، صاحب‌دیوان و صاحب‌کار.

۱۴- شباهت: این مفهوم در واژه‌هایی یافت می‌شود که بیان‌گر نوعی همانندی و شبیه‌بودن با مفهوم دیگری هستند. این شباهت می‌تواند از جنبه‌های مختلف باشد، مانند شباهت در رنگ، شکل، اندازه و مانند این‌ها؛ مثال: به‌سان، شبگون، گاوگون، ماغ‌گون، ماه‌پاره و هاروت‌سیر

۱۵- جمع: این مفهوم را در واژه‌هایی می‌توان یافت که اشاره به فراوانی، تعداد زیاد یا گردهم‌آمدن دارند و دربردارنده مفهوم گردآوری و اجتماع نیز هست؛ مثال: حاجات، ذخایر، ضربات، ضیوف، طابور (صف و فوج)، طاعات، طایفه، طرغان (انبوه لشکر)، فدرال، کارتل.

۱۶- نفی: این مفهوم در واژه‌هایی یافت می‌شود که به سلب ویژگی‌ای از موجودیتی یا فقدان آن ویژگی اشاره دارند و در واژه‌سازی زبان فارسی به‌طور عمده با پیشوندهای منفی‌ساز مانند *نا-* و *ن-* بیان می‌شود؛ مثال: ناامن، ناامید، نابالغ، نابگاه، ناپیوسته، ناپذیرفتنی، ناپز و ناتنومند.

۱۷- انسان: این مفهوم به انسان و نام‌ها و القاب او اشاره دارد؛ بنابراین، اسم‌های خاص همگی زیر این مفهوم قرار می‌گیرند؛ مثال: جالینوس، حاجی‌فیروز، خیام، زرخرید، ژنرال، ژنده‌پوش، سپاه‌دار، ضعیفه، ضیوف، طیب، ظئر (دایه)، غجر (کولی) و فاطمه.

۱۸- حیوان: این مفهوم بیان‌گر همه انواع جانداران زمینی، هوایی و آبی است و همچنین ویژگی‌ها و صفات خاص آن‌ها را نیز شامل می‌شود؛ مثال: ابابیل، طایر، ظبی (آهو)، غزاله، قوش، وارموک (جوجه تیغی) و هار.

۱۹- گیاه: این مفهوم به هرنوع رُستنی اشاره دارد که از زمین می‌روید؛ همچنین میوه‌ها، دانه‌ها و سایر اجزای گیاهان، درختان و گل‌ها را نیز شامل می‌شود؛ مانند: بذر، پالاهنگ، پامچال، ثوم، چغاله، چشمیزک، گاونجک (نوعی خیار کوچک).

۲۰- خوردنی: این مفهوم به هرنوع غذا و خوراکی و نوشیدنی‌ای اشاره دارد که انسان یا حیوانات آن‌ها

را مصرف می‌کنند؛ همچنین در واژه‌هایی مانند تغذیه، غذا، خوراک و سایر واژه‌های مرتبط با خوردن و آشامیدن یافت می‌شود؛ مثال: ابرمادران، زرشک، زغال‌اخته، چربک، پپلس (نوعی ترید)، جوین، سالاد و گاونجک (نوعی خیار)

۲۱- پوشش: این مفهوم در واژه‌هایی مشاهده می‌شود که بیان‌گر لباس یا هر نوع پوشیدنی و پوشش دیگری هستند؛ مثال: خرقه، پاپاخ، پاپیون، چارقد، دثار، ژاکت و گاباردین.

۲۲- بیماری: این مفهوم به هرگونه عارضه و مشکلی در بدن انسان یا حیوانات اشاره دارد که به‌عنوان مرض و بیماری در نظر گرفته می‌شوند و نیازمند معالجه و درمان‌اند. این مفهوم خود شخص یا حیوان مبتلا به بیماری را نیز شامل می‌شود که در این صورت، با مفهوم *انسان* یا *حیوان* هم‌پوشانی دارد؛ مثال: ابرص، خوره، ذات‌الصدر، زکام، زگیل و طاعون.

۲۳- رنگ: این مفهوم در واژه‌هایی یافت می‌شود که بیان‌گر انواع رنگ‌ها هستند؛ مثال: صهبا، طاوسی، لاک، ماغ‌گون و یحموم (سیاه).

۲۴- رتبه: این مفهوم به جایگاه، مقام، مرتبه و منزلت افراد یا اشیاء اشاره دارد؛ مثال: درج، ژنرال، سپه‌دار و شامخ.

۲۵- خویشاوندی: این مفهوم بیان‌گر روابط و پیوندهای میان اعضای خانواده و بستگان نسبی یا سببی است؛ مثال: آجایی، داداش، ذریه، شاه‌دخت، مادرخوانده و هالو (خالو و دایی).

۲۶- تغییر حالت: این مفهوم در واژه‌هایی دیده می‌شود که بیان‌گر وقوع تغییر و دگرگونی در حالت اشیاء، افراد یا پدیده‌ها هستند. یعنی حرکت از حالتی به حالت دیگر را نشان می‌دهند؛ مثال: آب‌شدن، پخچیدن، تاشدن، ثوران، چروکیدن، حال‌آمدن، ذوب، صباح و واخوردگی.

۲۷- ایستایی: این مفهوم بیان‌گر وضعیت یا حالت ایستایی است و در نقطه مقابل تغییر قرار دارد؛ مثال: پایستن، جاهلیت، مادگی، ناپختگی، واجبی (واجب‌بودن)، وثاقت، یائسگی و یخلابودن.

۲۸- گرایش: این مفهوم به تمایل و جهت‌گیری به‌سوی عقیده، اندیشه یا چیز خاصی اشاره دارد؛ همچنین می‌تواند به پیروی از عقیده و مسلک و دین/مذهب خاصی هم اشاره داشته باشد؛ مثال: ثنویه، شافعی، صائین، صابی، کاپیتالیسم، گرایش، مایل و یکتاپرست.

۲۹- سبب: این مفهوم در واژه‌هایی نهفته است که بیان‌گر عامل، علت یا سبب انجام کار یا به‌وجودآمدن و تغییر حالت هستند؛ مثال: آبتاب (مشعشع)، ابوالهول، جالب، دردناک، دامن‌گیر، فایح (بوی خوش‌دهنده)، فُتان (فتنه‌انگیز)، مؤلم (دردآور) و هراسناک.

۳۰- جنسیت: این مفهوم نشان‌دهنده ماده یا نر بودن است؛ به عبارت دیگر، مؤنث یا مذکر بودن انسان، حیوانات یا گیاهان را نشان می‌دهد. این مفهوم می‌تواند در واژه‌های دارای نشانه تأنیث عربی نیز یافت شود؛ مثال: فحول (نرها)، متخیله، داخله، ضعیفه، ظریفه، عادله و ضبعان (کفتار نر).

۳۱- پدیده طبیعی: این مفهوم را در واژه‌هایی می‌توان یافت که به موجودیت‌ها یا رویدادهای طبیعی اشاره دارند که انسان در به وجود آمدن آن‌ها دخالتی ندارد؛ مثال: آبشار، آبخیز، افسان، ایشک، ثلج (برف)، ذرخش، ذوزنب (ستاره دنباله‌دار)، زمرد، ژاله، ژیه (جیوه) و غار.

۳۲- رویداد: این مفهوم به وقایع و اتفاقاتی اشاره دارد که بدون وجود عامل انسانی یا با وجود عامل انسانی، طی سلسله‌ای از کارها و فعالیت‌ها به وقوع می‌پیوندد؛ همچنین در واژه‌های کلی و عام که بیان‌گر مقوله رویداد هستند، یافت می‌شود؛ مثال: سانحه و اتفاق.

۳۳- مراسم: مفهومی است که به انجام رسم و رسومات خاصی اشاره دارد که به‌طور عمده فرهنگ‌وابسته و متعلق به فرهنگ یا جامعه خاصی هستند. مفهوم مراسم را می‌توان زیرطبقه‌ای از مفهوم رویداد دانست؛ مثال: آبانگان و ضیافت.

۳۴- ظرفیت: این مفهوم بیان‌گر گنجایش و قابلیت جاده‌ی و همچنین نشان‌دهنده انواع ظرف‌هاست؛ مثال: آب‌خوری، طاس، طاسک، ظرفیت و گاودوش.

۳۵- موجودیت فیزیکی: این مفهوم که در واژه‌های متعددی یافت می‌شود، به هرگونه جسم یا شیء یا ماده فیزیکی اشاره دارد که می‌تواند از هرجنسی باشد؛ مثال: پاندول، قلوه‌سنگ، گازانبر، گردانه، لاپه (قطعه بریده از چوب) و مانه (اثاث خانه).

۳۶- اندام: این مفهوم در واژه‌هایی دیده می‌شود که به اعضای بدن انسان یا حیوان اشاره دارند؛ مثال: چشم، ضرس (دندان)، ظلف (سُم گاو و گوسفند)، کاپک (فرق سر)، نازکنی و یافوخ (قسمتی از سر) ۳۷- ارزش: این مفهوم در واژه‌هایی وجود دارد که بیان‌گر موضوعاتی مانند ارزش، بها، قیمت و نرخ هستند؛ همچنین واژه‌هایی را که برای ارزش‌گذاری به کار می‌روند، شامل می‌شود؛ مثال: تاکس (قیمت و نرخ)، ثَمَن (ارزش و قیمت)، غالیه (گران)، قیمتی و اوباش.

۳۸- ارتباط: این مفهوم بیان‌گر هرگونه پیوند و وابستگی میان دو یا چند شخص یا دو یا چند موجودیت عینی یا انتزاعی است؛ مثال: ضمیمه، وابند، وابستگی و وابسته.

۳۹- ابزار: این مفهوم اشاره به هرچیز یا وسیله‌ای دارد که کنش‌گر برای انجام کنش مورد نظر به کار می‌برد یا به هرروش دیگری استفاده می‌شود. ابزار می‌تواند طبیعی یا مصنوعی باشد؛ مثال: وات‌سنج، یخ‌شکن، آب‌طراز، آبارور، پاشنه‌نخواب (نوعی کفش)، پافزار، تنوره، جوشن، چشم‌آویز، خاتم، ذره‌بین،

زخمه، شامپو، صابون، فتراک و قمیز (پیاله).

۴۰- کمیت: این مفهوم در واژه‌هایی یافت می‌شود که بر عدد، اندازه، تعداد، مقدار، وزن و فراوانی یا کمی اشاره دارد؛ مثال: قلیل، تاسع، ثلاثون (سی)، ثلاثان (یک‌سوم)، جوسنگ (مقدار یک جو) و سابعاً.

۴۱- موجودیت انتزاعی: این مفهوم به هر نوع ماهیت و موجودیتی اشاره دارد که در ذهن انسان شکل می‌گیرد یا وجود دارد و بیان‌گر امور مجرد و انتزاعی است؛ مثال: آرمان، ابدیت، بسالت (شجاعت) و یاسا (قانون).

۴۲- بازی/ ورزش: این مفهوم را در اسم‌هایی می‌توان یافت که به انواع بازی و سرگرمی اشاره دارند. بازی درواقع عمل یا فعلیتی است که با هدف سرگرمی و تفنّن انجام می‌شود و ورزش فعلیتی است که افزون بر تفنّن و سرگرمی، می‌تواند با هدف تندرستی یا تقویت اندام‌های بدن و حتّی مقاصد اقتصادی انجام گیرد. مفهوم بازی/ ورزش زیرطبقه‌ای از مفهوم کنش به‌شمار می‌رود؛ مثال: بسکتبال و تاب‌بازی.

۴۳- جزء سازنده: این مفهوم را در واژه‌هایی می‌توان دید که به بخش یا جزئی از مواد، اشیاء یا بناها اشاره دارند؛ مثال: اتم، ابژکتیف (عدسی دوربین)، پادیر (ستون بنا)، کاتد، والاد (سقف خانه) و هادرُم (آوندهای گیاه).

۴۴- نتیجه: این مفهوم بیان‌گر هر آن چیزی است که پیامد و محصول یک عمل یا رویداد باشد؛ مثال: آبکند، براده، برلیان و جویده.

۴۵- فاصله: این مفهوم بیان‌گر مسافت مکانی بین اشیاء و پدیده‌ها یا جدایی بین موجودیت‌های انتزاعی است؛ مثال: جدا، ناپیوسته و واّتر (دورتر).

پس از مفهوم‌شناسی (۹۹۰) مدخل مستخرج از فرهنگ لغت، درمجموع تعداد (۴۵) مفهوم شناسایی شد که زیربنا و شالوده معنی مدخل‌های واژگانی مستخرج از فرهنگ معین را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم در جدول زیر ارائه شده‌اند.

جدول (۵). ویژگی‌های مفهومی شناسایی‌شده در پژوهش حاضر

نسبت	مالکیت	خویشاوندی	ارزش	پوشش
حرکت	شبهات	تغییر حالت	ارتباط	فاصله
سرعت	جمع	ایستایی	ایزار	ظرفیت
مکان	نفی	گرایش	کمیت	بیماری
زمان	انسان	سبب	موجودیت انتزاعی	رنگ
حالت ذهنی/ روانی	حیوان	جنسیت	بازی/ ورزش	رویداد
حالت فیزیکی	گیاه	پدیده طبیعی	جزء سازنده	موجودیت فیزیکی
کنش فیزیکی	کنش ذهنی	خوردنی	نتیجه	اندام
کنش گفتاری	کنشگر	کنش‌پذیر	مراسم	رتبه

ذکر این نکته ضروری است که معنای برخی مدخل‌ها مبتنی بر بیش از یک مفهوم است؛ به عبارت دیگر، می‌توان در آن‌ها دو یا چند مفهوم را هم‌زمان یافت؛ برای مثال، واژه *طاسک* (به معنای طاس کوچک) در عین حال هم مفهوم *ظرف* را دربر دارد و هم مفهوم *اندازه* را. مفهوم اندازه از طریق پسوند تصغیر -ک افاده می‌شود. یا واژه *طایفه* هم‌زمان هر دو مفهوم *اجتماع* و *انسان* را در خود دارد؛ زیرا این واژه به اجتماعی از انسان‌ها اشاره دارد؛ همچنین می‌توان به واژه *ماغ‌گون* اشاره کرد که هر دو مفهوم شباهت و رنگ را دربر دارد.

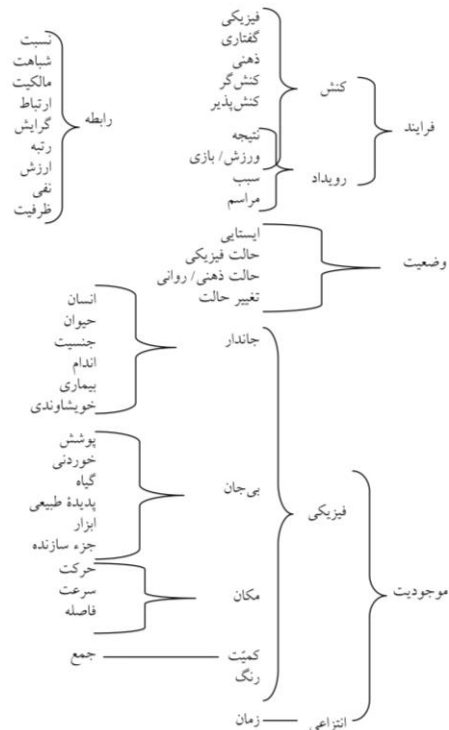
۴-۳- طبقه‌بندی مفاهیم شناسایی شده

پس از تحلیل همه مدخل‌های واژگانی مستخرج از فرهنگ لغت معین و شناسایی و تعریف هریک از مفاهیم نهفته در آن‌ها، نوبت طبقه‌بندی این مفاهیم می‌رسد. هدف از طبقه‌بندی آن است که مفاهیم شناسایی شده در قالب نظام واحد و منسجمی درآیند تا بتوان از آن‌ها به مثابه الگو یا انگاره‌ای برای پژوهش‌های دیگر استفاده کرد.

همان‌طور که در جدول (۴) نیز مشاهده می‌شود، بعضی واژه‌ها ممکن است بیان‌گر بیش از یک مفهوم باشند و در نتیجه بتوان آن‌ها را در دو یا چند طبقه گنجانده؛ برای مثال، دو طبقه *خوردنی* و *گیاه*، اشتراک زیادی باهم دارند؛ زیرا بخش عمده‌ای از گیاهان (شامل درختان و گل‌ها) و اجزای آن‌ها خوردنی هستند و انسان یا حیوان از آن‌ها برای تغذیه استفاده می‌کند؛ بنابراین واژه‌هایی همچون *زرشک* و *زغال‌اخته* هم در طبقه *گیاه* قرار می‌گیرند و هم در طبقه *خوردنی*. وجود هم‌پوشانی میان مفاهیم امری طبیعی و رایج است؛ زیرا مفاهیم در سطوح گوناگونی از تعمیم قرار دارند؛ به عبارت دیگر، از لحاظ عام/خاص بودن یا کلی/جزئی بودن با یکدیگر متفاوت هستند و در نتیجه بین آن‌ها رابطه سلسله‌مراتبی قرار دارد.

این موضوع را باید به مثابه یک واقعیت پذیرفت و خلل و اشکالی در کار طبقه‌بندی مفاهیم ایجاد نمی‌کند؛ برای مثال، *بزار* مفهوم منفردی است که اشاره به هر چیز و وسیله‌ای دارد که با آن کاری انجام می‌شود؛ از دیگر سو، *ظرف* مفهومی است که اشاره به هر وسیله‌ای دارد که برای نگهداری اشیاء و مواد به کار می‌رود. از آنجا که هر دوی این مفاهیم ماهیت فیزیکی و مادی دارند، می‌توان آن‌ها را زیر طبقه‌ای از مفهوم کلی تر *شیء* به‌شمار آورد؛ اما این بدان معنا نیست که همه اشیاء یا ابزار هستند یا ظرف؛ اشیاء می‌توانند شامل عناصری غیر از ابزار و ظرف نیز باشند؛ بنابراین، خود شیء به منزله طبقه مفهومی عامی وجود دارد که در زیر آن طبقه‌های خاص‌تری می‌توانند قرار گیرند.

برای طبقه‌بندی نظام‌مند مفاهیم می‌توان همگی آن‌ها را وابسته به چهار طبقه بسیار کلی و فراگیر دانست؛ نخست، فرایند که خود به دو دسته عمده کنش و رویداد تقسیم می‌شود. دوم، موجودیت که خود شامل دو دسته عمده موجودیت فیزیکی و انتزاعی است. سوم، رابطه و چهارم، وضعیت. نمودار زیر طبقه‌بندی پیشنهادی برای (۴۵) مفهوم شناسایی شده را نشان می‌دهد.



شکل ۳. طبقه‌بندی مفاهیم شناسایی شده در مدخل‌های واژگانی فرهنگ معین

همان‌طور که گفته شد، فلبر (۱۹۸۴) دو دسته ویژگی کلی شامل ویژگی‌های درونی و بیرونی معرفی کرده که هریک از آن‌ها شامل زیردسته‌هایی می‌شود. وی در مجموع شانزده ویژگی را معرفی کرده است که عبارت‌اند از: شکل، جنس، اندازه، رنگ، کاربرد، کارکرد، عملکرد، جایگاه، وضعیت در یک مجموعه، روش تولید، مخترع، کاشف، تولیدکننده، توصیف‌کننده، تأمین‌کننده و کشور خاستگاه. وایسن هوفر (۱۹۹۵) نیز پانزده ویژگی را معرفی کرده که بسیاری از آن‌ها با ویژگی‌های فلبر یکسان است و تنها در پنج ویژگی شباهت، کمیت، زمان، عامل و سرعت با طبقه‌بندی فلبر تفاوت دارد. پرویزی (۱۳۸۲) دو ویژگی جدید به این فهرست می‌افزاید که عبارت‌اند از قابلیت و نتیجه / حاصل عمل. در نهایت، باقرالهاشمی (۱۳۹۰) سه ویژگی دیگر به مجموعه ویژگی‌های پیش گفته افزوده است که

عبارت‌اند از: ظرفیت، مسافت و الگو؛ بر اساس این، در مجموع (۲۴) ویژگی متمایز به‌دست می‌آید؛ البته شایسته است گفته شود که همه ویژگی‌های مفهومی یادشده برای واژه‌های تخصصی ارائه شده‌اند؛ اما این بدان معنا نیست که در طبقه‌بندی واژه‌های عمومی کارایی ندارند؛ از طرف دیگر، صنعتی (۱۳۸۷) با بررسی واژه‌های تخصصی و عمومی، (۷۳) مفهوم شناسایی کرده است.

در پژوهش حاضر نیز براساس تحلیل واژه‌های عمومی فرهنگ لغت معین، (۴۵) مفهوم را شناسایی شد؛ گرچه تعدادی از مفاهیم شناسایی‌شده در نوشتار پیش رو با مفاهیم به‌دست‌آمده از پژوهش‌های قبلی دارای اشتراک و هم‌پوشانی است، مجموعه آن‌ها در کنار یکدیگر چارچوب قوی و مناسبی را برای تحلیل و دسته‌بندی مفهومی مدخل‌های واژگانی چه در فرهنگ‌های عمومی و چه تخصصی فراهم می‌آورد و در پژوهش‌های مرتبط با مفهوم‌شناسی و اصطلاح‌شناسی و نیز مطالعات فرهنگ‌نگاری می‌تواند سودمند و راه‌گشا باشد.

یافته‌های این پژوهش با یافته‌های پژوهش پرویزی (۱۳۸۲) و باقرالهاشمی (۱۳۹) هم‌سو است که دریافته‌اند ویژگی‌های مطرح‌شده فلبر به‌تنهایی برای طبقه‌بندی واژه‌های تخصصی زبان فارسی کافی نیست. این یافته‌ها همچنین با نتایج پژوهش صنعتی (۱۳۸۷) هم‌سو است که مفهوم‌شناسی را شیوه‌ای مناسب برای شناسایی مفاهیم زیربنایی واژه‌ها و طبقه‌بندی معنایی آن‌ها می‌داند و نشان می‌دهد که واژه‌های عمومی را می‌توان به‌کمک طبقات مفهومی توصیف و طبقه‌بندی کرد؛ البته تفاوت‌هایی بین مفاهیم به‌دست‌آمده در پژوهش حاضر با مفاهیم یافت‌شده در جستار صنعتی وجود دارد.

این تفاوت‌ها به‌طور عمده به سه دلیل است؛ یکی اینکه برخی از مفاهیمی که در داده‌های پژوهش صنعتی وجود داشته، در داده‌های نوشتار پیش رو نبوده است و همین تفاوت داده‌ها موجب تفاوت در یافته‌ها شده است. دلیل دوم تفاوت در برجسب‌گذاری مفاهیم است؛ برای مثال، برجسب‌های کنش و خوردنی در پژوهش حاضر معادل عمل و خوراک‌ی در پژوهش صنعتی است. دلیل سوم به میزان جزئی یا کلی بودن مفاهیم برمی‌گردد؛ برای مثال، صنعتی طبقه مفهومی جداگانه‌ای با عنوان مذهب در نظر گرفته است؛ درحالی که در پژوهش حاضر این مفهوم زیرشمول مفهوم کلی تری باعنوان گر/یش قرار گرفته است. برخی از مفاهیمی که صنعتی مطرح کرده اما در میان یافته‌های پژوهش حاضر نیست عبارت‌اند از: حواس پنج‌گانه، مذهب، رطوبت، رقابت، سطح، مرکزیت، مسیر، نظام/ساختار، نقلیه، نوشت‌افزار، نوشت‌جات، وزن، بافت، زیورآلات، دستگاه، دما، سن، کاربرد، دانش، عارضه، مذهب و مرحله.

در کل می‌توان گفت که نتایج پژوهش پیش رو آورده‌ای جدید برای حوزه مفهوم‌شناسی واژگانی

زبان فارسی به‌شمار می‌آید و نتایج پژوهش‌های پیشین پژوهش‌گران ایرانی مانند پرویزی (۱۳۸۲)، صناعتی (۱۳۸۷) و باقرالهاشمی (۱۳۹۰) و پژوهش‌گران غیر ایرانی مانند فلبر (۱۹۸۴) و وایسن هوفر (۱۹۹۵) را تکمیل می‌کند.

۵- نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از تحلیل (۹۹۰) واژه مستخرج از فرهنگ لغت معین براساس دو طبقه‌بندی فلبر (۱۹۸۴) و لانگاکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) نشان داد که رویکرد لانگاکر و فلبر هیچ‌یک به‌تنهایی قادر به ارائه طبقه‌بندی کاربردی و مناسبی از مفاهیم موجود در مدخل‌های فرهنگ لغت نیستند. طبقه‌بندی لانگاکر هرچند معنابنیاد بوده و مبتنی بر ماهیت مفهومی واژه‌هاست و در نتیجه می‌تواند همه واژه‌ها را دسته‌بندی کند؛ اما از آنجا که بسیار کلی است، در عمل کارایی خاصی ندارد. طبقه‌بندی فلبر نیز مفهوم‌بنیاد است، اما چون تنها برای مجموعه محدودی از اسم‌های تخصصی ارائه شده است و بر واژه‌های مشتق، مرکب یا مشتق - مرکب مبتنی است، قابلیت به‌کارگیری در مورد همه انواع واژه‌های موجود در فرهنگ لغت را ندارد. در ضمن، تلفیق این دو رویکرد، یعنی رویکرد لانگاکر و فلبر، نیز طبقه‌بندی جامع و کارآمدی از مدخل‌های واژگانی را به‌دست نمی‌دهد؛ بنابراین، راه‌حلی که در این نوشتار پیش رو دنبال شد این بود که با توسل به مفهوم‌شناسی سعی شود همه مفاهیم نهفته در زیربنای اسم‌ها، صفت‌ها و قیده‌های موجود در فرهنگ لغت معین شناسایی و استخراج شود. حاصل این کار، شناسایی و تحلیل (۴۵) مفهوم بود که پایه معنایی مدخل‌های استخراج‌شده از فرهنگ لغت معین را تشکیل می‌دهند. این کار در مرحله دوم پژوهش انجام شد؛ سپس با طبقه‌بندی این مفاهیم، الگویی جامعی به‌دست آمد که می‌توان براساس آن همه اسم‌ها، صفت‌ها و قیده‌های موجود در مدخل‌های واژگانی فرهنگ لغت را از نظر معنایی دسته‌بندی و تحلیل کرد. مهم‌ترین مزیت‌های این طبقه‌بندی نسبت به طبقه‌بندی‌های لانگاکر و فلبر به‌شرح زیر است:

- برای همه انواع واژه‌ها از جمله بسیط، مشتق، مرکب و مشتق - مرکب کاربرد دارد و به ساختمان صرفی واژه محدود نیست.

- از نظر مفهومی جامعیت و دقت دارد و مدخل‌های گوناگون واژگانی را از لحاظ مفهومی در طبقه‌های مختلف قرار می‌دهد. این در حالی است که طبقه‌بندی لانگاکر بسیار کلی است؛ به‌طوری که اسم‌ها را تنها به دو دسته قابل شمارش و غیر قابل شمارش تقسیم می‌کند و همه صفت‌ها، قیده‌ها، حروف اضافه و حرف‌های ربط را در طبقه‌ای بسیار کلی با نام رابطه بی‌زمان قرار می‌دهد.

- به‌سادگی قابلیت قبض و بسط دارد؛ قابلیت قبض به این معنا که می‌توان چند مفهوم را در زیر یک مفهوم کلی‌تر قرار داد؛ برای مثال /بزار و ظرف را می‌توان زیرمفهوم‌هایی برای شئی دانست. قابلیت بسط به این صورت که می‌توان برای یک مفهوم موجود در طبقه‌بندی، زیرمفهوم‌های خردتری در نظر گرفت؛ برای مثال، مفهوم کمیت را شامل مفاهیمی همچون عدد، مقدار، قیمت و مانند این‌ها دانست.

- محدودیت خاصی دربارهٔ عمومی یا تخصصی‌بودن واژه‌ها ندارد و برای هر واژه‌ای با هر سطح عمومیت قابل استفاده است.

منابع

- باقرالهاشمی، زهرا (۱۳۹۰). بررسی معناشناختی واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در حوزه حمل‌ونقل درون‌شهری از دیدگاه فلبر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه الزهراء، تهران.
- پرویزی، نسرین (۱۳۸۲). شاخص‌های معناشناختی واژه‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی. مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، زیر نظر علی کافی (صص. ۲۹۴-۳۱۰). تهران: نشر آثار.
- صناعتی، مرضیه (۱۳۸۷). مفهوم‌شناسی در واژه‌سازی زبان فارسی. رساله دکتری زبان‌شناسی. دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- معین، محمد (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی معین (یک‌جلدی). تهران: آراد.

References

- Asher, R. E. & Simpson, J. M. Y. (1994). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. Vol. 2. Elsevier
- Felber, H. (1984). *Terminology Manual*. Vienna: Infoterm.
- Field, J. (2004). *Psycholinguistics: the key concepts*. London & New York: Routledge.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar (Vol. I): Theoretical Prerequisites*. Stanford: Stanford University Press.
- (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- (2013). *Essentials of Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Weissenhofer, P. (1995). *Conceptology in Terminology Theory, Semantics and Word-Formation: A Morpho-Conceptually Based Approach to Classification as Exemplified by the English Baseball Terminology*. IITF-series 6. Vienna: International Network for Terminology.



Res. article

Elision of Glottal Consonants in Kalhori Kurdish Names

Mehdi Fattahi^{1✉}

1- Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

Received: 2020/27/07

Accepted: 2020/19/09

Abstract

Persian and Kalhori Kurdish, display some differences in the phonetic forms of names containing glottal consonants. This article attempts to analyze the deletion of glottal consonants of post-vocalic /h/ and /ʔ/. The data was collected through interviews with 10 native speakers of Kalhori Kurdish, and the names with different pronunciations from those of Persian were identified. One of the big differences between Persian and Kurdish in this regard lies in the sequence of a vowel and a glottal consonant. Kalhori Kurdish drops the glottal consonant and modifies vowels in order to save the syllable weight. After the elision of the glottal consonant, the vowel preceding it meets either another vowel or a consonant. This article investigates the cases in which the vowel meets a consonant. When the vowel meets a consonant, three processes of replacement of the short vowel with a long one, lengthening the short vowel, and vowel harmony may occur. This article attempts to explain these changes in Optimality Theory. The analysis of the data shows the dominance of the markedness constraint of *V/GLOT over the faithful constraint IDENT(V). These changes are allowed to take place as long as the vowel system of Kalhori Kurdish permits it.

Keyword: Kalhori Kurdish, glottal consonant, compensatory lengthening, names, Optimality theory.

Citation: Fattahi, M. (2021). Elision of Glottal Consonants in Kalhori Kurdish Names. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 45-56. (In Persian)





حذف همخوان‌های چاکنایی در نام‌ها در کردی کلهری

مهدی فتاحی^۱

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۲۹

دریافت: ۱۳۹۹/۵/۶

چکیده

کردی کلهری و زبان فارسی در تلفظ نام‌های دارای همخوان چاکنایی تفاوت‌هایی دارند. نوشتار پیش رو حذف همخوان‌های چاکنایی /h/ و /p/ پس از واکه در کردی کلهری را به‌مثابه یکی از این تفاوت‌ها بررسی کرده است. بدین منظور، داده‌های مرتبط از راه مصاحبه با ده گویشور کردی کلهری جمع‌آوری شد و نام‌هایی که نسبت به فارسی، صورت آوایی متفاوتی دارند، شناسایی شدند. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که یکی از تفاوت‌های عمده در صورت آوایی نام‌ها در این دو زبان، خود را در توالی واکه و همخوان چاکنایی نشان می‌دهد. در این حالت، همخوان چاکنایی حذف شده و واکه پیش از آن، یا به یک همخوان یا به واکه دیگری می‌رسد. مطالعه حاضر تنها مواردی را بررسی کرده است که در آن‌ها، واکه پیش از همخوان قرار می‌گیرد. پس از رسیدن واکه به همخوان، ممکن است سه فرایند جایگزینی واکه کوتاه با واکه بلند، کشیدگی واکه کوتاه، یا هماهنگی واکه‌ای رخ دهد. جستار پیش رو این تغییرات را در چارچوب نظریه بهینگی بررسی کرده است. بررسی داده‌ها در چارچوب این نظریه از تسلط محدودیت نشاننداری V/GLOT* بر محدودیت پایایی IDENT(V) حکایت دارد. این تغییرات تا جایی امکان‌پذیر است که از سوی نظام واکه‌ای کردی کلهری پذیرفتنی باشد.

کلیدواژه‌ها: کردی کلهری، همخوان چاکنایی، کشش جبرانی، نام افراد، نظریه بهینگی.



۱- مقدمه

همخوان‌های چاکنایی از جمله همخوان‌هایی هستند که در آن‌ها انرژی آکوستیکی و تولید واک به‌طور کلی پایین است و دلیل آن به بسته یا گرفته‌بودن پرده‌های صوتی در بیشتر زمان تولیدشان برمی‌گردد (فیشر یورگنسن^۱، ۱۹۸۷؛ گوردن و لدفوغد^۲، ۲۰۰۱) و به همین دلیل، احتمال حذف آن‌ها در مجاورت با واکه‌ها - که از انرژی آکوستیکی بیشتری برخوردار هستند - بالاست (سبرگتس و اوستندروپ^۳، ۲۰۲۰). در کردی کلهری، به‌واسطه نظام واجی متفاوتی که نسبت به زبان فارسی دارد، نام‌های افراد ممکن است صورت آوایی متفاوتی داشته باشند. یکی از این تفاوت‌ها به‌واسطه حذف یکی از همخوان‌های چاکنایی /h/ و /ʔ/ پس از واکه رخ می‌دهد و به کشیده‌ترشدن واکه می‌انجامد (درزی، ۱۳۷۲؛ بی‌جن‌خان، ۲۰۰۰). در زیر، نمونه‌هایی از نام‌های افراد که در آن‌ها یکی از دو همخوان چاکنایی وجود دارد، آورده شده است. این نمونه‌ها پس از بررسی و مصاحبه از ده گویشور کردی کلهری به‌دست آمده است.^۴

جدول (۱). ناپایداری همخوان چاکنایی پس از واکه در نام‌ها در کردی کلهری

نام	سطح آوایی	سطح واجی
محمود	[mamud]	1- /mahmud/ →
احمد	[ʔamad]	2- /ahmad/ →
معصوم	[masum]	3- /maʔsum/ →
شهناز	[ʃanaz]	4- /ʃahnaz/ →
شهباز	[ʃawaz]	5- /ʃahbaz/ →
مهران	[me:ran]	6- /mehran/ →
مهدی	[midi]	7- /mehdi/ →
مهری	[miri]	8- /mehri/ →
محسن	[musen]	9- /mohsen/ →
صحبت	[subat]	10- /sohbat/ →
ابراهیم	[ʔebrajɪm]	11- /ebrahim/ →
اسماعیل	[ʔesmajl]	12- /esmaʔil/ →
رحیم	[rajem]	13- /rahim/ →
سعید	[sajed]	14- /saʔid/ →
محمد	[mamad]	15- /mohamad/ →

1. E. Fischer-Jørgensen

2. M. Gordon & P. Ladefoged

3. K. Sebregts & M. V. Oostendrop

۴- در این داده‌ها، صورت زیربنایی مشابه زبان فارسی فرض شده است. با این حال، مهم تغییری است که به‌واسطه وجود همخوان انسدادی چاکنایی پس از واکه رخ می‌دهد.

همان‌طور که دیده می‌شود، در صورت آوایی این نام‌ها، همخوان‌های /h/ و /ʔ/ پس از واکه حذف شده‌اند. این حذف که وجه مشترک همه نمونه‌های پیش‌گفته است، تغییرات دیگری را نیز به همراه آورده است. این تغییرات را می‌توان در سه دسته کلی طبقه‌بندی کرد. نخست، آن دسته از نام‌ها هستند که در آن‌ها پس از حذف همخوان چاکنایی، واکه به همخوانی دیگر می‌رسد (نمونه‌های ۱ تا ۱۰). گروه دوم نام‌هایی هستند که پس از حذف همخوان چاکنایی، التقای واکه‌ها رخ می‌دهد (نمونه‌های ۱۱ تا ۱۵) که خود این گروه را می‌توان بسته به نوع واکه‌هایی که به هم رسیده‌اند، به دو گروه تقسیم کرد. پژوهش حاضر می‌کوشد تا گروه نخست از تغییراتی را که در آن‌ها با حذف همخوان چاکنایی، واکه به همخوان می‌رسد (یعنی موارد ۱ تا ۱۰) را بررسی کند.

همخوان‌های چاکنایی می‌توانند در فرایندهای آوایی دخیل باشند. گاه در مواردی از زبان‌ها همخوان چاکنایی بر همخوان‌های دیگر ترجیح داده می‌شود – همچون مورد خنثی‌سازی همخوان در انگلیسی آفریقایی – آمریکایی (فرینگتن^۱، ۲۰۱۸) – و گاه خود دچار تغییر یا حذف می‌شوند. حذف همخوان چاکنایی، یا هر همخوان دیگر در صورت واژه‌ها ممکن است فرایند کشش جبرانی واکه را در پی داشته باشد و این مسئله به‌منظور حفظ وزن هجا صورت می‌پذیرد (کرولی^۲، ۱۹۹۷؛ هیز^۳، ۱۹۸۹).

با بررسی نام‌ها در کردی کلهری از این منظر، می‌توان به پژوهش‌هایی همچون بدخشان و زمانی (۱۳۹۲)، خداوردی و مدرسی قوامی (۱۳۹۷) و احمدی ورمزانی و فتاحی (۱۳۹۸) اشاره کرد. در این میان، مقاله بدخشان و زمانی (۱۳۹۲) مرتبط‌ترین اثر به پژوهش حاضر است و آن نیز بر گویش کردی کلهری متمرکز شده است؛ با این حال، در داده‌های پژوهش پیش‌گفته، تنها بر کشش جبرانی واکه [a] تأکید شده است. در آن پژوهش، نشان داده شده که چطور این واکه، با حذف شدن همخوان چاکنایی پس از خود، بدون اینکه به واکه دیگری بدل شود، تنها کشیده‌تر می‌شود. این درحالی است که با توجه به نمونه‌های جمع‌آوری شده از کردی کلهری در این نوشتار، در صورت قرارگرفتن این واکه در محیط مناسب پذیرش کشش، واکه /a/ در سطح آوایی به شکل [a] نمود می‌یابد؛ همچنین در پژوهش یادشده صحبتی از چگونگی و تبیین تبدیل /e/ به [i] یا /o/ به [u] نشده است. حال آنکه در نمونه‌های (۷ تا ۹) داده‌های پژوهش حاضر، این تغییر به‌دلیل حذف همخوان چاکنایی و فعال شدن فرایند کشش جبرانی رخ داده است. با این حال، داده‌هایی که در پژوهش بدخشان و زمانی (۱۳۹۲) بررسی شده‌اند،

به آنچه در نمونه‌های فارسی کرمانشاهی در پژوهش احمدی ورمزانی و فتاحی (۱۳۹۸) تحلیل شده است، شباهت زیادی دارد.

از دیگر آثار مرتبط با نوشتار پیش رو می‌توان به ثباتی (۱۳۹۷) نیز اشاره کرد که در آن، کشش جبرانی واکه در کردی ایلامی بررسی شده است؛ بنابر این پژوهش، در کردی ایلامی، حذف همخوان‌های چاکناپی و نیز غلت /j/ موجب تغییر در کشش واکه پیش از آن می‌شود؛ البته برخلاف پژوهش بدخشان و زمانی (۱۳۹۲)، این جستار به مواردی اشاره می‌کند که افزون بر کشش، ماهیت واکه نیز تغییر می‌کند و از این لحاظ شباهت بیشتری به پژوهش حاضر می‌یابد.

در نوشتار پیش رو، نظریه‌ای که نمونه‌های کردی کلهری در چارچوب آن بررسی شده‌اند، نظریه بهینگی موازی^۱ است که در آن زبان به مثابه مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانی نقض‌پذیر و نه قواعد اشتقاقی، شناخته می‌شود (مک‌کارتی^۲، ۲۰۰۸: ۲۷). در این نظریه، به جای اینکه تصوّر بر این باشد که در فرایندی همچون حذف همخوان یا کشش جبرانی، مراحل تغییر مرحله به مرحله بر صورت زیربنایی اعمال شوند، صورت‌های آوایی ممکن در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند. این صورت‌های آوایی ممکن است از یک یا چند نظر با صورت درون‌داد^۳ تفاوت داشته باشند. ملاک گزینش و برتری این صورت‌ها نسبت به هم، مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانی نقض‌پذیر است که به شکل زبان‌ویژه رتبه‌بندی شده‌اند. تخطی از محدودیت‌های مرتبه بالا، منجر به حذف صورت آوایی از دور رقابت با سایر گزینه‌ها می‌شود و در نهایت صورتی که تخطی آن تنها از کم‌اهمیت‌ترین محدودیت‌ها باشد؛ به منزله صورت برنده انتخاب می‌شود. در بخش بعدی، مباحث نظری مرتبط در خلال تحلیل داده‌های کردی کلهری و ارتباط آن‌ها با نمونه‌های گردآوری شده مشخص خواهد شد.

۲- روش پژوهش

در پژوهش حاضر، داده‌ها از راه مصاحبه شفاهی از ده نفر از گویشوران کردی کلهری ساکن شهرهای اسلام‌آباد غرب و گیلان غرب به دست آمده است. در یک بخش از مصاحبه‌ها، برای این افراد داستانی به زبان فارسی تعریف می‌شد که در آن شخصیت‌ها نام‌هایی را داشتند که دارای همخوان چاکناپی بوده و مستعد پذیرش کشش جبرانی در کردی کلهری بودند؛ همچنین برای اطمینان از صحت داده‌های این بخش، و تأثیرنپذیرفتن از نمونه‌های فارسی، از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شد که به شکل آزاد، فهرستی

1. Parallel Optimality Theory
2. J. J. McCarthy
3. input

از نام‌های دوستان و آشنایان خود را به‌طور شفاهی اعلام کنند که در میان این نام‌ها، تنها آن‌هایی که تحت کشش جبرانی قرار گرفته بودند جمع‌آوری شدند؛ همچنین برای بررسی نهایی و کسب اطمینان از صحت نمونه‌ها، در مرحله آخر مصاحبه‌ها، نام‌های مورد بررسی پژوهش به شکل دوتایی، یک‌بار فارسی و یک‌بار کردی کلهری، تلفظ می‌شدند و از آن‌ها خواسته می‌شد که صورت صحیح و مرسوم در کردی کلهری را انتخاب کنند؛ پس از جمع‌آوری نمونه‌ها، نام‌ها آوانگاری شده و پس از آن، با معادل فارسی آن‌ها مقایسه شدند. در این پژوهش، صورت فارسی نام‌ها به‌مثابه درونداد به تابلوهای بهینگی ارائه می‌شود تا با در نظر گرفتن تغییرات نمونه‌های کردی نسبت به آن‌ها و انتخابشان به‌منزله گزینه بهینه، تفاوتی که کردی کلهری در اولویت‌بندی محدودیت‌های جهانی نقض‌پذیر نسبت به فارسی دارد مشخص شود.

۳- تحلیل داده‌ها

در نمونه‌های (۱) تا (۱۵) بخش مقدمه، آنچه اتفاق می‌افتد حذف همخوان چاکنایی پس از هریک از واکه‌های کوتاه /e/، /a/ یا /o/ است. با این حذف، وزن هجا کمتر می‌شود و واژه برای حفظ وزن از دست‌رفته‌اش دست به راهکارهای مختلف می‌زند. با مطالعه نمونه‌های (۱) تا (۱۰)، می‌توان دید که راهکار اتخاذ شده جایگزین کردن واکه کوتاه با یکی از واکه‌های بلند [a, i] و [u] است؛ البته در این میان، نمونه (۶)، اندکی متفاوت عمل کرده و به جای استفاده از واکه بلند، به واکه کوتاه /e/ کشش جبرانی داده است.

در تحلیل این وضعیت در چارچوب نظریه بهینگی، نخست باید به دنبال محدودیت‌هایی گشت که در این تغییرات ایفای نقش می‌کنند که به‌طور کلی در دو دسته محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی قابل بررسی هستند. محدودیت‌های پایایی حافظ ساخت هستند و محدودیت‌های نشان‌داری جنبه‌ای از وضعیت درونداد را نمی‌پسندند.

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، در نمونه (۶)، پس از حذف همخوان سایشی چاکنایی، واکه کوتاه /e/ تحت کشش واکه‌ای قرار می‌گیرد. در این مسئله، محدودیت نشان‌داری مرتبط، محدودیتی است که توالی واکه و همخوان چاکنایی را مجاز نمی‌داند و در آن‌سوی ماجر، محدودیت پایایی دخیل در این تغییرات، محدودیتی است که حذف همخوان را مجاز نمی‌داند. این محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی به همراه تعریف آن‌ها در زیر آمده است.

محدودیت (۱) - V/Glot*: توالی واکه و همخوان چاکنایی مجاز نیست. در نگاشت درونداد به

برونداد، به‌ازای هر مورد از این توالی، باید یک نشان تخطی اختصاص داده شود.

محدودیت (۲) – Max(C): حذف همخوان مجاز نیست. در نگاشت درونداد به برون‌داد، به‌ازای هر مورد حذف همخوان، باید یک نشان تخطی اختصاص یابد.

در نظریه بهینگی، هرگونه نگاشت غیر پایا به شکل تسلط یک محدودیت نشان‌داری بر یک محدودیت پایایی تعبیر می‌شود. حال اگر محدودیت نشان‌داری (۱) بر محدودیت پایایی (۲) مسلط فرض شود؛ می‌توان یکی از دلایل حذف همخوان چاکنایی پس از واکه را توجیه کرد. در تابلو (۱)، این رابطه تسلط آورده شده است.

تابلو (۱). تسلط محدودیت *V/GLOT بر محدودیت Max(C)

mehran	*V/GLOT	Max(C)
a. me:ran		*
b. mehran	*!	

همان‌طور که از تابلو (۱) پیداست، تسلط محدودیت نشان‌داری مانع از توالی واکه و همخوان بر محدودیت پایایی مانع از حذف، می‌تواند دلیل حذف همخوان چاکنایی را تبیین کند. در این تابلو، محدودیت *V/Glot گزینه دوم را به دلیل داشتن همخوان چاکنایی جریمه می‌کند و از دیگر سو، گزینه اول به‌خاطر حذف شدن همخوان چاکنایی در آن، یک‌بار از طرف محدودیت پایایی Max(C) جریمه می‌شود. این وضعیت همان است که در بهینگی با عنوان تعارض^۱ مطرح شده و در کنار شرط وجود برنده و نبود محدودیت با قابلیت محدودیت مسلط، یکی از شرط‌های اصلی احراز وجود رابطه تسلط در بین محدودیت‌هاست (مک‌کارتی، ۲۰۰۸). در نمونه تابلو (۱)، افزون بر شرط تعارض، برنده نیز وجود دارد و همان صورت صحیح زبانی است؛ افزون بر این، هیچ محدودیتی وجود ندارد که بتواند همچون *V/Glot گزینه دوم را از دور رقابت خارج کند. بدین ترتیب می‌توان محدودیت *V/Glot را بر محدودیت Max(C) مسلط تصور کرد.

یکی از مواردی که صحت تحلیل داده‌ها را در تابلو (۱) تهدید می‌کند، این است که اگر صورتی که در آن واکه کوتاه به تابلو داده شود، انتخاب صورت برنده به مشکل برخورد.

تابلو (۲). ضرورت محدودیت سوم با معرفی گزینه جدید

mehran	*V/GLOT	Max(C)
a. me:ran		*
b. mehran	*!	
c. meran		*

همان‌طور که در تابلو (۲) مشاهده می‌شود، رابطه تسلط به‌دست‌آمده در تابلو (۱) از انتخاب بین گزینه (a) و گزینه (c) ناتوان است؛ زیرا این دو گزینه در برخورد با محدودیت‌ها به‌طور دقیق به یک شکل عمل کرده‌اند. این وضعیت تنها زمانی برطرف می‌شود که محدودیت سومی گزینه (c) را جریمه کند. در این گزینه، حذف همخوان چاکنایی بدون توجه به جبران وزن هجا صورت پذیرفته است و در عمل یک مورا (واحد وزن هجا) از بین رفته است. محدودیت پایایی مرتبط، یعنی محدودیت مانع از حذف مورا که هرگونه حذف مورا را مجاز نمی‌داند، به شکل زیر تعریف می‌شود.

محدودیت (۳) – Max (mora): هرگونه حذف مورا مجاز نیست و در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، به‌ازای هر مورد حذف مورا، باید یک نشان تخطی اختصاص یابد.

اکنون اگر قرار باشد که صورت [me:ran] بر صورت [meran] برتری یابد، باید محدودیت Max(mora) را که [meran] را جریمه می‌کند، بر محدودیتی مسلط دانست که برعکس این محدودیت، تغییر در واکه را مطلوب نداند. چنین محدودیتی از جنس محدودیت پایایی است و به شکل زیر تعریف می‌شود.

محدودیت (۴) – Ident(V): هرگونه تغییر در واکه مجاز نیست. در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، به‌ازای هر مورد واکه تغییر یافته، باید یک نشان تخطی اختصاص داده شود.

بدین ترتیب با فرض تسلط محدودیت (۳) بر محدودیت (۴)، می‌توان صورت صحیح زبانی را به‌مثابه برنده معرفی کرد. تابلو (۳) این رابطه تسلط را نشان می‌دهد و در آن شروط احراز رابطه تسلط برقرار است.

تابلو (۳). تسلط محدودیت Max(mora) بر محدودیت IDENT(V)

mehran	MAX(mora)	IDENT(V)
a. me:ran		*
b.meran	*!	

محدودیت Max(mora)، اگرچه به‌طور مستقیم به تابلو (۲) اضافه نشده است، اما در هر جای این تابلو که باشد، می‌تواند صورت تهدیدکننده [meran] را از دور رقابت با صورت صحیح خارج کند. در گام دوم تحلیل داده‌ها، می‌توان صورت‌هایی همچون [midi] و [miri] را برای نام‌هایی همچون مهدی و مهری بررسی کرد. آنچه این صورت‌ها را از صورت [me:ran] متمایز می‌کند، جایگزین‌شدن واکه کوتاه با واکه کشیده [i] به‌جای کشیده‌شدن واکه است. به نظر می‌رسد که تفاوت این دو در وجود واکه [i] در هجای دوم صورت‌های [midi] و [miri] است. وجود این واکه در هجای دوم باعث می‌شود

که هماهنگی واکه‌ها اعمال شده و واکه اول به شکل واکه هجای دوم درآید. در نگاهی اشتقاقی به این ماجرا، می‌توان چنین تصوّر کرد که صورتی همچون /mehdi/ در ابتدا حذف همخوان سایشی چاکنایی و سپس کشیده‌شدن واکه را به‌خود دیده و به شکل صورت میانی me:di درآمده و سپس در گام بعدی تحت فرایند هماهنگی واکه‌ای قرار گرفته و به [midi] تبدیل شده است. صورت نهایی در اینجا حتی وزن هجا را نیز به همان صورت درون‌داد حفظ می‌کند؛ زیرا واکه [i] دومی‌رایی و کشیده‌تر از واکه تک‌موریایی [e] است.

برای نشان‌دادن این تغییر نیز باید محدودیت نشان‌داری جدیدی را در نظر گرفت و آن را بر محدودیت پایایی مانع از تغییر مسلط دانست. این محدودیت نشان‌داری باید بر لزوم ایجاد هماهنگی بین دو واکه تأکید کند.

محدودیت (۵) – ALIGN-L (+high/-bck, word): واکه غیر افراشته و پیشین در سمت چپ یک واکه افراشته پیشین مجاز نیست. در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، به‌ازای هر مورد از این دست تا ابتدای واژه، باید یک نشان تخطی اختصاص داده شود.

تسلط این محدودیت بر محدودیت پایایی مخالف تغییر واکه، می‌تواند هماهنگی واکه‌ای را تضمین کند. در زیر تابلو این رابطه تسلط آمده است.

تابلو (۴). تسلط محدودیت ALIGN-L (+high/-bck, word) بر محدودیت IDENT(V)

mehdi	ALIGN-L(+h/-b, w)	IDENT(V)
a. midi		*
b.me:di	*!	

همان‌طور که از تابلو (۴) پیداست، گزینه‌ای که در آن هماهنگی واکه‌ای اتفاق افتاده به‌مثابه صورت برنده انتخاب شده است. در این رابطه تسلط، هم تعارض دیده می‌شود و هم اینکه گزینه برنده صورت صحیح زبان است. محدودیت دیگری نیز وجود ندارد که بتواند گزینه اول را بر گزینه دوم برتری دهد. حتی محدودیت Max(mora) نیز نمی‌تواند در اینجا کار محدودیت Align-L را انجام دهد؛ زیرا با فرض دومی‌رایی بودن واکه [i]، وزن هجا همچون صورت me:di خواهد بود.

در گام بعد، روابط تسلطی بررسی می‌شود که بتواند وجود صورت [musen] را با درون‌داد [mohsen] تبیین کند. لازم به توضیح نیست که در این صورت نیز به‌خاطر فعال‌بودن محدودیت مانع از حضور همخوان چاکنایی پس از واکه، این همخوان حذف شده است؛ با این حال، برخلاف آنچه در تحلیل صورت [me:ran] گذشت، به‌جای کشیده‌شدن واکه درون‌داد، کل واکه با واکه بلندتر [u]

جایگزین شده است. این جایگزینی اگرچه وزن هجا را حفظ می‌کند، اما این پرسش را مطرح می‌کند که حال که قرار است وزن هجا - که به‌خاطر حذف همخوان چاکنایی کم شده است - با کشیده‌کردن واکه جبران شود، چرا همچون صورت [me:ran]، در اینجا نیز کشیدگی به /o/ اضافه نشود؛ یا برعکس، حال که می‌توان راه جایگزینی واکه‌های کشیده به‌جای واکه کوتاه را در پیش گرفت، چرا نباید بتوان به‌صورتی همچون *[miran] به‌جای [me:ran] رسید. دلیل امر این است که در نظام واکه‌ای کردی کلهری واکه کشیده /e:/ به‌مثابه واج مستقلی وجود دارد (همچون واژه /je:r/ به‌معنای شیر) و اگر قرار بر تغییر واکه برای کشیده‌ترکردن آن باشد، نزدیک‌ترین واکه به /e/ واکه /e:/ خواهد بود. این درحالی است که واکه کشیده [o:] در نظام واجی کردی کلهری وجود ندارد. بدین ترتیب، اگر قرار باشد که با درون‌داد /o/ به شبیه‌ترین واکه کشیده رسید، بهترین گزینه واکه [u] خواهد بود، که در نظام واکه‌ای کردی نیز وجود دارد. برای اینکه گزینه‌ای نادرستی همچون *[mo:sen] از دور رقابت خارج شود، باید محدودیتی که واکه [o:] را مطلوب نمی‌داند، بر محدودیت مانع از تغییر هرچه‌بیشتر واکه مسلط باشد. محدودیت مخالف صورت [o:] را می‌توان به شکل زیر تعریف کرد.

محدودیت (۶) - [+bck,-hi,-low](long) کشیدگی در واکه میانی پسین مجاز نیست. در اشتقاق

درون‌داد به برون‌داد به‌ازای هر مورد از این دست، یک نشان تخطی اختصاص داده شود.

مسلط‌دانستن این محدودیت بر محدودیت مانع از تغییر Ident(v) می‌تواند وجود صورت‌های

[musen] و [me:ran] را پیش‌بینی کند.

تابلو (۵). تسلط [+bck,-hi,-low](long) بر IDENT(V)

IDENT(V)	*[+bck,-hi,-low](long)	mohsen
**		a. musen
*	!	b.mo:sen

در تابلو (۵)، محدودیت نشان‌داری مسلط گزینه b را به این دلیل مطلوب نمی‌داند که در آن واکه [o:] دیده می‌شود. با این حال، محدودیت مخالف از چنین واکه‌ای گزینه اول را جریمه نمی‌کند؛ از دیگرسو، اگر محدودیت Ident(V) مدرج و مجموعه‌ای از مشخصه‌های واکه‌ها تصور شود، گزینه b درمورد این محدودیت بر گزینه a برتری دارد؛ زیرا در تبدیل /o/ به [o:] تنها یک مشخصه کشیدگی تغییر کرده، و بابت آن نیز یک نشان تخطی دریافت کرده است، اما در تبدیل /o/ به [u]، افزون بر گرفتن یک مورای بیشتر، ارتفاع زبان نیز افزاینده‌تر شده است، پس باید دو نشان تخطی بپذیرد.

با ادغام تابلوهای به‌دست‌آمده می‌توان به تصویر بهتری از تبیین کشیدگی تا بدین جای تحلیل رسید.

تابلو (۶). ادغام تابلوی‌های ۱ تا ۵

Mohsen	*V/GLOT	ALIGN-L(+h/-b)	*[+bck,-hi,-low]/(long)	MAX(mora)	IDENT(V)
a. musen					**
b. mohsen	*!				
c. mo:sen			*!		*
d. mosen				*!	
e. muhsen	*!				**

با مقایسه گزینه‌های (a) و (b) می‌توان به تعارض و رابطه تسلط بین *V/Glot و Ident(V) پی برد. این تابلو می‌تواند صورت‌های صحیح تحلیل‌های قبل را نیز به‌دست دهد.

در گام آخر، صورت [mamud] با درون‌داد /mahmud/ انتخاب می‌شود. در سیر تحول این تغییر، نخست همخوان چاکنایی حذف شده و پس از آن برای حفظ وزن هجا واکه کوتاه /a/ جای خود را به واکه بلند [a] می‌دهد. در اینجا نیز همچون مورد [musen]، پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا به‌جای این جایگزینی، تنها کشیدگی به واکه داده نمی‌شود. در آن صورت حاصل کار واکه [a] خواهد بود. در این مورد نیز، باید دلیل را در نظام واکه‌ای کردی کله‌ری یافت. برخلاف واکه [ɛ:e]، واکه کشیده [a:] در نظام واجی این زبان به‌مثابه یک واج وجود ندارد. در اینجا نیز باید محدودیت جدیدی تعریف کرد و با تسلط آن بر محدودیت مخالف تغییر، صورت نادرستی *[a] را از دور رقابت خارج کرد. محدودیت (۷) – *[+low,-back]/(long) – واکه افتاده پیشین کشیده مجاز نیست. در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، به‌ازای هر مورد، باید یک نشان تخطی اختصاص یابد. بدین ترتیب می‌توان به تابلو جامع‌تر (۷) رسید.

تابلو (۷). تسلط *[+low,-back]/(long) بر IDENT(V)

Mahmud	*V/GLOT	ALIGN-L(+h/-b)	*[+bck,-hi,-low]/(long)	MAX(mora)	*[+low,-bck]long	IDENT(V)
a. mamud						**
b. mahmud	*!					
c. ma:mud					*!	*
d. mamud				*!		
e. mahmud	*!					**

ماهیت محدودیت‌های (۶) و (۷) را می‌توان به‌گونه‌ای از یک منشأ دانست و آن‌هم حذف هر گزینه‌ای که با نظام واجی کردی کله‌ری مطابقت نداشته باشد. اگر این دو یا هر محدودیت مانع از

وجود واکه‌هایی خارج از نظام واکه‌ای کردی کلهری باهم تلفیق شود و محدودیت حاصل را مجموعه‌ای از محدودیت‌های نشان‌داری تلقی کرد، هر گزینه‌ای که واکه‌ای خارج از نظام واکه‌ای این زبان داشته باشد حذف می‌شود.

۴- نتیجه‌گیری

نوشتار پیش رو تلاش مختصری است تا تغییرات تلفظی در نام‌ها در زبان کردی با درونداد زبان فارسی بررسی شود. در نظریه بهینگی، درونداد لزوماً صورت زیربنایی نیست، بلکه وظیفه نظام محاسباتی زبان این است که با هر دروندادی، بهینه‌ترین و محتمل‌ترین صورت آوایی را انتخاب کند. بدین ترتیب، می‌توان نام‌ها را با صورت آوایی مناسب زبان فارسی، به‌منزله درونداد به تابلوهای بهینگی با سلسله‌مراتب خاص زبان کردی کلهری از محدودیت‌ها داد و انتظار داشت صورتی که بخش ارزیاب آن را به‌مثابه صورت بهینه انتخاب می‌کند، همان صورت آوایی موجود در این زبان باشد. این امر نه تنها در سطح نظری، بلکه در عمل و به‌هنگام تلفظ نام‌ها در ذهن گویشور کردی کلهری رخ می‌دهد و به همین دلیل ممکن است شیوه تلفظ یک اسم در این زبان با زبان فارسی متفاوت باشد. در نوشتار پیش رو، دیده شد که یکی از محیط‌های مستعد برای تفاوت در صورت‌های آوایی کردی نسبت به فارسی، هنگامی است که در نام افراد - و احتمالاً در همه واژه‌های این زبان - همخوان‌های چاکنایی پس از واکه‌ها قرار گیرند. همخوان‌های چاکنایی به‌واسطه ضعیف‌بودن انرژی آکوستیکی‌شان، در محیط‌هایی با انرژی بیشتر، مستعد حذف‌شدن هستند. این قضیه در نام‌هایی که به کردی کلهری راه یافته‌اند نیز صادق است. با حذف همخوان چاکنایی و پس از رسیدن واکه پیش از همخوان چاکنایی محذوف به همخوان بعد، دست کم ممکن است سه فرایند کشش، جایگزین‌شدن با یک واکه بلند، یا هماهنگی واکه‌ای رخ دهد.

ازمنظر بهینگی، این نگاشت‌های غیر پایا حاصل تسلط یک محدودیت نشان‌داری بر یک محدودیت پایایی هستند. محدودیت نشان‌داری خاصی که صورت آوایی نام‌های دارای همخوان چاکنایی را به همان شکل زبان فارسی نمی‌پسندد، V/Glott* است. با تسلط این محدودیت بر محدودیت‌های حافظ ساخت، درعمل، انتخاب بهینه برای زبان صورتی خواهد بود که تغییری نسبت به درونداد رخ داده باشد. تغییرات واکه به هدف حفظ وزن هجا انجام می‌پذیرد و بدین منظور محدودیت ناظر بر این امر، یعنی Max(mora)، باید در مرتبه بالایی قرار داشته باشد و تحت تسلط محدودیت‌های نشان‌داری طرفدار کم‌کردن وزن هجا قرار نگیرد. با این حال، این تغییرات حاصل از تسلط محدودیت‌های

نشان‌داری بر محدودیت‌های پایایی تا جایی ممکن است که نظام واکه‌ای این زبان آن را مجاز بدانند و در این میان، مهم آن است که درمورد محدودیت‌های فعال، همچون محدودیت‌های مانع از واکه‌های غیر موجود در نظام واکه‌ای کردی کلهری، تخطی صورت نگیرد. در پژوهش‌های آتی، می‌توان نقای واکه‌های پس از حذف همخوان چاکنایی را بررسی کرد و روابط به‌دست‌آمده را با روابط حاصل در این پژوهش مقایسه کرد.

منابع

- احمدی ورمزانی، سمیرا و مهدی فتاحی (۱۳۹۸). تحلیل مورایی کشش جبرانی در گویش فارسی کرمانشاهی. *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۷ (۲)، ۱-۱۵.
- بدخشان، ابراهیم و محمد زمانی (۱۳۹۲). تحلیل و توصیف فرایند کشش جبرانی در گویش کردی کلهری بر پایه نظریه بهینگی. *زبان و زبان‌شناسی*، ۹ (۱۷)، ۱۳۵-۱۴۹.
- ثباتی، الهام (۱۳۹۷). تجزیه و تحلیل کشش جبرانی واکه در گونه‌های کردی ایلامی با تکیه بر تحلیل مورایی. *علم زبان*، ۵ (۷)، ۸۹-۱۰۷.
- خداوردی، فهیمه و گلناز مدرسی قوامی (۱۳۹۷). کشش جبرانی همخوان در زبان فارسی. *زبان و زبان‌شناسی*، ۱۳ (۲۶)، ۱۹-۴۰.
- درزی، علی (۱۳۷۲). کشش جبرانی مصوت‌ها در فارسی محاوره‌ای امروز. *مجله زبان‌شناسی*، ۱۰ (۲)، ۵۸-۷۵.

References

- Bijankhan, M. (2000). *Farsi Vowel Compensatory Lengthening: an Experimental Approach*. 6th Conference on Spoken Language Processing. China: Beijing.
- Crowley, T. (1997). *An Introduction to Historical Linguistics*. 3rd edition. Oxford University Press.
- Farrington, C. (2018). Incomplete neutralization in African American English: The case of final consonant voicing. *Language Variation and Change*, 30 (3), 361-383.
- Fischer-Jørgensen, E. (1987). A phonetic study of the stød in Standard Danish. *Annual report of the Institute of Phonetics University of Copenhagen*, 21, 55-265.
- Gordon, M. & P. Ladefoged (2001). Phonation types: a cross-linguistic overview. *Journal of Phonetics*, 29, 383-406.
- Hayes, B. (1989). Compensatory Lengthening in Moraic Phonology. *Linguistic Inquiry*, 20 (2), 253-306.
- McCarthy, J. J. (2008). *Doing Optimality Theory*. Blackwell Publishing.
- Sebregts, K. & Oostendorp, M. V. (2020). The glottal fricative /h/. *Taalportaal*, Retrieved from: https://www.taalportaal.org/taalportaal/topic/pid/topic_20150916115116266. (accessed 17 September 2020).



Res. Article

A Survey on Relative Clause Construction in Kurmanji

Shaho Majidi^{1✉}, Mehrdad Naghzguy-Kohan²

1- M.A. of Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

2- Associate Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

Received: 2020/13/03

Accepted: 2020/13/04

Abstract

Relative clause construction in Iranian languages appears mainly in sentences as a subordinate clause and acts as a describer for the preceding noun. Following Dixon's (2010) framework, our aim in this paper is to study and describe the relative clause construction in Kurmanji dialect of Kurdish. This construction is generally of two types which can be considered as canonical and non-canonical with their own syntactic features. Relative clauses can be either restrictive or non-restrictive according to the information given about the head. Restrictive clauses cannot be omitted, because they give new information, while non-restrictives can; since the information they give are not always necessary. In Kurmanji, a third type can be identified which is called *cleft relative clause* in which the head is focused. In this dialect, relative clauses are absolutely in accordance with a head. These clauses are external and come after the head. The data on which this study is based on interviews with native speakers of Kurmanji as well as a book called *Az Ensanəm*.

Keywords: relative clause, relativizer, head, cleft, Kurmanji.

Citation: Majidi, Sh., Naghzguy-Kohan, M. (2021). A Survey on Relative Clause Construction in Kurmanji. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 57-76. (In Persian)





بررسی ساخت بند موصولی در کردی کرمانجی

شاهو مجیدی^۱✉، مهرداد نغزگوی کهن^۲

۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. ۲- دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳

پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۵

چکیده

بند موصولی در زبان‌های ایرانی به‌طور معمول به‌صورت بند پیرو در جمله ظاهر می‌شود و در نقش توصیف‌گر، اسم یا گروه اسمی پیش از خود را توصیف می‌کند. در پژوهش حاضر ساخت بند موصولی در کردی کرمانجی بررسی شده است؛ به این منظور، نظرات آرام دبلیو دیکسون (۲۰۱۰) مبنای انجام پژوهش قرار گرفت. از نظر دیکسون این ساخت را به‌طور کلی می‌توان به دو گونه متعارف و نامتعارف تقسیم کرد که هریک مشخصه‌های نحوی خود را دارند. وی همچنین بندهای موصولی را به‌لحاظ اطلاعی که درمورد هسته پیش از خود می‌دهند، به بندهای تحدیدی و غیر تحدیدی تقسیم می‌کند؛ از آنجا که بندهای تحدیدی اطلاع‌لازمی درمورد هسته ارائه می‌دهند، غیر قابل حذف هستند و بندهای غیر تحدیدی را چون اطلاع اضافه می‌دهند، می‌توان حذف کرد. در کرمانجی افزون بر این دو نوع، ساخت موصولی دیگری با عنوان ساخت /اسنادی وجود دارد که در آن بر هسته اسمی تأکید می‌شود. در این گویش هیچ بند موصولی‌ای وجود ندارد که بدون هسته اسمی به‌کار رود و باید به‌طور قطع دارای هسته اسمی باشد. بندهای موصولی در کرمانجی برونی هستند و پس از هسته واقع می‌شوند. داده‌های پژوهش حاضر از راه مصاحبه با چند گویشور و کتاب *نغز نسانم* (قلیکی میلان، ۱۳۸۰) جمع‌آوری شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: بند موصولی، موصولی‌نما، هسته، اسنادی، کرمانجی.

استناد: مجیدی، شاهو؛ نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۹). بررسی ساخت بند موصولی در کردی کرمانجی. *فصلنامه مطالعات زبان‌ها و*

گویش‌های غرب ایران، ۸ (۳۱)، ۵۷-۷۶.



۱- مقدمه

جمله به عنوان بزرگ‌ترین واحد زبانی از لحاظ ساختار به انواع ساده، مرکب و پیچیده تقسیم می‌شود. جمله ساده از یک بند، مرکب از دو یا چند بند هم پایه و جمله پیچیده نیز از یک بند پایه و یک یا چند بند پیرو تشکیل شده است. یکی از رایج‌ترین ساخت‌هایی که در گروه جملات پیچیده قرار می‌گیرد، جملات دارای بند موصولی است؛ زبان‌شناسان تعاریف متعددی از این نوع ساخت نحوی ارائه داده‌اند که از آن جمله می‌توان به گیون^۱ (۲۰۰۱: ۱۷۶) اشاره کرد؛ به‌باور وی، بند موصولی یکی از وابسته‌های اسم است که نقش توصیف‌گر دارد و هسته^۲ گروه اسمی را توصیف می‌کند. او حضور بند موصولی را در کنار هسته خود، با اصل تصویرگونگی^۳ زبانی مطابق می‌داند؛ زیرا توجه شنونده را به اسمی معطوف می‌کند که بند موصولی بلافاصله کنار آن قرار گرفته است. ردفورد^۴ (۲۰۰۷: ۱۴۸) نیز بندهای موصولی را گونه‌ای از ساخت‌های دارای *wh* می‌داند که به مثابه ضمیری موصولی^۵ به مرجع^۶ پیش از خود در بند بالاتر ارجاع می‌دهند. وی بندهای موصولی را به بندهای موصولی تحدیدی^۷، غیر تحدیدی^۸ و آزاد^۹ تقسیم‌بندی کرده است.

در میان زبان‌شناسان ایرانی هم مشکوة‌الدینی (۱۳۸۷: ۱۶۵) بر این باور است که بند موصولی در زبان فارسی بندی است که پس از هسته و در جایگاه پایانی گروه اسمی به کار می‌رود. در ابتدای بند موصولی الزاماً حرف ربط که ظاهر می‌شود. هسته اسمی در ابتدای بند موصولی ممکن است با نشانه‌سی یا بدون آن به کار رود. در مواردی که نشانه‌سی پیش از بند موصولی به دنبال اسم نکره ظاهر شود، نشانه ربط است. به آن‌دست از بندهای موصولی که به دنبال اسم نکره می‌آیند، بند موصولی تحدیدی و به بندهای موصولی‌ای که به دنبال اسم معرفه، اسم جنس و اسم نوع می‌آیند، بند موصولی غیر تحدیدی اطلاق می‌شود؛ مانند نمونه‌های زیر:

(۱) الف. ساختمانی که فرو ریخت.

1. T. Givon

2. Head

3. Iconicity

4. A. Radford

5. Relative pronoun

6. Antecedent

7. Restrictive

8. Non-restrictive

9. Free relative clause

ساختمانی اسم نکره است؛ بنابراین بند موصولی از نوع تحدیدی است.

ب. مولانا که به اصل خویش آگاه بود.

مولانا معرفه است؛ بنابراین بند موصولی از نوع غیر تحدیدی است.

تقریباً در همه زبان‌های ایرانی و از جمله کردی کرمانجی که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، این وضعیت را می‌توان مشاهده کرد. در ابتدای بخش به این نکته اشاره شد که ساخت موصولی در زمره جملات پیچیده قرار می‌گیرد؛ جملاتی که متشکل از یک بند پایه و یک یا چند بند پیرو هستند. به‌طور کلی می‌توان از سه الگوی متفاوت برای اتصال بیش از دو بند در یک جمله استفاده کرد. با ارائه مثال‌هایی از زبان فارسی این موضوع بررسی می‌شود:

(۲) [وقتی او آمد]، [همه رفتند].

(۳) من می‌دانم [که چه کسی کتاب را برداشته است].

(۴) من [کسی که کتاب را برداشته است] می‌شناسم.

جمله (۲) از دو بند پایه و پیرو تشکیل شده است که با کلمه ربط^۱ به هم وصل شده‌اند؛ اما هیچ‌کدام درون دیگری قرار نگرفته‌اند و به‌لحاظ صوری از هم مستقل هستند:

۲. (تکرار) وقتی او آمد، همه رفتند.

بند پیرو بند پایه

در جملات (۳) و (۴) می‌توان درونی‌شدگی^۲ بندها را مشاهده کرد به این معنا که بندی درون دیگری قرار داده می‌شود. این قاعده نحوی نه‌تنها پیچیده‌بودن جملات را به‌خوبی نشان می‌دهد، بلکه میزان وابستگی عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها را هم نمایان می‌کند. با این وجود، این دو جمله باهم تفاوتی اساسی دارند؛ در جمله (۳) عبارت درون قلاب را که در نقش مفعول آمده است، می‌توان متمم^۳ فعل جمله در نظر گرفت؛ اما جمله (۴) بندی موصولی را در خود جای داده است که هسته گروه اسمی پیش از خود را توصیف می‌کند:

۳. (تکرار) من می‌دانم که چه کسی کتاب را برداشته است.

۴. (تکرار) من، کسی که کتاب را برداشته است، می‌شناسم.

میان بند پایه و پیرو می‌توان این گونه تفاوت گذاشت: بندی که به‌تنهایی به‌کار برده شود و یک معنا داشته باشد، بند پایه نامیده می‌شود (۵). بندهای پیرو را نیز می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد؛ فاعل بندی^۱ که در نقش فاعل جمله عمل می‌کند (۶). متمم بندی^۲ که به‌مثابه متمم فعل جمله به‌کار برده می‌شود (۷) و در نهایت مواردی مانند جمله (۸) که در آن بند پیرو به‌منزله بند موصولی، گروه اسمی پیش از خود را توصیف می‌کند (کارنی^۳، ۲۰۰۶: ۲۰۰).

(۵) بچه غذايش را نمي خورد.

(۶) جا دارد [که به دیدن او برویم].

(۷) ما قصد داریم [که این خانه را بخریم].

(۸) مردی [که دیروز دیدیم] پدر علی بود.

در بخش دوم براساس چارچوب نظری مقاله، ساخت بند موصولی، انواع و اجزاء تشکیل‌دهنده آن‌ها بررسی می‌شود. در بخش سوم وضعیت این نوع ساخت در گویش مورد نظر و در بخش چهارم نتیجه‌گیری درمورد موضوع پژوهش به‌دست خواهد آمد.

۲- بند موصولی

دیکسون^۴ (۲۰۱۰: ۳۱۴) معتقد است که بند موصولی توصیف‌گر اسم یا گروه اسمی است و از پیچیده‌ترین جملات به‌شمار می‌رود. وی دو گونه متعارف^۵ و نامتعارف^۶ را برای این نوع ساخت نحوی در نظر می‌گیرد. ساخت متعارف که کمابیش در همه زبان‌ها مشاهده شده، دارای خصوصیات زیر است: الف: این نوع ساخت دارای دو قسمت شامل بند پایه و بند موصولی است که درکنار هم جمله‌ای با آهنگی یکسان ایجاد می‌کنند.

ب: این دو بند در زیرساخت^۷ عضو مشترکی دارند که می‌تواند در هرکدام از آن‌ها حضور یابد.

پ: بند موصولی توصیف‌کننده عضوی است که در بند اصلی یا پایه آمده است. به‌لحاظ معنی‌شناختی این نوع بند اطلاعی درمورد هسته یا همان عنصر مشترک می‌دهد.

1. Specifier clause
2. Complement clause
3. A. Carnie
4. R. Dixon
5. Canonical
6. Non-canonical
7. Deep structure

ت: بند موصولی، خود باید به لحاظ نحوی دارای مشخصه‌های بند باشد که شامل گزاره^۱ و عناصری است که گزاره لازم دارد.

در ساخت موصولی نامتعارف برخلاف گونه متعارف درونی شدگی بندها مشاهده نمی‌شود و به‌طور کلی می‌توان آن را به چهار نوع تقسیم‌بندی کرد: ساخت موصولی همبسته^۲ (زبان تبتی - برمه‌ای^۳)، بند موصولی الحاقی^۴ (زبان‌های استرالیایی)، ساخت موصولی با to (زبان انگلیسی)، ساخت موصولی آمیخته^۵ (زبان انگلیسی).

۲-۱- اجزاء بند موصولی

بند موصولی از سه بخش اصلی متشکل است؛ هسته بند موصولی، بند توصیف‌گر و نشانه موصولی. در جمله زیر می‌توان این موارد را شناسایی کرد؛ دختری، هسته بند موصولی، که، نشانه بند موصولی و در کلاس خوابش برد، بند توصیف‌گر.

(۹) دختری [که در کلاس خوابش برد] خواهر مینا بود.

هسته مهم‌ترین عضوی است که در این نوع ساخت نحوی نمایان می‌شود و حضور آن در جمله از اهمیت خاصی برخوردار است. این عنصر گاهی به‌صورت اسم یا عبارتی کامل آورده می‌شود و اهمیت آن را می‌توان در نقشی که در تعیین کردن مطابقت اعضای جمله باهم ایفا می‌کند، یافت. آنچه در جایگاه هسته بند موصولی قرار می‌گیرد، شامل اسم عام، اسم خاص، ضمیر اشاره و ضمائر شخصی است. هسته در این نوع جملات می‌تواند در بند پایه حضور یابد که در این حالت، هسته‌برون^۶ و اگر در بند موصولی واقع شود، هسته‌درون^۷ نامیده می‌شود. در این خصوص اندروز^۸ (۲۰۰۷: ۲۰۸) معتقد است که در بندهای موصولی، هسته بند موصولی می‌تواند خارج از آن یا درون آن قرار گیرد و گاهی حضور نداشته باشد، از این رو این بندها را به سه دسته درونی، بیرونی و آزاد تقسیم می‌کند.

۲-۱-۱- هسته بند موصولی

همان‌طور که اشاره شد، هسته مهم‌ترین عضو جملاتی است که در آن‌ها ساخت موصولی به‌کار می‌رود.

1. Predicate
2. Co-relative construction
3. Tibeto-Burman
4. Adjoined
5. Condensed
6. Head-external
7. Head-internal
8. A. Andrews

لازم به ذکر است که در همه زبان‌ها اجزاء زبانی را در سطوح مختلف می‌توان با شناخت عناصر و نقشی که ایفا می‌کنند، درک کرد. این وضعیت در همه حوزه‌های زبانی از جمله معنی‌شناسی^۱، کاربردشناسی^۲، نحو، ساخت‌واژه^۳ و واج‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد. واترز^۴ (۲۰۰۲: ۲۰۱) درباره وضعیت هسته، زبان‌های گوناگونی را بررسی کرده است که در برخی از آن‌ها فقط ضمیر سوم‌شخص و در برخی دیگر هرنوع گروه اسمی را می‌توان در جایگاه هسته قرار داد. در تعدادی از آن‌ها نیز هیچ نوع ضمیری به کار برده نمی‌شود.

به‌طور کلی می‌توان گفت که عنصر هسته در همه زبان‌ها از صورت‌های گوناگونی ساخته می‌شود و در کاربرد هریک از آن‌ها محدودیت‌هایی وجود دارد؛ بنابراین ساخت‌های نحوی هر زبان را باید مستقل از دیگر زبان‌ها بررسی کرد؛ زیرا گوناگونی‌ها و تنوع زیادی در نظام‌های هر زبان وجود دارد. باید دانست که تشخیص عناصر تشکیل‌دهنده جملاتی از این دست در همه زبان‌ها به‌سادگی امکان‌پذیر نیست؛ به‌عبارتی نمی‌توان فقط از راه صورت واژگانی به نقش آن‌ها پی برد. این مسئله در بررسی تحلیلی یا ترکیبی‌بودن زبان‌ها بیشتر درک می‌شود؛ بنابراین فقط با یک معیار نمی‌توان به نقش و معنای عناصر موجود در عبارت یا جمله پی برد. جدا از این، بیشتر عناصر دستوری بیش از یک نقش نحوی دارند. تکواژهای پیونددهنده در بندهای موصولی در بافتی دیگر ممکن است نقش متفاوتی داشته باشند؛ بنابراین فقط با توجه به صورت واژگانی نمی‌توان به درکی درست دست یافت.

۲-۱-۲. نقش و جایگاه هسته در بند پایه و بند موصولی

پیش‌تر اشاره شد که مهم‌ترین و اصلی‌ترین عضو ساخت بند موصولی هسته است. این عنصر در هردو بند پایه و موصولی نقش نحوی مشخصی ایفا می‌کند و البته به‌کارگیری آن در بیشتر زبان‌ها منوط به شرایط نحوی به‌خصوصی است. نقشی که هسته بند موصولی دارد، در ماهیت و ساختار این نوع ساخت نحوی نیز عامل مهمی به‌شمار می‌رود.

کینان و کامری^۵ (۱۹۷۹) نقش‌های گوناگونی که هسته می‌تواند در بند موصولی داشته باشد را به این صورت طبقه‌بندی کرده‌اند: در نقش فاعل (زبان مالاگاسی)، در نقش مفعول (زبان ولز)، در نقش

1. Semantics

2. Pragmatics

3. Morphology

4. D. Watters

5. E. Keenan & B. Camrie

مفعول غیر مستقیم (زبان تامیل)، در نقش حالت غیر فاعلی^۱ (زبان کره‌ای)، در نقش مالک^۲ (زبان فرانسه) و در نقش نشانه مطابقه^۳ در عبارات تفضیلی (زبان انگلیسی).

شناسایی نقش هسته در هردو بند پایه و پیرو مهم بوده و همان‌طور که گفته شد، درک درست‌تری از این نوع ساخت نحوی به‌دست می‌دهد. در جدول زیر می‌توان نمونه‌هایی از چند زبان و نقش‌های گوناگون هسته را در آن‌ها مشاهده کرد:

جدول (۱). نقش‌های هسته در ساخت موصولی^۴

نقش‌های گوناگون هسته در ساخت موصولی		
در بند پایه	در بند پیرو	زبان نمونه
در هر نقشی می‌تواند به‌کار رود	در هر نقشی می‌تواند به‌کار رود	فیجی (دیکسون، ۱۹۸۸: ۲۵۱-۲۵۵)
در هر نقشی می‌تواند به‌کار رود	فاعل، عامل، مفعول	جاراوارا (دیکسون، ۲۰۰۴: ۵۲۵-۵۲۸)
در هر نقشی می‌تواند به‌کار رود	فاعل، مفعول	ایلوکانو (روبینو، ۱۹۹۸: ۸۹-۹۰)
فاعل، مفعول	فاعل، مفعول	یدین (دیکسون، ۱۹۷۷: ۳۳۴ و ۳۲۳)

با توجه به نمونه‌های پیش‌گفته می‌توان گفت که هسته در بند پایه کمابیش در هر نقشی می‌تواند به‌کار رود. پیش‌تر به این نکته اشاره شد که هسته در بند موصولی توصیف می‌شود؛ در بیشتر موارد این عنصر در ابتدای بند آورده می‌شود و به‌عبارتی برجسته‌سازی یا مبتداسازی^۵ در آن صورت می‌گیرد. در هر حال هسته در هردو بند پایه و پیرو نقش‌های گوناگونی ایفا می‌کند که البته در هر موقعیت، کاربرد آن محدودیت‌هایی نیز دارد.

۳- وضعیت ساخت بند موصولی در کرمانجی

این نوع ساخت نحوی در کرمانجی براساس رابطه‌ای که با هسته پیش از خود دارد به دو نوع تحدیدی و غیر تحدیدی تقسیم می‌شود که هرکدام در شرایط نحوی خاصی ساخته می‌شوند. در این‌گوش ضمیر موصولی وجود ندارد؛ بلکه حرف ربط *ku* است که دو بند پایه و پیرو را به هم متصل می‌سازد و پیش از بند موصولی آورده می‌شود.

ساخت تحدیدی

10) Em ču-n gond-a [ku wi pešniyar keri-bu:].
1PL go.PST-PL village-INDEF REL 3SG recommendation do-PST

1. Oblique
2. Possessor
3. Agreement marker

۴- به اقتباس از (دیکسون، ۲۰۱۰: ۳۲۱)

5. Topicalization

‘ما رفتیم به روستایی که او پیشنهاد داده بود.’

در جمله (۱۰) هسته اسمی *gond-a* (روستایی) با بند موصولی *ku wi pešniyar keribu* (که او پیشنهاد داده بود) محدود شده است. به عبارتی دیگر بند موصولی به‌مثابه متمم برای هسته اسمی به‌شمار می‌آید.

همان‌طور که در جمله (۱۰) دیده می‌شود، هسته اسمی به‌وسیله بند موصولی توصیف می‌شود و همچنین معنی آن به بند موصولی محدود می‌شود؛ به عبارتی هسته اسمی در این جمله، خود ناشناس و مبهم است و بلافاصله بند موصولی برای مشخص کردن آن آورده می‌شود.

هسته تمامی بندهای موصولیِ تحدیدی در کرمانجی نکره است و با بند موصولی تحدیدی مشخص می‌شود. هسته این‌گونه بندها با نشانه نکره *-a* در جمله نمایان می‌شود. براساس این، هسته اسمی‌ای که معرفی باشد، پس از آن، بند موصولی تحدیدی آورده نمی‌شود. در غیر این‌صورت، جمله حاصل، جمله‌ای غیر دستوری است:

10) a. * *gond ku wi pešniyar kiribu*

*‘روستا که او پیشنهاد داد.’

با مشاهده جمله پیش مشخص می‌شود که حضور *-a* نشانه نکره بودن هسته است؛ به این معنی که *gond* (روستا) نکره بوده و برای خواننده معلوم نیست که کدام روستا مد نظر است؛ بنابراین پس از هسته اسمی نکره، این بند موصولی است که معنی هسته را کامل و مشخص می‌کند. لازم است به این نکته اشاره کرد که اگر هسته به‌صورت اسم، در حالت جمع به‌کار رود، به‌جای پسوند *-a* از *-en* استفاده می‌شود. به عبارتی این پسوند هم‌زمان، هم جمع بودن اسم و هم نکره بودن آن را نشان می‌دهد:

11) *Zanîngeh-en ku wi hez dik-e*
University-INDEF.PL REL 3SG like do.PRS-3SG

‘دانشگاه‌هایی که او دوست دارد.’

ساخت غیر تحدیدی

12) *Hawraz, [ku li Urmia diž-i], xwendikar-e*
Hawraz REL in Urmia live-PRS.3SG student- be. PRS.3SG

‘هاوراز که در ارومیه زندگی می‌کند، دانشجو است.’

در این مثال، هسته اسمی *Hawraz* (هاوراز) است و پس از آن بند موصولی *ku li Urmia diži* (که در ارومیه زندگی می‌کند) قرار گرفته و تنها اطلاعی اضافه درمورد هسته ارائه داده است و با حذف بند موصولی جمله همچنان دستوری است.

a. Həwraz xwendikar-e

‘هاوراز دانشجو است.’

همان‌طور که مشاهده می‌شود حذف بند موصولی غیر تحدیدی در جمله پایه هیچ تأثیری به لحاظ معنا و مفهوم ندارد؛ به عبارتی می‌توان آن را بدون تغییر در معنای هسته اسمی حذف کرد. این وضعیت نشان می‌دهد که بندهای موصولی غیر تحدیدی تنها مجموعه‌ای از اطلاعات اضافه در مورد هسته اسمی ارائه می‌دهند. در نتیجه، بند موصولی غیر تحدیدی را می‌توان حذف کرد بدون اینکه در رساندن مفهوم اصلی جمله تأثیری داشته باشد.

۳-۱- تفاوت بندهای موصولی تحدیدی و غیر تحدیدی در کرمانجی

در این قسمت تفاوت‌های میان بندهای موصولی تحدیدی و غیر تحدیدی در کرمانجی بررسی می‌شود. الف: بندهای موصولی تحدیدی می‌توانند بدون تغییر در معنی یا ساخت جمله، هم با حرف ربط *ku* و هم بدون آن به کار روند؛ اما بندهای موصولی غیر تحدیدی نمی‌توانند بدون آن به کار روند.

- 13) a. Her kes-a [ku jibo wəlat šer bek-e] serfirəz-e
One-INDEF REL BEN land war do-3SG eminent- be.PRS.3SG

‘هرکس که برای سرزمینش بجنگد سربلند است.’

- b. Her kes-a [jibo wəlat šer bek-e] serfirəz-e
one-INDEF BEN land war do-3SG eminent- be.PRS. 3SG

‘هرکس برای سرزمینش بجنگد سربلند است.’

همان‌طور که در این جمله مشاهده می‌شود، بند موصولی تحدیدی در هردو مورد (با حرف ربط و بدون آن) دستوری است؛ اما در جمله زیر بند موصولی غیر تحدیدی بدون حرف ربط به کار رفته و همین امر باعث غیر دستوری شدن آن شده است:

- 14) a. Žəbar ?agir, [ku məl=e min sutən-d], ?awara bu-m
Because of fire REL home=izafa 1SG burn-CAUS homeless be.INCH-1SG

‘به‌خاطر آتش که خانه‌ام را سوزاند، آواره شدم.’

- *b. Žəbar ?agir məl=e min sutənd ?awara bu-m
Because of fire home=izafa 1SG burn-CAUS homeless be.INCH-1SG

*‘به‌خاطر آتش، خانه‌ام را سوزاند، آواره شدم.’

ب: بندهای موصولی غیر تحدیدی به لحاظ آوایی با آهنگ افتان پایان می‌یابند؛ همچنین به وسیله مکث از عناصر پیش و پس از خود جدا می‌شوند. در حالی که بندهای موصولی تحدیدی با آهنگی خیزان پایان می‌یابند.

پ: ضمایر مبهمی مانند *her kes* (هرکس) می‌توانند به بندهای موصولی تحدیدی اضافه شوند؛

به عبارتی دیگر ضمائر مبهم فقط با این نوع از بندهای موصولی می‌توانند توصیف شوند (۱۵) و اسامی خاص تنها به بندهای موصولی غیر تحدیدی ارجاع دارند (۱۶):

- 15) Her kes [ku bəv=e wi fileh-e] filehi dizan-e
One REL father=izafa him farmer-be.PRS.3SG farming know-PRS
'هرکس که پدرش کشاورز است کشاورزی بلد است.'

- 16) Ahmed, [ku jibo wəlat šer deka], serfiraz-e
Ahmad REL BEN land war do.PRS.3SG eminent- be.PRS. 3SG
'احمد که برای سرزمینش می‌جنگد، سر بلند است.'

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در جمله نخست *Her kes* ضمیری مبهم است که با بند موصولی تحدیدی توصیف شده است. در جمله دوم نیز *Ahmed* اسم خاص است که به بند موصولی غیر تحدیدی اضافه شده و به وسیله آن توصیف شده است.

ت: یکی دیگر از تفاوت‌های بندهای موصولی تحدیدی و غیر تحدیدی، قابلیت جابه‌جایی بندهای موصولی تحدیدی است. این درحالی است که جابه‌جایی بندهای موصولی غیر تحدیدی منجر به غیر دستوری شدن جمله می‌شود یا حداقل حاصل کار جمله‌ای نشان‌دار می‌شود.

- 17) a. Mamostay-en [ku li halbižardin bašdari dik-in]
hevpeymən=e mirov-in
Master-INDEF.PL REL in election participation do.PRS-3PL
allegiant=izafa people-be.PRS.3PL
'اساتیدی که در انتخابات شرکت می‌کنند با مردم هم‌پیمان‌اند.'
- b. Mamostay-en hevpeymən=e mirov-in [ku li
halbižardin bašdari dik-in]
Master-INDEF.PL allegiant=izafa people-be.PRS.3P REL in
election participation do.PRS-3PL
'اساتیدی با مردم هم‌پیمان‌اند که در انتخابات شرکت می‌کنند.'

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در جمله دوم بند موصولی تحدیدی به آخر جمله منتقل شده است؛ اما جمله همچنان دستوری است. حال نمونه‌ای از بند موصولی غیر تحدیدی بررسی می‌شود:

- 18) a. Patron=e min, [ku zaf rind e], li Mančestere di-ž-i.
Boss=izafa 1SG.GEN REL very nice be.PRS.3SG in Manchester do.PRS-live-3SG
'رئیس من، که خیلی زیبا است، در منچستر زندگی می‌کند.'
- b. ?? Patron=e min li Mančestere di-ž-i [ku zaf rind e]
Boss=izafa 1SG.GEN in Manchester do.PRS-live-3SG REL very nice be.PRS.3SG
'??رئیس من در منچستر زندگی می‌کند که خیلی زیبا است.'

بند موصولی غیر تحدیدی در (a ۱۸)، پس از جابه‌جاشدن به آخر جمله، به (b ۱۸) تبدیل می‌شود،

ولی جمله حاصل جمله‌ای نشان‌دار است؛ به عبارتی گویشوران، این نوع ساخت را ساختی نامناسب می‌پندارند و در گفتار آن‌ها به‌ندرت چنین جملاتی شنیده می‌شود. در نهایت با بررسی این دو شیوه می‌توان به این مسئله پی‌برد که در گویش مورد نظر، بند موصولی در صورتی که تحدیدی باشد، می‌تواند جابه‌جا شود؛ اما در گونه غیر تحدیدی، جابه‌جایی منجر به تولید جمله‌ای بدساخت می‌شود.

با بررسی داده‌های جمع‌آوری‌شده از این گویش افزون بر دو نوع تحدیدی و غیر تحدیدی می‌توان به وجود گونه دیگر از این ساخت، یعنی ساخت اسنادی که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت، اشاره کرد.

۳-۲- ساخت اسنادی

جمله اسنادی جمله‌ای است که به دو بخش تقسیم می‌شود و هربخش فعل مخصوص خود را دارد. این گونه جملات برای تأکید سازه‌ای خاص که عموماً گروه اسمی است به‌کار می‌روند و به‌طور معمول عنصر مورد تأکید در بخش نخست جمله ذکر می‌شود. در برخی موارد قسمت دوم این نوع جملات بند موصولی است و پس از عنصری قرار می‌گیرد که تأکید شده است:

19) Ewa xor-e [ku min dabin-əm]
DEM.pronoun sun- be.PRS.3SG REL 1SG see.PRS-1SG
‘آن خورشید است که من می‌بینم.’

می‌توان این‌طور تصوّر کرد که این گونه بندها از صورت زیرساختی زیرینی تشکیل شده‌اند که در آن بند موصولی خارج‌شده، متمم هسته اسمی در جایگاه فاعل اسنادی است:

زیرساخت

a. Ewa [ku min dabin-əm] xor-e
DEM.pronoun REL 1SG see.PRS-1SG sun- be.PRS.3SG
‘آن که من می‌بینم خورشید است.’

روساخت

b. Ewa xor-e [ku min dabin-əm]
‘آن خورشید است که من می‌بینم.’

هسته اسمی در این جمله، Ewa (آن) است و ku mən dabinəm (که من می‌بینم) بند موصولی است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، هردو بند فعل مخصوص خود را دارند و بند موصولی پس از بند تأکیدشده، قرار گرفته است. نکته جالب توجه در این جملات این است که بند موصولی در زیرساخت به هسته اسمی متصل است؛ اما پس از اعمال فرایند خروج در روساخت از جایگاه خود حرکت کرده

است و به کلّ جمله متصل می‌شود. این فرایند زمانی رخ می‌دهد که قرار است بر عنصری در جمله تأکید شود. در این شرایط عنصر مورد نظر مبتداسازی می‌شود تا مورد توجه شنونده یا خواننده قرار گیرد.

20) Ewa čav-ən raš-e [ku qad ta ha-ta]
DEM.pronoun eye-PL black-be.PRS REL just 2SG have-2SG
‘آن چشمان سیاه است که تو فقط داری.’

زیرساخت

a. Ewa [ku qad ta ha-ta] čavən raš-e
DEM.pronoun REL just 2SG have-2SG eye-PL black-be.PRS
‘آنکه تو فقط داری چشمان سیاه است.’

روساخت

b. Ewa čavən raš-e [ku qad ta ha-ta]
‘آن چشمان سیاه است که تو فقط داری.’

با بررسی این موارد می‌توان گفت که پیش از بند موصولی، جمله‌ای (دارای فعل اسنادی) آمده است و تأکید شده است؛ برای مثال در (۲۰) تأکید بر *čavən raš* (چشمان سیاه) است، چون گوینده می‌خواهد بگوید که چشمان سیاه را تو فقط داری نه کس دیگری.

بیشتر زبان‌شناسان، از جمله رک‌فورد (۲۰۰۷: ۱۴۸) و اندروز (۲۰۰۷: ۲۰۸)، در تقسیم‌بندی این نوع ساخت نحوی، در کنار ساخت اسنادی از گونه دیگری که ساخت موصولی آزاد نام دارد، سخن به میان می‌آورند. حال با بررسی داده‌های موجود می‌خواهیم بدانیم که در کرمانجی بند موصولی آزاد نیز وجود دارد یا خیر.

به‌باور رک‌فورد (۲۰۰۹: ۲۲۲) بند موصولی آزاد، بندی فاقد هسته اسمی است. به این معنی که بند موصولی به سازه یا اسمی که در همان جمله است، قابل ارجاع نیست؛ به عبارتی دیگر چون هیچ مرجعی وجود ندارد که بند موصولی آن را توضیح دهد، به این دلیل به آن بند موصولی آزاد می‌گویند. در چنین حالتی بند موصولی در جایگاه گروهی اسمی قرار می‌گیرد؛ این وضعیت را می‌توان در جمله (۲۱) که از زبان انگلیسی است، مشاهده کرد. در این جمله، بند موصولی آزاد درون گروه قرار گرفته که جایگاه گروهی اسمی را پر کرده است. در این مثال می‌توان مشاهده کرد که بند موصولی به هیچ اسم ماقبلی ارجاع داده نمی‌شود یا به عبارتی اسم یا گروهی اسمی وجود ندارد که آن را توصیف کند.

21) I'll do [what you say].

‘من آنچه را که می‌گویند انجام می‌دهم.’

با بررسی داده‌های جمع‌آوری شده از کرمانجی، موردی که در آن بند موصولی به صورت آزاد بیان شود، یافت نشد. در بند پیشین گفته شد که بند موصولی آزاد در شرایطی ایجاد می‌شود که در جمله هیچ‌گونه اسم یا گروهی اسمی پیش از بند موصولی آورده نشود و بند یادشده نیز به آن ارجاع ندهد. در این صورت است که بند موصولی به مثابه بند آزاد تلقی می‌شود و خود در جایگاه گروه اسمی قرار می‌گیرد. برای روشن‌تر کردن موضوع مثالی از این گویش بیان می‌شود:

- 22) a. Ewa [ku mərov dəxwaz-ən] mafi žin-e
DEM.pronoun REL people want-3PL right life-be.PRS
‘آنچه مردم می‌خواهند حق زندگی است.’
b. *[ku mərov dəxwaz-ən] mafi žin-e
*‘که مردم می‌خواهند حق زندگی است.’

در مثال (a ۲۲)، مشاهده می‌شود که بند موصولی به Ewa ارجاع می‌دهد؛ اما این بند، بند موصولی آزاد نیست؛ بدین معنی که در این گویش باید هسته اسمی وجود داشته باشد که بند موصولی به آن ارجاع داده شود، اگرچه آن هسته به لحاظ معنایی هم حامل معنی قابل درکی نباشد. در این جمله، Ewa پوچ‌واژه^۱ محسوب می‌شود؛ برای اینکه جمله‌ای دستوری ساخته شود و از تولید جملات غیر دستوری همچون (b ۲۲) جلوگیری شود، در ابتدای جمله و به مثابه یک هسته بی‌معنی برای بند موصولی قرار گرفته است؛ به عبارتی دیگر قرار گرفتن این عنصر در ابتدای جمله الزام نحوی دارد نه الزام معنایی (درزی و تفکری رضایی، ۱۳۸۹).

به طور کلی می‌توان به این نتیجه رسید که در کرمانجی هیچ بند موصولی‌ای وجود ندارد که بدون مرجع یا هسته اسمی به کار رود و باید به طور قطعی دارای هسته اسمی باشد. براساس این تعمیم می‌توان بندهای موصولی در زبان‌ها را به دو دسته هسته‌دار و بدون هسته تقسیم‌بندی کرد. کرمانجی از جمله گویش‌هایی است که بندهای موصولی در آن جزء بندهای موصولی هسته‌دار است. برای زبان‌هایی که بندهای موصولی در آن‌ها بدون هسته هستند، می‌توان زبان انگلیسی را نام برد؛ مثال (۲۱).

۳-۳- Ku در بند موصولی

تکواژ ku که در بندهای موصولی کرمانجی مشاهده می‌شود، تنها موصولی‌نما^۲ است و به مثابه آغازگر بند موصولی، نقش آن اتصال دو بند پایه و پیرو در جمله است. این تکواژ با کلمات پرسشی wh در

1. Expletive
2. Relativizer

زبان انگلیسی تفاوت دارد. در زبان انگلیسی می‌توان کلمات پرسشی را در بندهای موصولی جابه‌جا کرد، چون در جایگاه ضمیر موصولی قرار می‌گیرند؛ اما داده‌های جمع‌آوری‌شده نشان می‌دهند که در کرمانجی ضمیر موصولی وجود ندارد و برطبق قاعده جابه‌جایی هم صورت نمی‌گیرد؛ بنابراین *ku* در این گویش ضمیر موصولی نیست؛ بلکه یک موصولی‌نما است. پین^۱ (۲۰۰۶: ۳۰۲) به این نکته اشاره کرده است که زمانی می‌توانیم حرف ربطی را ضمیر موصولی خطاب کنیم که بسته به نقش نحوی خود درون بند موصولی به‌لحاظ واژگانی و صورت با تغییر همراه شود. این تغییر در مورد حرف ربط *ku* دیده نمی‌شود؛ زیرا این کلمه در نقش‌های مختلف نحوی تغییری نمی‌کند؛ اما در مورد ضمائر موصولی این تعریف صادق است. شایسته است گفته شود که *ku* در کرمانجی تنها محدود به بافت بند موصولی نیست؛ بلکه هر بند پیرو از هر نوعی می‌تواند با *ku* متمم واقع شود:

23) ?ez dexaz-əm [ku sarkav-əm]
1SG. ABS want.PRS-1SG REL prosper.PRS-1SG
'من می‌خواهم (که) موفق شوم.'

24) Həz-dek-əm [ku ta bəbin-əm]
like-do.PRS-1SG REL 2SG.ACC see.PRS-1SG
'دوست دارم (که) تو را ببینم.'

با بررسی دقیق دو جمله پیش‌گفته می‌توان گفت که *ku* متمم‌نما است و بند *sarkavəm* در (۲۳) و *bəbinəm* در (۲۴) را به‌عنوان متمم انتخاب کرده است. حال نکته اینجاست که بندی که *ku* در آن به‌کار رفته، بند موصولی نیست؛ بلکه بند متمم فعلی است؛ به عبارت دیگر بندی است که در مورد فعل *dexazəm* و *Həzdekəm* توضیحی ارائه می‌دهد و معنای آن‌دو را کامل می‌کند و هیچ توضیحی در مورد هسته‌ای اسمی ارائه نداده است.

۳-۴- ساخت درونی بند موصولی در کرمانجی

در کرمانجی قاعده موصولی‌سازی به این شکل است که باید هسته اسمی پیش از بند موصولی آورده شود؛ به عبارتی در این گویش هسته در معمول‌ترین حالت خود یا به عبارتی در گونه متعارف آن، در بند پایه و قبل از بند موصولی آورده می‌شود؛ در غیر این صورت، با جمله‌ای نامعمول روبه‌رو خواهیم بود. در جایگاه هسته، در همه زبان‌ها از صورت‌های گوناگونی استفاده می‌شود و در کاربرد هر یک محدودیت‌هایی نیز وجود دارد. در این گویش هسته می‌تواند اسم عام، اسم خاص یا ضمیر باشد که

پیش از بند موصولی که توصیف‌گر آن است، آورده می‌شود. همان‌طور که در مثال‌ها دیده شد، هسته با هر مشخصه‌ای که باشد، فقط با حرف ربط *ku* همراه می‌شود. این عنصر آغازگر بند موصولی است که بلافاصله بعد از هسته واقع می‌شود؛ بنابراین اگر هسته در بند پایه آورده شود، می‌توان تشخیص داد که کدام عنصر است؛ زیرا پس از آن *ku* و بند موصولی آورده می‌شود. کمابیش در همه جملاتی که در آن‌ها ساخت موصولی به‌کار رفته است، هسته در بند پایه حضور می‌یابد. حضور هسته در بند پیرو وضعیتی متفاوت با بند پایه دارد. صفوی (۱۳۸۰: ۱۵۳) افزون بر توصیف گونه‌های مختلف بند موصولی، چهار گونه از کاربرد هسته در بند پیرو را تشریح کرده است. این چهار مورد عبارت‌اند از: کاربرد هسته به‌صورت کامل، جایگزینی هسته با ضمیر، جایگزینی هسته با ضمیر موصولی و حذف کامل هسته.

در کرمانجی اگر هسته در بند پیرو حضور یابد، به‌صورت ضمیری است که با هسته موجود در بند پایه هم‌مرجع باشد و تنها در صورتی می‌توان در بند موصولی، هسته آورد که نقش مفعول مستقیم و مفعول غیر مستقیم داشته باشد. با مشاهده داده‌های موجود می‌توان گفت که تمایل گویشوران به عدم کاربرد کامل هسته در بند پیرو است؛ و از طرفی هم راهبرد حذف کامل هسته زمانی به‌کار می‌رود که هسته در این بند نقش فاعل یا مفعول را برعهده گرفته باشد.

- 25) a. *Kor-a ku ta wi di-ti*
 Boy-INDEF REL 2SG 3SG.ACC see.PST- 2SG
 'پسری که تو او را دیدی.'
- 26) a. *Zilam-a ku min wi di-bum*
 Friend-INDEF REL 1SG 3SG.ACC see.PST-1SG
 'دوستی که من او را دیدم.'

همان‌طور که مشاهده می‌شود در (۲۵ a) ضمیر *wi* در بند موصولی جایگزین هسته هم‌مرجع خود یعنی *kor* و در (۲۶ a) جایگزین *zilam* شده است. این دو عنصر نقش مفعول را در جمله ایفا می‌کنند؛ البته همان‌طور که گفته شد، گویشور تمایلی به گفتن این دو جمله در چنین وضعیتی ندارد در عوض صورت معمول آن‌را به‌کار می‌برد:

- 25) b. *Kor-a ku ta di-ti*
 Boy-INDEF REL 2SG see.PST-2SG
 'پسری که تو دیدی.'
- 26) b. *Zilam-a ku min di-bum*
 Friend-INDEF REL 1SG see.PST-1SG
 'دوستی که من دیدم.'

افزون بر این موارد که در آن‌ها هسته در بند موصولی نیز حضور یافته است، نمونه‌های دیگری می‌توان یافت که ضمیر هم‌مرجع هسته در نقش‌های معنایی بهره‌ور، مکانی و همراهی، به‌کار می‌رود:

بهره‌ور

- 27) Mer-a ku jibo wi zaħmet dikem
Man-INDEF REL BEN 3SG labor do-PRS.1SG
‘مردی که برای او زحمت می‌کشم.’

همراهی

- 28) Zilam-a ku min bi wi reču-bum
Friend-INDEF REL 1SG COMMIT 3SG walk.PST-1SG
‘دوستی که من با او راه رفتم.’

مکانی

- 29) xāniy-a ku min li we runišt-im
Home-INDEF REL 1SG in there sit.PST-1SG
‘خانه‌ای که من در آنجا نشستم.’

در جدول زیر نقش‌هایی را که هسته در دو بند پایه و پیرو ایفا می‌کند، نشان داده شده است. می‌توان مشاهده کرد که هسته در بند موصولی فقط در نقش مفعول و چند نقش معنایی به‌کار می‌رود. در چنین وضعیتی هسته به‌صورت ضمیری هم‌مرجع با هسته موجود در بند پایه آورده می‌شود؛ این ضمائر را در اصطلاح ضمائر تکراری می‌نامند. پیش‌تر اشاره شد که این موارد در کرمانجی نامعمول و کم‌کاربرد هستند.

جدول (۲). نقش هسته در بند پایه و پیرو کرمانجی

نقش	بند پایه	بند پیرو	نمونه
فاعل	*		(16) <u>Ahmed</u> [ku šer deke]...
مفعول		*	(25.a) <u>Kora</u> [ku ta <u>wi</u> diti]...
بهره‌ور		*	(27) <u>Mer-a</u> ku <u>jibo wi</u> zaħmet dikem
همراهی		*	(28) <u>Zilama</u> [ku min <u>bi wi</u> rečubum]...
مکانی		*	(29) <u>xāniya</u> [ku min <u>li we</u> runištım]...

بر این اساس، نمی‌توان هسته در بند موصولی را به‌صورت فاعل بیان کرد:

- 30) Pešmarg-a ku wi šer dek-e*
Soldier-INDEF REL 3SG.ABS war do.PRS-3SG
*‘سربازی که او می‌جنگد.’

۳-۵- چگونگی شناسایی بند موصولی در کرمانجی

راه‌های گوناگونی برای شناسایی این نوع ساخت نحوی وجود دارد و هر زبان ممکن است از چندین شیوه برای این منظور استفاده کند؛ آهنگ، جایگاه، ویژگی‌های زیرگفتاری^۱ مانند تکیه و نواخت، ویژگی‌های تصریفی^۲، نشانه‌های موصولی^۳ از جمله واژه‌بست^۴ یا کلمات دستوری دیگر، ضمیر موصولی و در نهایت معنا، از جمله راه‌های شناسایی بند موصولی در جمله هستند.

به‌طور کلی در کرمانجی می‌توان از راه آهنگ، جایگاه و تکواژ پیونددهنده، این بندها را شناسایی کرد؛ به‌عبارتی همان‌طور که در داده‌های موجود مشاهده شد، تمامی بندهای موصولی با آهنگی یکسان بیان شده‌اند، به‌طوری که از ابتدای بند می‌توان تشخیص داد که با سازه‌ای متفاوت از بند قبلی روبه‌رو هستیم. این درحالی است که اگر کلّ جمله به‌صورت یکنواخت بیان شود، تشخیص سازه‌های تشکیل‌دهنده آن مشکل می‌نماید. افزون بر آهنگ، از راه جایگاه و موقعیتی که این بند قرار می‌گیرد می‌توان آن را شناسایی کرد. پیش‌تر به این نکته اشاره شد که بند موصولی در کرمانجی، در معمول‌ترین حالت خود، پس از بند پایه آورده می‌شود. در بیشتر موارد این نوع بند در انتهای جمله می‌آید؛ و در نهایت مهم‌ترین عاملی که می‌توان از آن نام برد، تکواژ پیونددهنده‌ای است که در این گرایش به‌صورت *ku* ظاهر می‌شود. این تکواژ صورت ثابتی است که حضور آن به‌روشنی نمایان‌گر وجود بند موصولی در جمله است. این عنصر برخلاف ضمایر موصولی که در برخی از زبان‌ها در چنین جایگاهی واقع می‌شوند، نه‌تنها در جایگاه هسته قرار نمی‌گیرد؛ بلکه هیچ نشانی هم از هسته در آن مشاهده نمی‌شود؛ البته مانند سایر نشانه‌های موصولی در زبان‌های دیگر افزون بر نمایان‌گری بند موصولی، نقش دیگری هم ایفا می‌کند و آن، حضور در بندهای متممی است؛ جملات (۲۳) و (۲۴).

۳-۶- تعداد بندهای موصولی در جملات کرمانجی

با بررسی داده‌های جمع‌آوری‌شده و نمونه‌هایی که تحلیل شد هیچ موردی را نمی‌توان یافت که در آن، در یک جمله از چندین بند موصولی استفاده شده باشد؛ اما جملاتی که در آن‌ها دو بند موصولی به‌صورت هم‌پایه برای توصیف یک هسته آورده شوند، وجود دارند؛ البته چنین ساختی را نمی‌توان با تکرار حرف ربط *ku* آورد؛ زیرا جمله‌ای نامناسب و بدساخت حاصل می‌شود؛ برای مثال در زیر به

1. Prosodic features
2. Inflectional features
3. Relative marker
4. Clitic

نمونه‌ای اشاره می‌شود که در آن دو بند موصولی به صورت هم‌پایه در جمله می‌آیند. این جمله در a) (۳۱) کاربردی ندارد اما (b) (۳۱) در گفتار گویشور مشاهده می‌شود.

*31) a. Kes-a ku li gond diž-i u ku kār dek-e
Pronoun-INDEF REL in village live.PRS-Ø and REL work do.PRS-3SG

*'کسی که در روستا زندگی می‌کند و که کار می‌کند.'

b. Kes-a ku li gond diž-i u kār dek-e
Pronoun-INDEF REL in village live.PRS-Ø and work do.PRS-3SG

'کسی که در روستا زندگی می‌کند و کار می‌کند.'

همان‌طور که پیدا است، هردو بند به یک هسته یعنی *kesa* مربوط می‌شوند و دو توصیف متفاوت در مورد آن ارائه می‌دهند. این دو بند با حرف ربط *u* (و فارسی) به هم متصل شده‌اند. تنها نکته‌ای که اینجا مطرح است، حذف تکواژ آغازگر در بند موصولی دومی است.

۴- نتیجه‌گیری

برای جمع‌بندی می‌توان گفت که بندهای موصولی در کرمانجی به سه دسته تحدیدی، غیر تحدیدی و اسنادی تقسیم می‌شوند. در این گویش بندهای موصولی آزاد، به این دلیل که دارای هسته اسمی نیستند، وجود ندارند؛ به عبارتی در کرمانجی هیچ بند موصولی‌ای وجود ندارد که بدون مرجع یا هسته اسمی به کار رود و باید به طور قطع دارای هسته اسمی باشد. بندهای موصولی در این گویش برونی هستند و پس از هسته واقع می‌شوند. در این گویش بندهای موصولی را می‌توان از راه آهنگ، جایگاه و تکواژ پیونددهنده شناسایی کرد که آشکارترین راه برای تشخیص آن، همان تکواژ پیونددهنده است. هسته در جملات دارای ساخت موصولی در بیشتر موارد به صورت گروه اسمی در بند پایه حضور می‌یابد. گاهی این عنصر را می‌توان در بند پیرو نیز به صورت ضمیری هم‌مرجع با هسته آورد؛ اما به این شرط که نقش مفعول یا نقش معنایی بهره‌ور، همراهی و مکانی داشته باشد که کاربردشان هم البته زیاد معمول نیست. تکواژ پیونددهنده *ku* (که) در این گویش، نه ضمیر موصولی بلکه موصولی‌نما است. این موصولی‌نما در بندهای موصولی ثابت است، به این معنی که هیچ‌گاه جابه‌جا نمی‌شود و با ضمائر موصولی موجود در زبان انگلیسی تفاوت دارد. *ku* تنها محدود به بافت بند موصولی نیست؛ بلکه هر بند پیرویی از هر نوعی می‌تواند با آن متمم واقع شود که در این حالت نقش متمم‌نما ایفا می‌کند. در نهایت قاعده موصولی‌سازی در این گویش به این شکل است که باید مرجع یا هسته پیش از بند موصولی قرار گیرد؛ به عبارتی بند موصولی در این گویش پس از هسته اسمی می‌آید که حرف ربط *ku* نیز آغازگر آن است.

جدول (۳). علائم اختصاری به کاررفته در شرح‌نوشته‌های جملات

فارسی	انگلیسی	علامت اختصاری
حالت فاعلی (مطلق)	Absolutive	ABS
حالت مفعولی	Accusative	ACC
بهره‌ور	Benefactive	BEN
سببی	Causative	CAUS
همراهی	Comitative	COMIT
ضمیر اشاره	Demonstrative	DEM
حالت ملکی	Genitive	GEN
آغازی	Inchoative	INCH
نامعین	Indefinite	INDEF
حال	Present	PRS
گذشته	Past	PST
جمع	Plural	PL
مفرد	Singular	SG

منابع

درزی، علی و تفکری رضایی، شجاع (۱۳۸۹). پوچ‌واژه در زبان فارسی. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۲ (۲)، ۷۳-۵۷.

صفوی، کوروش (۱۳۸۰). *گفتارهایی در زبان‌شناسی*. تهران: هرمس.

قلیکی میلان، موسی (۱۳۸۰). *ئه‌زنسانم*. ارومیه: نشر صلاح‌الدین ایوبی.

مشکوٰة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: سمت.

References

- Andrews, A. D. (2007). *Relative clauses*. pp. 206–236 of Shopen 2007: Vol. 2.
- Carnie, A. (2006). *A Generative Introduction*. Black Well Publishing.
- Dixon, R. M. W. (2010). *Basic linguistic theory: Grammatical Topics*. Vol.2. Oxford: Oxford University Press.
- Givon, T. (2001). *Syntax an introduction*. Vol.1. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Keenan, E. & B. Comrie (1979). Data on the Noun Phrase Accessibility Hierarchy. *Language* 55, 333-51
- Payne, T. E. (2006). *Exploring language structure*. Cambridge: Cambridge University Press.

Radford, A. (2007). *Minimalist Syntax Revisited*. University of Essex.

----- (2009). *Analyzing English Sentences: A Minimalist Approach*. Cambridge University Press.

Watters, D. E. (2002). *A grammar of Kham*. Cambridge: Cambridge University Press.



Res. article

A Minimalist Approach to the Syntactic Position of the Q-Particle ‘aya’ in Persian

Hossein Moghani¹✉

1- Ph.D. of Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 2020/04/03

Accepted: 2020/11/05

Abstract

The present paper aims to determine the position of the Q-particle ‘aya’ in Persian within the Minimalist framework (e.g. Chomsky, 1995, 2001). To this end, first, evidence is provided against the idea that the Q-particle ‘aya’ is in the head of the Complementizer Phrase (CP) (Lotfi, 2000; 2003). Then, the paper employs some pieces of evidence including the different distributional behavior of ‘aya’ compared to the mood markers, their co-occurrence in the sentence, the hierarchical position of the negation marker as well as the interaction of the modality and mood to argue against the hypothesis that assigns ‘aya’ to the Mood Phrase (MoodP) (Raghibdoust, 1993). Following that, it is proposed that ‘aya’ is placed, by external merge, in the head of the Interrogative Phrase (IntP), aiming to check and value the unvalued [Q] feature on this head, satisfy the requirements of the linear order of Persian, and derive the interrogative interpretation of the clause.

Keywords: Q-Particle ‘aya’; IntP; CP; MoodP; ForceP; Persian.

Citation: Moghani, H. (2021). A Minimalist Approach to the Syntactic Position of the Q-Particle ‘aya’ in Persian. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 77-95. (In Persian)





رویکردی کمینه‌گرا به تعیین جایگاه ساختاری عنصر پرسشی /آیا در فارسی

حسین مغانی^۱

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۲۲

دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

چکیده

نوشتار پیش رو کوشیده است تا در چارچوب برنامه کمینه‌گرا (چامسکی، ۱۹۹۵ و ۲۰۰۱)، جایگاه ساختاری عنصر پرسشی /آیا را در زبان فارسی تبیین نماید. بدین منظور، نخست به ردّ این فرضیه پرداخته شده است که عنصر پرسشی /آیا در این زبان در جایگاه هسته گروه متمم‌نما در ساخت سلسله‌مراتبی جمله قرار دارد (لطفی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳)؛ سپس، از شواهدی همچون رفتار توزیعی متفاوت عنصر /آیا در مقایسه با سایر عناصر نمودنما، کاربرد هم‌زمان /آیا با این عناصر، جایگاه ساختاری گروه نفی و نیز تعامل وجه با نمود در راستای ردّ فرضیه‌ای بهره گرفته می‌شود که گروه نمود را به مثابه فراکن بیشینه دربرگیرنده عنصر پرسشی /آیا قلمداد کرده است (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳). در ادامه، پیشنهاد می‌شود که عنصر پرسشی /آیا با فرایند ادغام بیرونی، در جایگاه هسته گروه پرسشی قرار گیرد تا ضمن بازبینی مشخصه ارزش‌گذاری‌نشده [پرسشی] موجود بر روی این هسته و همچنین برآورده ساختن ملزومات ترتیب خطی زبان فارسی، خوانش پرسشی جمله را نیز فراهم نماید.

کلیدواژه‌ها: عنصر پرسشی /آیا، گروه پرسشی، گروه متمم‌نما، گروه نمود، گروه منظوری، فارسی.

استناد: مغانی، حسین (۱۳۹۹). رویکردی کمینه‌گرا به تعیین جایگاه ساختاری عنصر پرسشی /آیا در فارسی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و

گویش‌های غرب ایران، ۸ (۳۱)، ۷۷-۹۵.



۱- مقدمه

آیا در زبان فارسی پرسشی^۱ است که به‌طور عمده در جملات پرسشی آری - نه استفاده می‌شود. رخداد این عنصر به‌طور غالب محدود به سبک رسمی و ادبی است و کاربرد آن در سبک گفتاری و عامیانه، بسیار محدود است (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳: ۹). عنصر پرسشی آیا به‌تنهایی فاقد هرگونه آهنگ خیزان است و تنها پس از کاربرد آن در جمله است که ساخت مورد نظر به‌صورت خیزان (جملات پرسشی آری - نه) ادا می‌شود (لطفی، ۲۰۰۰).

رخداد عنصر پرسشی آیا به‌طور معمول در جایگاه آغازین جمله است (لطفی، ۲۰۰۰؛ رقیب‌دوست، ۱۹۹۳: ۹؛ لازار^۲، ۱۹۹۲: ۲۱۲). با این حال، عنصر یادشده این قابلیت را دارد که در جایگاه‌های متنوع دیگری در جمله نیز قرار گیرد. با وجود انعطاف‌پذیری کمابیش زیادی که در توزیع نشانه پرسشی آیا در جمله دیده می‌شود، جایگاه ابتدایی جمله به‌مثابه جایگاه بی‌نشان و معمول این عنصر قلمداد شده است (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳: ۱۰).

با آنکه رخداد عنصر پرسشی آیا در ابتدای جملات پرسشی آری - نه در زبان فارسی منجر به تولید ساخت پرسشی دوقطبی می‌شود، با این حال کاربرد عنصر در این گونه جملات در این زبان اختیاری بوده و عدم تظاهر آن در آغاز جملات پرسشی آری - نه نیز به‌طور کامل امکان‌پذیر است. در چنین حالتی، آهنگ خیزان جمله است که جمله را پرسشی می‌کند، ویژگی‌ای که بیشتر زبان‌ها از آن برخوردارند.

افزون بر جملات پرسشی آری - نه، عنصر پرسشی مورد بحث به‌صورت معدود، در جایگاه آغازین جملات پرسشی دارای عناصر پرسش‌واژه‌ای نیز قرار می‌گیرد (لطفی، ۲۰۰۳: ۱۶۶)، با این حال کاربرد این عنصر در جملات پرسشی از نوع پرسش‌واژه‌ای متضمن هیچ‌گونه آهنگ خیزان نیست. اگر فارسی را یک زبان پرسش‌واژه درجای خود بپنداریم (لطفی، ۲۰۰۵؛ کریمی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳)، آنگاه می‌توان عنصر پرسشی آیا را در این زبان هم‌رده عنصر پرسشی در زبان‌هایی قرار داد که از عنصر پرسشی مشابه و واحدی در ساخت‌های پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای بهره می‌برند. درواقع، این فرض مطرح شده که یکی از مشخصه‌های زبان‌های پرسش‌واژه در جای خود، کاربرد عنصر پرسشی مشترک در جملات پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای است (چنگ^۳، ۱۹۹۱)؛ ازجمله چنین عناصری

1. Q-particle
2. G. Lazard
3. L. Cheng

در زبان‌های دیگر، می‌توان عنصر *ello* در ساردنی^۱ (دل مار وارنل^۲ و دیگران، ۲۰۱۵: ۳۲۱)، عنصر *ya* در زبان هویی^۳، عنصر *-ka(no)* در زبان ژاپنی و عنصر *ci* در زبان کره‌ای (چنگ، ۱۹۹۱: ۲۱) را نام برد؛ اما در مورد عنصر پرسشی *آیا* در زبان فارسی از یک‌سو، این فرض مطرح شده است که این عنصر، نقش عنصر متمم‌نما^۴ را ایفا کرده و بنابراین جایگاه آن در هسته گروه متمم‌نما^۵ (گروه منظوری^۶ در چارچوب فرضیه متمم‌نمای انشقاقی^۷) واقع است (لطفی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳) و از سوی دیگر، فرافکن بیشینه مرتبط با این عنصر در ساخت سلسله‌مراتبی جمله، فرافکن گروه نمود^۸ تلقی شده است (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳). این در حالی است که نوشتار پیش رو می‌کوشد تا نخست معین نماید کند که عنصر پرسشی *آیا* در زبان فارسی در چه جایگاهی قرار دارد و در ادامه مشخص کند که فرافکن بیشینه مربوط به این عنصر در فارسی کدام است.

بدیهی است این عنصر پرسشی پیش از این از جهاتی چند بررسی شده است؛ برای مثال، لطفی (۲۰۰۰) معتقد است که برخلاف زبان‌هایی که ساخت جملات پرسشی آری - نه در آن‌ها از نظر تغییر جایگاه فاعل و فعل کمکی صورت می‌گیرد، در زبان فارسی فعل کمکی دست‌خوش جابه‌جایی نمی‌شود و ساخت پرسشی آری - نه در این زبان تنها از رهگذر افزودن عنصر پرسشی *آیا* به جایگاه آغازین جمله به‌دست می‌آید. وی بر این باور است که عنصر یعنی در گونه گفتاری فارسی، جایگزین *آیا* در جملات پرسشی از نوع پرسش‌واژه‌ای و آری - نه می‌شود (لطفی، ۲۰۰۰). از آنجا که عناصر پرسشی پیش‌گفته، تمام جمله را تحت دامنه^۹ خود قرار می‌دهند، بنابراین به‌ضرورت در بالاترین جایگاه ساختاری موجود در جمله قرار می‌گیرند. او جایگاه عناصر پرسشی *آیا* و یعنی را در هسته یک فرافکن بلافصل مشرف بر گروه تصریف^{۱۰} قلمداد می‌کند و معتقد است که این عناصر، حاوی مشخصه ساختاری [تصریف^{۱۱}] بوده و در عین حال از این قابلیت نیز برخوردارند که این مشخصه را با فعل کمکی یا فعل خودایستایی به اشتراک بگذارند که فرافکن بیشینه آن، متمم هسته گروه متمم‌نما است.

1. Sardinian
2. M. del Mar Vanrell
3. Hopi
4. Complementizer (C)
5. Complementizer Phrase (CP)
6. Force Phrase
7. Split CP Hypothesis
8. Mood Phrase (MoodP)
9. scope
10. Inflection Phrase (IP)
11. Inflection (I)

کهنمویی‌پور (۲۰۰۱) کاربرد عنصر *آیا* را که به‌طور اختیاری در جملات پرسشی آری - نه استفاده می‌شود، به‌طور عمده خاص سبک فارسی رسمی به‌ویژه نوشتار تلقی می‌کند. لطفی (۲۰۰۳: ۱۷۹) معتقد است که در ساخت‌های پرسشی در فارسی، عناصر پرسشی‌ای همچون *آیا* و یعنی در جایگاه هسته گروه متمم‌نما قرار دارند. او بر این باور است که هسته گروه متمم‌نما از مشخصه [پرسشی]^۱ نیز برخوردار است. وی اظهار نظر می‌کند که عنصر پرسشی *آیا* به‌مثابه عنصری متمم‌نما در فارسی همتای عنصر متمم‌نما *whether* در انگلیسی است، اگرچه برخلاف *whether*، عنصر پرسشی *آیا* هم در ساخت‌های پرسشی اصلی و هم در ساخت‌های پرسشی درونه‌ای استفاده می‌شود. او همچنین بر این باور است که در ساخت‌های فاقد عنصر پرسشی، هسته گروه متمم‌نما از مشخصه [پرسشی] برخوردار است، با این حال این مشخصه تظاهر آوایی ندارد (لطفی، ۲۰۰۳: ۱۸۰).

به باور رقیب‌دوست (۱۹۹۳)، *آیا* به‌مثابه عنصری پرسشی در جملات پرسشی آری - نه در زبان فارسی فاقد هرگونه معنای خاص است و هدف از کاربرد آن در جمله، قراردادن تأکید بیشتر روی جمله پرسشی مورد نظر است. او ضمن اعتقاد به اینکه عنصر پرسشی *آیا* در حالت بی‌نشان در جایگاه آغازین جمله قرار دارد، وقوع این عنصر در سایر جایگاه‌های جمله را نیز مجاز برمی‌شمارد؛ بنابراین، معتقد است که یک جایگاه را نمی‌توان برای این عنصر در جملات پرسشی در زبان فارسی درنظر گرفت. او همچنین به‌پیروی از بات و یون^۲ (۱۹۹۱)، این فرضیه را مطرح می‌سازد که عنصر پرسشی *آیا* در جایگاه فراکن گروه نمود واقع است؛ به‌بیان دیگر، به‌پیروی از پالاک^۳ (۱۹۸۹) که یک گروه نقشی جداگانه را به هریک از مشخصه‌های نقشی تخصیص داده است، بات و یون (۱۹۹۱) نیز معتقدند در همه زبان‌ها باید گروه جداگانه‌ای به نوع یا نمود جمله اختصاص داده شود؛ زیرا اطلاعات مرتبط با تعیین نوع یا نمود جمله ویژگی جهانی به‌شمار می‌رود. براساس این، آن‌ها این گروه را گروه وجه درنظر می‌گیرند؛ اگرچه برخی زبان‌ها فاقد عنصر ویژه‌ای به‌منظور تعیین نوع جمله هستند؛ با این حال، رقیب‌دوست (۱۹۹۳)، عنصر *آیا* و سایر عناصر مشابه در این زمینه مانند مگر و هیچ را عناصری نمودنما در زبان فارسی تلقی می‌کند که ذیل گروه نمود قرار دارند؛ بنابراین، مروری بر آثار اندک موجود در زمینه عنصر پرسشی *آیا* مؤید این واقعیت است که عنصر *آیا* به‌دلیل متداول‌نبودن در سبک گفتار عامیانه، کمابیش مورد غفلت واقع شده و از نظرگاه رویکردهای اخیر به مطالعه دستور، چندان به آن توجه نشده

1. Q

2. R. Bhatt & J. Yoon

3. J. Y. Pollock

است. آنچه در این زمینه اهمیت بیشتری دارد، وجود ناهماهنگی و گاه تناقضی است که در بررسی‌های صورت‌گرفته در زمینه این عنصر در زبان فارسی مشاهده می‌شود.

۲- دستور کمینه‌گرا

چارچوب نظری پژوهش حاضر، برنامه کمینه‌گرای چامسکی^۱ (۱۹۹۵ و ۲۰۰۱) است. چارچوب اصلی برنامه کمینه‌گرا بر اصل اقتصادی بودن استوار است؛ از یک سو، اشتقاق‌ها و سطوح نحوی تشکیل‌دهنده توانش زبانی باید مطابق با معیار/اقتصاد^۲ باشند (لزنیک^۳، ۲۰۰۲) و از سوی دیگر، جملات باید با کمترین هزینه تولید شوند (چامسکی، ۱۹۹۵: ۸۱). از مفاهیم اساسی در این برنامه، فرایند ادغام^۴ و حرکت^۵ است. فرایند ادغام که فرایندی بی‌هزینه^۶ به‌شمار می‌رود، دو سازه نحوی مختلف را گزینش^۷ می‌کند و با ترکیب آن‌ها با یکدیگر در یک قالب خاص، سازه جدیدی را با عنوان خاصی در درخت نحوی به‌وجود می‌آورد (سورن^۸، ۲۰۰۴: ۳۴).

درمقابل، فرایند حرکت نیز تحت تأثیر مشخصه‌های صرفی‌ای (مانند حالت، جنسیت، شمار، شخص، زمان، وجهیت و...) صورت می‌گیرد که باید بازبینی^۹ شوند (سورن، ۲۰۰۴: ۳۷). درواقع، مشخصه‌ها در برنامه کمینه‌گرا از اهمیتی اساسی برخوردارند؛ زیرا فرایندهای نحوی تحت تأثیر آن‌ها صورت می‌گیرند. به‌طور کلی، دو گروه از مشخصه‌ها در برنامه کمینه‌گرا مفروض است: مشخصه‌های تعبیرپذیر^{۱۰} و مشخصه‌های تعبیرناپذیر^{۱۱}. درحالی که مشخصه‌های تعبیرناپذیر به‌صورت ارزش‌گذاری نشده^{۱۲} وارد فرایند اشتقاق نحوی می‌شوند، مشخصه‌های تعبیرپذیر ماهیتاً ارزش‌گذاری شده هستند (سیتکو^{۱۳}، ۲۰۱۴: ۱۴).

در رویکرد جدیدتر به برنامه کمینه‌گرا که رویکرد کمینه‌گرای مؤخر^{۱۴} نامیده شده است

-
1. N. Chomsky
 2. economy
 3. H. Lasnik
 4. merge
 5. move
 6. costless
 7. select
 8. P. A. M. Seuren
 9. check
 10. interpretable
 11. uninterpretable
 12. unvalued
 13. B. Citko
 14. Late Minimalism

(هورنستاین^۱، ۲۰۰۹: ۱۲۸)، فرایند ادغام به دو دسته ادغام بیرونی^۲ و ادغام درونی^۳ تقسیم شده است (چامسکی، ۲۰۰۱). ادغام بیرونی همانند ادغام در مفهوم اولیه و ادغام درونی معادل حرکت تلقی شده است (هورنستاین، ۲۰۰۹: ۱۲۸). این دو فرایند، فرایندهای متفاوتی نیستند؛ بلکه تظاهرات مختلف یک فرایند به‌شمار می‌روند (هورنستاین، ۲۰۰۹: ۱۲۸). براساس این، در پژوهش حاضر، تجلی عنصر پرسشی *آیا* در سمت چپ جمله از نوع ادغام بیرونی و تحت تأثیر بازبینی مشخصه ارزش‌گذاری‌نشده [پرسشی] تلقی می‌شود.

۳- بحث و بررسی

در این بخش، ابتدا به ردّ این فرضیه پرداخته می‌شود که عنصر پرسشی *آیا* در جایگاه هسته گروه متمم‌نما قرار دارد (لطفی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳). در ادامه، شواهدی در راستای مخالفت با فرضیه تلقی فرافکن بیشینه نمود به‌مثابه جایگاه عنصر پرسشی *آیا* (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳) بیان می‌شود. در بخش بعد، ضمن مستثنی کردن برخی از گروه‌های نقشی موجود در حاشیه سمت چپ^۴ جمله به‌منزله جایگاه عنصر پرسشی مورد مطالعه، گروه بیشینه متفاوتی به‌مثابه جایگاه این عنصر پیشنهاد می‌شود.

۳-۱- ردّ هسته گروه متمم‌نما به‌عنوان جایگاه عنصر پرسشی *آیا*

در ساخت‌های پرسشی در فارسی این فرض مطرح شده است که این گروه از عناصر در جایگاه هسته گروه متمم‌نما قرار دارند (لطفی، ۲۰۰۳). در گام نخست، این فرض توجیه‌پذیر به نظر می‌رسد؛ زیرا این یافته با ترتیب خطی جملات پرسشی در این زبان که کاربرد عنصر پرسشی *آیا* در جایگاه آغازین جمله، در مقایسه با سایر جایگاه‌ها در جمله، بی‌نشان تلقی می‌شود، سازگاری نشان می‌دهد:

۱) الف. آیا حضور بانوان در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است؟

ب. ! حضور بانوان آیا در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است؟

پ. ! حضور بانوان در ورزشگاه‌ها آیا غیر قانونی است؟

ت. ! حضور بانوان در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است آیا ؟

این امر برای آن‌دسته از جملات پرسشی از نوع پرسش‌واژه‌ای که عنصر پرسشی *آیا* در ساخت آن‌ها

1. N. Hornstein
2. external merge
3. internal merge
4. left periphery

استفاده شده است نیز مصداق می‌یابد:

۲) الف. آیا چه کسی مسئول رسیدگی به این شکایات است؟

ب. ! چه کسی آیا مسئول رسیدگی به این شکایات است؟

پ. ! چه کسی مسئول رسیدگی به این شکایات است آیا؟

مثال‌های پیش‌گفته ضمن اینکه کاربرد عنصر پرسشی *آیا* را در جایگاه‌های مختلف جمله مجاز می‌شمارند، بر صدق این نکته نیز تأکید می‌کنند که در حالی که کاربرد این عنصر در جایگاه آغازین جمله بی‌نشان تلقی می‌شود (مثال ۱ الف و ۲ الف)، رخداد آن در سایر بافت‌ها، ساختی نشان‌دار (با علامت!) ایجاد می‌کند (مثال‌های ۱ ب-ت و ۲ ب-پ)؛ بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، با توجه به رخداد عنصر پرسشی *آیا* در حالت بی‌نشان در جایگاه آغازین جمله، این امر طبیعی به نظر می‌رسد که بتوان بالاترین جایگاه در ساخت سلسله‌مراتب نحوی جمله را برای این عنصر و سایر عناصر همتای آن در نظر گرفت؛ اما بررسی دقیق‌تر داده‌های فارسی نشان می‌دهد که اگرچه این فرضیه ممکن است کاربرد عنصر پرسشی *آیا* را در بندهای اصلی به‌درستی تبیین نماید، با این حال در تبیین مثال‌هایی همچون (۳ الف-ت) و (۴ الف-پ) ناتوان می‌ماند:

۳) الف. این بحث مطرح است [CP که آیا حضور بانوان در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است؟]

ب. ! این بحث مطرح است [CP که حضور بانوان آیا در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است؟]

پ. ! این بحث مطرح است [CP که حضور بانوان در ورزشگاه‌ها آیا غیر قانونی است؟]

ت. ! این بحث مطرح است [CP که حضور بانوان در ورزشگاه‌ها غیر قانونی است آیا؟]

۴) الف. لازم است بدانیم [CP که آیا چه کسی مسئول رسیدگی به این شکایات است؟]

ب. ! لازم است بدانیم [CP که چه کسی آیا مسئول رسیدگی به این شکایات است؟]

پ. ! لازم است بدانیم [CP که چه کسی مسئول رسیدگی به این شکایات است آیا؟]

در زبان فارسی این فرض کمابیش پذیرفته شده است که در ساخت‌های درونه‌ای از نوع بند متممی که عنصر که به‌صورت آشکار یا پنهان در جایگاه آغازین آن‌ها حضور دارد، این عنصر نقش عنصر متمم‌نما را ایفا می‌کند و از این رو در جایگاه هسته گروه متمم‌نما قرار دارد (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳: ۱۰؛ کریمی، ۲۰۰۸؛ درزی، ۲۰۰۸؛ قمشی، ۲۰۱۳)؛ از این رو، با قبول این فرض که هسته گروه متمم‌نما در ساخت‌های پرسشی غیر مستقیم یا درونه‌ای جایگاه عنصر متمم‌نمای که است و نیز با استناد به جملاتی

مانند (۳) و (۴)، می‌توان استدلال کرد که عنصر پرسشی *آیا* به جایگاه دیگری پایین‌تر از جایگاه هسته گروه متمم‌نما تعلق دارد. تظاهر آشکار زنجیره که *آیا* در مثال‌های (۳ الف) و (۴ الف) به‌خوبی گویای این حقیقت است؛ بنابراین، اگر صحت استدلال پیش‌گفته را بپذیریم، این ادعای لطفی (۲۰۰۰ و ۲۰۰۳: ۷۹) غیر قابل قبول می‌نماید که هسته گروه متمم‌نما در جملات پرسشی [مستقیم و غیر مستقیم] در زبان فارسی، حاوی عناصری پرسشی مانند *آیا* (و یعنی) به‌مثابه متمم‌نما و نیز مشخصه‌ای [پرسشی] است:

- 5) a. *madar mixahad bedanad aya/Ø tou berasti baradar-at ra didi.*
 mother wants know-subj whether you really brother-your case met.
 'مادر می‌خواهد بداند آیا تو به‌راستی برادرت را دیدی.'
 b. *Aya/Ø madar berasti in ra mixahad?*
 q mother really this case want
 'آیا مادر به‌راستی این را می‌خواهد؟'

(لطفی، ۲۰۰۳: ۱۷۹)

در بخش بعد گروه پیشینه‌ای بررسی می‌شود که میزبان این عنصر در ساخت نحوی جمله در زبان فارسی است.

۳-۲- ردّ فرضیه فرافکن پیشینه نمود به‌مثابه جایگاه عنصر پرسشی *آیا*

در بخش قبل استدلال شد که عنصر پرسشی *آیا* در جایگاهی پایین‌تر از جایگاه هسته گروه متمم‌نما قرار دارد. این امر ضمن اینکه مستلزم نقض فرضیه تلقی عنصر پرسشی *آیا* به‌منزله عنصر متمم‌نما در جایگاه هسته این گروه است، در نظر گرفتن گروه دیگری به‌مثابه فرافکن میزبان عنصر پرسشی *آیا* را نیز اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در ادامه، شواهدی در راستای ردّ فرضیه گروه نمود به‌منزله جایگاه عنصر پرسشی *آیا* (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳) ارائه می‌شود.

نخستین شاهد در زمینه ردّ گروه نمود به‌مثابه گروه دربرگیرنده عنصر پرسشی *آیا*، رفتار توزیعی متفاوت این عنصر در مقایسه با عناصر نمودنما در فارسی است. توضیح آنکه، همان‌گونه که پیش از این گفته شد، عنصر پرسشی *آیا* از انعطاف‌پذیری توزیعی زیادی برخوردار است؛ به‌طوری که کاربرد آن کمابیش در همه جایگاه‌های ممکن در جمله، ساخت‌هایی دستوری و قابل قبول تولید می‌کند (مثال‌های ۱ تا ۲)، اگرچه ممکن است چنین جملاتی به‌لحاظ میزان نشان‌داری، از کیفیت‌ها و درجات مختلفی برخوردار باشند.

این در حالی است که عناصر نمودنما در فارسی به‌طور کامل مقید و بافت‌محور هستند. به‌پیروی از طالقانی (۲۰۰۸: ۲۹) می‌پذیریم که زبان فارسی دو نمود خبری^۱ و التزامی^۲ دارد که دارای تظاهر صرفی آشکار روی فعل [اصلی] هستند: نمود خبری^۳ به‌وسیله پیشوند می (مانند می‌بره) و نمود التزامی از نظر پیشوندهای «ب»، «بی» و «بی» (به‌ترتیب، بخوره، بگیره و بیاره) نشان داده می‌شود. از آنجا که پیشوندهای پیش‌گفته از نوع وابسته به‌شمار می‌رود و کاربرد آوایی و صرفی آن‌ها مستلزم وجود عنصر واژگانی فعلی به‌مثابه میزبان است، بنابراین همواره توزیع آن‌ها نسبت به سازه فعلی قابل پیش‌بینی است. شاهد دوم در این زمینه، کاربرد هم‌زمان عنصر پرسشی *آیا* و عناصر نمودنمای می و «ب»، «بی» و «بی» در برخی ساخت‌های فارسی است:

(۶) *آیا همه باید بروند؟*^۴

(۷) لازم است مشخص شود [CP که *آیا* همه باید در انتخابات شرکت بکنند؟]

(۸) *آیا چرا باید آزادی از مردم سلب بشود؟*

(۹) در تلاش بود بداند [CP که *آیا* چرا کسی باید این گونه برخورد بکند؟]

در همه مثال‌های پیش‌گفته، عنصر پرسشی *آیا* با پیشوند التزامی‌ساز «ب» به‌مثابه عنصری نمودنما هم‌بافت است. در ساخت‌هایی از این دست، رخداد توأمان عنصر پرسشی *آیا* و عناصر نمودنما در انواع جملات پرسشی اعم از ساخت‌های پرسشی مستقیم و غیر مستقیم آری - نه و نیز ساخت‌های پرسشی مستقیم و غیر مستقیم پرسش‌واژه‌ای در زبان فارسی قابل پیش‌بینی است. این امر ضمن دلالت بر کاربرد آزادانه عنصر پرسشی *آیا* در انواع جملات پرسشی در این زبان، رخداد هم‌زمان این عنصر یا عناصر نمودنما را نیز آشکار می‌سازد؛ رخداد این دو نوع عنصر به‌طور هم‌زمان و در یک ساخت، مبین این واقعیت است که دو عنصر مورد نظر از ماهیت متفاوتی برخوردار بوده و نیازمند تخصیص فرافکن‌هایی جداگانه در ساخت نحوی جمله هستند.

شاهد سوم در همین ارتباط، برگرفته از شیوه تعامل عنصر پرسشی *آیا* با نشانه نفی جمله است. در

1. indicative

2. subjunctive

۳- برخی، از جمله درزی و کواک (۲۰۱۵) و ماهوتیان (۱۹۹۷: ۲۴۴)، نمود خبری در فارسی را فاقد هرگونه نشانه تکوازشناختی می‌دانند.

۴- بدیهی است پیشوند التزامی‌ساز «ب» به‌طور عمده به‌صورت اختیاری قابل حذف است که در چنین حالتی همچنان به‌مثابه عنصر نمودنما، دارای نقشی فعال است.

حالت بی‌نشان و به‌منظور ایجاد ساختی منفی، نشانه نفی جمله به ابتدای فعل افزوده می‌شود. همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، به‌پیروی از طالقانی (۲۰۰۸)، این فرض پذیرفته شد که تظاهر تکواژشناختی مفهوم نمود در زبان فارسی به‌صورت پیشوندهایی است که در جایگاه بلافصل پیش از فعل اصلی قرار می‌گیرند. این امر نیز کمابیش بدیهی تلقی می‌شود که پیشوند (نمودساز) التزامی در فارسی بیشتر از زنجیره ابتدای فعل حذف می‌شود، اما با توجه به القای نمود التزامی با فعل حتی در غیاب پیشوند التزامی و نیز عدم امکان حذف عنصر نمودنمای اخباری از همان جایگاه، در نظر گرفتن نقش فعال نمود در جایگاه بلافصل پیش از فعل الزامی می‌نماید؛ از طرف دیگر، مفهوم نفی در زبان فارسی به‌طور عمده از نظر افزوده‌شدن پیشوند منفی به جایگاه پیش از فعل القا می‌شود؛ پس این نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر است که شیوه ساخت افعال منفی در هریک از نمودهای اخباری و التزامی با افزودن پیشوند منفی به حاصل ترکیب پیشوند نمودساز + فعل (مثال ۱۱) یا فعل کمکی در جایگاه قبل از فعل اصلی (مثال ۱۰) حاصل می‌شود؛ از این رو، از آنجا که نشانه نفی در زبان فارسی پیش از نشانه نمود قرار می‌گیرد و نیز با توجه به اینکه جایگاه بی‌نشان عنصر پرسشی *آیا* در جمله در جایگاه آغازین جمله و بالاتر از نفی قرار دارد، تخصیص این عنصر پرسشی به جایگاه نمود پذیرفتنی نمی‌نماید:

(۱۰) آیا کسی نباید به این مسائل رسیدگی Ø کند؟

(۱۱) کنجکاو شده بود [CP که آیا چرا سارا ازدواج نمی‌کند؟]

شاهد چهارم، تعامل وجه^۱ با نمود در زبان فارسی است. یکی از ویژگی‌های جملات دارای عناصر وجهی^۲ در این زبان آن است که تظاهر ساخت‌واژی متمم این عناصر به‌صورت نمود التزامی است. از آنجا که جایگاه عناصر وجهی، در هسته گروه تصریف (= زمان) قلمداد شده (طالقانی، ۲۰۰۸) و مشخص‌گر این گروه نیز میزبان فاعل نحوی جمله تلقی شده است (انوشه، ۱۳۸۹)، بنابراین می‌توان استدلال کرد که جایگاه عنصر پرسشی *آیا* در حالت بی‌نشان بر فراز گروه زمان واقع است. این یافته (همانند یافته قبل) ضمن اینکه گروه زمان و همچنین سایر گروه‌های موجود در دامنه این گروه را به‌مثابه جایگاه بالقوه عنصر پرسشی *آیا* مستثنی می‌کند، قرار گرفتن این عنصر در گروه نمود را نیز منتفی می‌سازد؛ زیرا گروه نمود در زبان فارسی در جایگاه بلافصل ماقبل گروه فعلی پوسته‌ای^۳ در نظر گرفته

1. modality
2. modals
3. vP

شده است (طالقانی، ۲۰۰۸: ۳):

- (۱۲) IP $[I$ سارا $]^{IP}$ نباید $[vP]$ MoodP در خانه بماند؟
 (۱۳) IP $[I$ سارا $]^{IP}$ باید $[vP]$ MoodP در خانه نماند؟
 (۱۴) IP $[I$ سارا $]^{IP}$ چرا نباید $[vP]$ MoodP در خانه بماند؟
 (۱۵) IP $[I$ سارا $]^{IP}$ باید $[vP]$ MoodP در خانه نماند؟

بنابراین، با استناد به شواهد پیش‌گفته می‌توان دریافت که عنصر پرسشی *آیا* در جایگاهی متفاوت نسبت به جایگاه نمود قرار دارد، جایگاهی که در سمت راست گروه فعلی پوسته‌ای واقع بوده و از سیطره گروه زمان نیز خارج است؛ بنابراین انتساب این عنصر پرسشی به گروه مورد بحث ادعایی بی‌اساس به نظر می‌رسد.

۳-۳- تبیین فرافکن پیشینه پیشنهادی

با مستثنی کردن گروه متمم‌نما از سمت بالا و گروه زمان و سایر گروه‌های تحت سیطره آن از سمت پایین به مثابه جایگاه نحوی بالقوه عنصر پرسشی *آیا* در ساخت سلسله‌مراتب دستوری جمله در زبان فارسی، این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به فرضیه پیشنهادی متمم‌نمای انشاقی به وسیله ریتزی^۱ (۲۰۰۱) در بازنمایی (۱۶)، کدام یک از جایگاه‌های نقشی باقی‌مانده در میان این دو فرافکن ممکن است جایگاه مناسبی را برای این عنصر فراهم نماید:

16) FORCE (TOP*) INT (TOP*) FOC (TOP*) FIN IP

از میان فرافکن‌های موجود در این دامنه، گروه تأکید^۲ را نیز باید مستثنی نمود، گروهی که جایگاه پرسش‌واژه‌های موضوعی حرکت‌کرده (کریمی، ۲۰۰۵؛ کریمی و طالقانی، ۲۰۰۷) و نیز عناصر مؤکد در فارسی است. از آنجا که پرسش‌واژه‌ها در زبان فارسی تحت تأثیر عوامل نقشی - کلامی به حاشیه سمت چپ جمله جابه‌جا می‌شوند؛ بنابراین به پیروی از کریمی (۲۰۰۵) و کریمی و طالقانی (۲۰۰۷)، این فرض را می‌پذیریم که عناصر پرسش‌واژه‌ای موضوعی همچون کی (= چه کسی)، کد/م و غیره در جایگاه مشخص‌گر گروه تأکید قرار می‌گیرند. اگر این فرض را در مورد عناصر پرسش‌واژه‌ای (و نیز سایر عناصر غیر پرسش‌واژه‌ای مؤکد) در زبان فارسی صادق بدانیم، در آن صورت ساخت‌هایی نظیر زیر تولید خواهد شد:

(۱۷) الف. آیا [^{FocP} کدام کشور حاضر است تن به این نبرد بدهد؟]

ب. ! [^{FocP} کدام کشور آیا حاضر است تن به این نبرد بدهد؟]

(۱۸) الف. لازم بود مشخص شود [^{CP} که آیا [^{FocP} چه کسی در این توطئه دست داشته است؟]]

ب. ! لازم بود مشخص شود [^{CP} که [^{FocP} چه کسی آیا در این توطئه دست داشته است؟]]

درحالی که در مثال‌های (۱۷ الف) و (۱۸ الف)، عنصر پرسشی *آیا* در جایگاهی بی‌نشان در جایگاه پیش از گروه تأکید قرار گرفته است، جملات متناظر آن‌ها در (۱۷ ب) و (۱۸ ب) که عنصر پرسشی *آیا* در دامنه گروه تأکید واقع شده، نشان‌دار محسوب می‌شوند. این امر بیان‌گر آن است که جایگاه عنصر پرسشی *آیا* در ساخت سلسله‌مراتبی جمله را باید بر بالای گروه تأکید در نظر گرفت. گروه محتمل دیگر، گروه مبتدا^۱ است که تعامل عنصر پرسشی *آیا* با آن نیز ممکن است ما را در درک جایگاه این عنصر یاری کند:

(۱۹) الف. آیا [^{TopP} گلدان را [^{IP} علی به مریم داد؟]]

ب. ! [^{TopP} گلدان را آیا [^{IP} علی به مریم داد؟]]

(۲۰) الف. در این فکر بود که آیا [^{TopP} چنین پیشنهادی را چگونه ارائه دهد؟]

ب. ! در این فکر بود که [^{TopP} چنین پیشنهادی را آیا چگونه ارائه دهد؟]

مثال‌های (۱۹ الف) و (۲۰ الف) جایگاه بی‌نشان و مثال‌های (۱۹ ب) و (۲۰ ب) جایگاه نشان‌دار عنصر پرسشی *آیا* را در مقایسه با عناصر مبتدا شده در بندهای اصلی و درونه‌ای می‌نمایاند. براساس این داده‌ها و با توجه به ترتیب خطی عناصر در ساخت نحوی جمله، به نظر می‌رسد که جایگاه ساختاری عنصر پرسشی مورد بحث را در حالت بی‌نشان، باید در یک فرافکن متفاوت بر فراز گروه مبتدا در نظر گرفت؛ بنابراین، با توجه به مفروضات پیش‌گفته مبنی بر مستثنی نمودن گروه متمم‌نما، گروه مبتدا، گروه تأکید و گروه زمان، لازم است فرافکن متفاوتی به عنصر پرسشی *آیا* تخصیص داده شود. تنها فرافکن موجود در حاشیه سمت چپ جمله که قادر است ملزومات *آیا* که عنصر پرسشی در جایگاه آغازین جملات پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای در زبان فارسی را فراهم نماید، گروه پرسشی^۲ است. در نوشتار پیش رو پیشنهاد می‌شود که عنصر پرسشی *آیا* که جایگاه بی‌نشان آن در آغاز جملات پرسشی در این زبان است، در جایگاه هسته گروه پرسشی ادغام می‌شود. با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی

فرایند ادغام به دو نوع ادغام بیرونی و ادغام درونی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا (چامسکی، ۲۰۰۱) و با توجه به جایگاه بی‌نشان عنصر پرسشی *آیا* در جایگاهی بین گروه منظوری و گروه مبتدا در حاشیه سمت چپ جمله، به نظر می‌رسد که ادغام این عنصر از نوع ادغام بیرونی است. در نظر گرفتن این فرایند به مثابه فرایند ادغام درونی و عدم تلقی این جایگاه به منزله جایگاه ثانویه برای عنصر پرسشی مورد مطالعه را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که این جایگاه، برخلاف سایر جایگاه‌هایی که عنصر پرسشی *آیا* قادر است در آن‌ها ظاهر شود، بی‌نشان است.

اگرچه جایگاه عنصر پرسش‌واژه‌ای غیر موضوعی *چرا* در زبان فارسی در مشخص‌گر گروه پرسشی قلمداد شده است (نادری و درزی، ۱۳۹۳)، با این حال با توجه به این نکته که این عنصر پس از تولید در جایگاه اولیه خود در بند درونه‌ای (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۳۹)، تحت تأثیر فرایند حرکت اجباری از آن جایگاه خارج می‌شود (کهنمویی‌پور، ۲۰۰۱)، در پژوهش حاضر به پیروی از کریمی و طالقانی (۲۰۰۷) این فرض پذیرفته می‌شود که برخلاف پرسش‌واژه‌های موضوعی که تحت تأثیر مشخصه تأکید، به جایگاه مشخص‌گر گروه تأکید جابه‌جا می‌شوند، در نظر گرفتن یک جایگاه برای *چرا* امکان‌ناپذیر است. درواقع، از آنجا که این عنصر از ویژگی‌های سوری^۱ برخوردار است، جایگاه ثانویه آن را باید با جایگاه ثانویه قیدهای جمله یکی دانست (کریمی و طالقانی، ۲۰۰۷).

پيامد انتساب عنصر پرسش‌واژه‌ای موضوعی *چرا* به جایگاهی متفاوت نسبت به مشخص‌گر فراقکن پرسشی این است که افزون بر اجتناب از تولید زنجیره نشان‌دار و غیر معمول *چرا/آیا* در ساخت زبان فارسی، فراقکن پرسشی مورد بحث که در فاصله بین گروه متمم‌نما و گروه مبتدا قرار دارد نیز تنها به عناصری اختصاص داده خواهد شد که معین نوع جمله پرسشی هستند. افزون بر این، زنجیره بی‌نشان *آیا/چرا* در مقایسه با زنجیره نشان‌دار *چرا/آیا* نیز به درستی مؤید این واقعیت است که پرسش‌واژه افزوده‌ای *چرا* در جایگاهی پایین‌تر از عنصر پرسشی *آیا* قرار دارد.

براساس این، با توجه به تصویری که از جایگاه عنصر پرسشی *آیا* در ساخت سلسله‌مراتبی جمله ارائه شد، به نظر می‌رسد که انتساب عنصر پرسشی *آیا* به گروه نمود ناممکن است؛ همچنین، اشغال هسته گروه متمم‌نما (= منظوری) در زبان فارسی به وسیله عنصر متمم‌نمای که از یک‌سو و رخداد قاعده‌مند زنجیره عنصر متمم‌نما + عنصر پرسشی که *آیا* در ساخت‌های پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای درونه‌ای در این زبان از سوی دیگر، بیان‌گر آن است که فراقکن بیشینه گروه پرسشی و نه

فراکن متمم‌نما، در حاشیه سمت چپ جمله را باید حائز ویژگی‌های لازم به‌منظور تعیین خوانش پرسشی جمله تلقی کرد.

این پدیده را می‌توان در چارچوب برنامه کمینه‌گرا این گونه تفسیر کرد که هسته گروه پرسشی حاوی یک مشخصه تعبیرناپذیر [پرسشی] است که باید در فرایند اشتقاق جمله، بازمینی و ارزش‌گذاری شود. در آن‌دسته از ساخت‌های پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای که عنصر پرسشی *آیا* در ابتدای جمله واقع است، این عنصر طی فرایند ادغام بیرونی در جایگاه هسته گروه پرسشی ضمیمه می‌شود تا ضمن برآورده‌ساختن ملزومات ترتیب خطی زبان فارسی، تعبیر پرسشی جمله را نیز فراهم سازد.

در ادامه، به بیان برخی شواهد فرازبانی پرداخته می‌شود که در آن‌ها، ضمن قائل شدن به دو جایگاه متفاوت برای عناصر متمم‌نمای خبری و پرسشی در حاشیه سمت چپ جمله در ساخت‌های پرسشی درونه‌ای، جایگاه عنصر (متمم‌نمای) پرسشی در هسته گروه پرسشی در نظر گرفته شده است.

۴- شواهد فرازبانی

اگرچه هسته گروه متمم‌نما به‌مثابه جایگاه پیش‌فرض برای تعیین خوانش پرسشی جمله تعیین شده است (ریتزی، ۱۹۹۷، ۲۰۰۱؛ چنگ، ۲۰۰۱؛ هاگستروم^۱، ۱۹۹۸). با این حال، همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، این تعمیم برای زبان‌هایی مانند فارسی که این جایگاه به‌وسیله عنصر متمم‌نمای که اشغال شده است یا به‌عبارت دیگر، دو عنصر متمم‌نما به‌طور هم‌زمان و به‌صورت آشکار در ساخت‌های پرسشی درونه‌ای آن‌ها تجلی می‌یابد، ناکارآمد می‌نماید. در چنین حالتی، عنصر پرسشی مورد بحث را باید به جایگاهی پایین‌تر از جایگاه هسته گروه متمم‌نما تخصیص داد.

ویلسون^۲ (۲۰۰۵: ۴۲۵) از میان گروه‌های نقشی موجود در حاشیه سمت چپ جمله که به‌وسیله ریتزی (۲۰۰۱) ارائه شده است، تنها دو گروه را دارای ویژگی‌های لازم به‌منظور تولید عنصر پرسشی تلقی می‌کند: گروه منظوری و گروه پرسشی. وی به‌دلیل اشغال جایگاه هسته گروه منظوری با عنصری دیگر و همچنین به‌منظور عدم نقض محدودیت وجود عنصر دوگانه در هسته گروه متمم‌نما^۳ (چامسکی و لزنیک، ۱۹۷۷)، جایگاه تولید عنصر پرسشی *ke* در زبان مارشالی^۴ را به هسته گروه پرسشی تخصیص می‌دهد. این عنصر که در ساخت‌های پرسشی آری - نه در این زبان استفاده می‌شود، از این امکان

1. P. Hagstrom

2. H. Willson

3. Doubly-Filled COMP filter

4. Marshallese

برخوردار است که کمابیش در بیشتر جایگاه‌های جمله مانند قبل از قیدهای جمله، جایگاه بلافصل پس از فعل، جایگاه بلافصل پیش از مفعول و نیز در پایان جمله ظاهر شود:

21) Herman e-n **(ke)** bajjik **(ke)** kōmmon **(ke)** pade eo **(ke)** n#an ir **(ke)**?

H-3S-should Q just Q make Q party DET.S Q for 3PL Q

‘آیا هرمان باید برای آن‌ها مهمانی بگیرد؟’

(ویلسون، ۲۰۰۵: ۴۲۱)

بنابراین، مثال پیش‌گفته، ضمن اینکه شاهدی را در زمینه حضور عنصر پرسشی در جایگاه هسته فراقن بیشینه پرسشی فراهم می‌کند، تشابه رفتار توزیعی آزادانه عنصر پرسشی *ke* با عنصر پرسشی *آیا* در زبان فارسی را نیز نمایان می‌سازد.

افزون بر این رخداد آشکار و هم‌زمان عنصر متمم‌نما و عنصر پرسشی در هسته گروه منظوری و هسته گروه پرسشی به‌مثابه دو فراقن بیشینه نقشی متفاوت در ساخت‌های پرسشی درونه‌ای نیز می‌تواند شاهدی برای وجود دو گروه متمم‌نمای جداگانه در جملات خبری و پرسشی باشد؛ برای مثال، زنجیره *que si* که *آیا* در جملات پرسشی آری – نه درونه‌ای در زبان اسپانیایی نشان می‌دهد که این دو عنصر متضمن در نظر گرفتن دو جایگاه منظوری متفاوت در حاشیه سمت چپ جمله در این زبان هستند (ریتزی، ۲۰۰۱):

22) Maria decfa/preguntaba **que si** no debie'ramos dejarlas en paz.

Mary was saying/was asking that if not should(l-p) leave them in peace

‘ماریا می‌خواست بداند که آیا نباید آنها را آزاد بگذاریم.’

(پلان، ۱۹۸۲: ۳۰۰)

23) Me preguntaron **(que)** si tus amigos ya te visitaron en Granada.

They asked me whether your friends had already visited you in Granada.

‘آنها می‌خواستند بدانند که آیا دوستان تو قبلاً تو را در کانادا ملاقات کرده‌اند.’

(سانر، ۱۹۹۴: ۳۴۹)

همچنین، در زبان ایتالیایی نیز پیشنهاد شده است که عنصر متمم‌نمای *se* در آغاز جملات پرسشی آری – نه درونه‌ای در جایگاهی قرار می‌گیرد که پایین‌تر از جایگاه مربوط به عنصر متمم‌نمای *che* در جملات خبری است. این تفاوت جایگاه، به دلیل تفاوت در رفتار توزیعی این دو عنصر متمم‌نما حاصل می‌شود، زیرا در حالی که قرار گرفتن عناصر مبتدا شده در جایگاه پیش و پس از *se* مجاز تلقی می‌شود،

che تنها قادر است پیش از عناصر مبتدأ شده قرار گیرد؛ به همین منظور، جایگاه عنصر *che* در هسته گروه منظوری و جایگاه عنصر *se* در هسته گروه پرسشی قلمداد شده است (ریتری، ۲۰۰۱):

24) a. Credo che a Gianni, avrebbero dovuto dirgli la verità
'I believe that to Gianni, they should have said the truth to him'
'معتقدم که باید حقیقت را به جیانی می گفتند.'

b. * Credo, a Gianni, che avrebbero dovuto dirgli la verità
'I believe, to Gianni, that they should have said the truth to him'
'معتقدم که باید حقیقت را به جیانی می گفتند.'

25) a. Non so se, a Gianni, avrebbero potuto dirgli la verità
'I don't know if to Gianni, they could have said the truth'
'نمی دانم که آیا می توانستند حقیقت را به جیانی بگویند.'

b. Non so, a Gianni, se avrebbero potuto dirgli la verità
'I don't know, to Gianni, if they could have said the truth'
'نمی دانم که آیا می توانستند حقیقت را به جیانی بگویند.'

نمونه‌های دیگر از کاربرد هم‌زمان عنصر متم‌نمای خبری با پرسشی از نوع پرسش‌واژه‌ای در زبان هلندی (کوپمان^۱، ۱۹۹۶) و سینه‌الی^۲ (کی‌شی موتو^۳، ۲۰۰۵) قابل مشاهده است:

26) Ik vraag me af wie of dat er morgen komt.
I wonder who if that there tomorrow comes
'نمی‌دانم فردا چه کسی می‌آید.'

(کوپمان، ۱۹۹۶: ۱۶)

27) Ranjit [Chitra monəwa kieuwa də-næddə kiyəla] də danne?
Ranjit Chitra what read whether that Q know-E
'آیا رانژیت می‌داند که چیرتا چه چیزی می‌خواند؟'

(کی‌شی موتو، ۲۰۰۵: ۳۰)

افزون بر این، در زمینه ادغام بیرونی عنصر پرسشی در حاشیه سمت چپ جمله نیز شواهدی در دست است؛ برای مثال، سور^۴ (۲۰۰۷) با بررسی عناصر پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای، پیشنهاد کرده است که در زبان‌های مختلف، عنصر پرسشی‌ای که حاوی مشخصه ارزش‌گذاری نشده [پرسشی] است، به‌صورت آشکار یا غیر آشکار در جایگاه هسته گروه تأکید به روش بیرونی ادغام می‌شود. این

هسته همچنین از یک مشخصه [پرسش‌واژه] [-Wh]) نیز برخوردار است. هدف از قائل شدن به یک عنصر پرسشی در جایگاه هسته گروه تأکید (یا گروه منظوری) این است که این عنصر باید بر عنصر پرسش‌واژه‌ای (پیش از آنکه دست‌خوش فرایند حرکت شود) تسلط سازه‌ای داشته باشد. در این رویکرد، در زبان‌هایی که دارای عنصر پرسشی در جایگاه پایانی جمله هستند، فرض شده است که پس از ادغام بیرونی عنصر پرسشی در جایگاه گروه تأکید، فرافکن بیشینه تأکید نیز تحت تأثیر مشخصه تأکید، به مشخص‌گر گروه تأکید جابه‌جا می‌شود؛ بنابراین، شواهد فرازبانی پیش‌گفته و شواهدی دیگر در این زمینه، بر لزوم در نظر گرفتن دو جایگاه متفاوت برای عناصر متمم‌نمای خبری و عناصر پرسشی در حاشیه سمت چپ جمله در ساخت‌های پرسشی (درونه‌ای) دلالت می‌کنند.

در چارچوب فرضیه متمم‌نمای انشقاقی که به‌وسیله ریتزی (۲۰۰۱) پیشنهاد شده است، این دو گروه به ترتیب گروه منظوری و گروه پرسشی هستند. بدین ترتیب، در زبان‌هایی که عناصر متمم‌نمای خبری و عناصر پرسشی در آن‌ها، خواه به صورت هم‌زمان (مانند فارسی) خواه به صورت غیر هم‌زمان (ایتالیایی)، در جمله تظاهر می‌یابد، هریک از این عناصر به دو فرافکن جداگانه تخصیص داده می‌شود؛ همچنین، به پیروی از ریتزی (۲۰۰۱) می‌پذیریم که در زبان‌هایی که فاقد هریک از این عناصر به صورت آشکار در ساخت جمله هستند، یک عنصر متناظر تهی در هسته هریک از گروه‌های مربوطه ایفای نقش می‌کند. نکته قابل توجه آن است که اگرچه در شواهد و داده‌های زبانی پیش‌گفته به‌طور عمده ساخت‌های پرسشی درونه‌ای بررسی شده است، با این حال در پژوهش حاضر با بسط یافته‌های حاصله به ساخت‌های پرسشی اصلی، تعمیمی کلی‌تر در زمینه جایگاه عنصر پرسشی *آیا* در جملات پرسشی درونه‌ای و اصلی در ساخت‌های پرسشی آری - نه و پرسش‌واژه‌ای در زبان فارسی ارائه می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر ابتدا با استناد به حضور آشکار یا غیر آشکار عنصر متمم‌نمای که در جایگاه هسته گروه متمم‌نما در بندهای درونه‌ای جملات پرسشی غیر مستقیم به ردّ فرضیه‌ای پرداخته شد که هسته گروه متمم‌نما را پذیرای عنصر پرسشی *آیا* تلقی می‌نماید (لطفی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳)؛ سپس به ردّ فرضیه‌ای پرداخته شد که فرافکن بیشینه مرتبط با عنصر پرسشی *آیا* در ساخت سلسه‌مراتبی جمله را گروه نمود در نظر گرفته است (رقیب‌دوست، ۱۹۹۳). براساس این، هسته فرافکن بیشینه گروه پرسشی به‌مثابه جایگاه عنصر پرسشی *آیا* پیشنهاد شد. درواقع، این فرض مطرح شد که عنصر پرسشی *آیا* با فرایند ادغام

بیرونی، در جایگاه هسته گروه پرسشی قرار می‌گیرد تا ضمن بازبینی مشخصه ارزش‌گذاری نشده [پرسشی] موجود بر روی این هسته و همچنین برآورده ساختن ملزومات ترتیب خطی زبان فارسی، خوانش پرسشی جمله را نیز فراهم نماید.

منابع

انوشه، مزدک (۱۳۸۹). رویکردی مشخصه‌بنیاد به فرایندهای مبتداسازی و تأکید در زبان فارسی. پژوهش‌های زبانی، ۱ (۱)، ۱-۲۸.

نادری، محبوبه و علی درزی (۱۳۹۳). جایگاه ساختاری «چرا» در زبان فارسی. پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۶ (۲)، ۸۹-۱۰۵.

References

- Bhatt, R. & J. Yoon (1991). On the Composition of COMP and Parameters of V2. *Proceedings of the West Coast Conference on Formal Linguistics*, 10, 41-52.
- Cheng, L. (1991). *On the Typology of Wh-Questions*. Doctoral Dissertation. Massachusetts Institute of Technology.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- & H. Lasnik (1977). Filters and Control. *Linguistic Inquiry*, 8 (3), 425-504.
- (2001). Beyond Explanatory Adequacy. *MIT Occasional Papers in Linguistics*, 20 (1-28). Cambridge: MIT Press.
- Citko, B. (2014). *Phase Theory: An Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Darzi, A. (2008). On the vP Analysis of Persian Finite Control Constructions. *Linguistic Inquiry*, 39 (1), 103-116.
- & S. Kwak (2015). Syntax and Semantics of Subjunctive Clauses in Persian. *Lingua*, 153, 1-13.
- del Mar Vanrell, M., F. Ballone, C. Schirru, & P. Prieto (2015). Sardinian Intonational Phonology: Logudorese and Campidanese Varieties. In: S. Frota & P. Prieto (Eds.), *Intonation in Romance* (pp. 317-349). Oxford: Oxford University Press.
- Ghomeshi, J. (2013). The Syntax of Pragmaticalization. *Proceedings of the 2013 Annual Conference of the Canadian Linguistic Association*. Available at: <http://homes.chass.utoronto.ca/~cla-acl/actes2013/Ghomeshi-2013.pdf> (Accessed January 10, 2016).
- Hagstrom, P. (1998). *Decomposing Questions*. Doctoral Dissertation. Massachusetts Institute of Technology, Cambridge.
- Hornstein, N. (2009). *A Theory of Syntax: Minimal Operations and Universal Grammar*. Cambridge/New York: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- & A. Taleghani (2007). Wh-movement, Interpretation, and Optionality in Persian. In: S. Karimi, V. Samiiian, & W. Wilkins (Eds.), *Clausal and Phrasal Architecture: Syntactic Derivation and Interpretation* (pp. 167-187). Amsterdam:

- John Benjamins Publishing.
- (2008). Raising and Control in Persian. In: S. Karimi, V. Samiian, & D. Stilo (Eds.), *Aspects of Iranian Linguistics*, (pp. 117-208). Newcastle: Cambridge Scholars Publishing.
- Kahnemuyipour, A. (2001). On Wh-Questions in Persian. *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (1-2), 41-61.
- Kishimoto, H. (2005). Wh-in-situ and Movement in Sinhala Questions. *Natural Language and Linguistic Theory*, 23, 1-51.
- Koopman, H. (1996). The Doubly Filled Comp Filter, the Principle of Projection Activation and Historical Change. In: F. Dupuis & M. Duchaine (Eds.), *Proceedings of DIGS IV*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lasnik, H. (2002). The Minimalist Program in Syntax. *Trends in Cognitive Sciences*, 6, 432-437.
- Lazard, G. (1992). *A Grammar of Contemporary Persian* (English translation). Costa Meca, CA: Mazda Publishers.
- Lotfi, A. R. (2000). Semantico-phonetic Form: A Unitarianist Grammar, Ms. *The 5th Linguistics conference*. Available at: <http://www.cogprints.org/1669/2/Semant.DOC> (Accessed January 2, 2016).
- (2003). Persian Wh-Riddles. In: C. Boeckx & K. K. Grohmann (Eds.), *Multiple Wh-Fronting* (pp. 161-186). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing.
- Mahootian, S. (1997). *Persian Descriptive Grammars*. London/New York: Routledge.
- Plann, S. (1982). Indirect Questions in Spanish. *Linguistic Inquiry*, 13, 297-312.
- Pollock, J. Y. (1989). Verb Movement, Universal Grammar and the Structure of IP. *Linguistic Inquiry*, 20 (3), 365-424.
- Raghibdoust, S. (1993). *Interrogative Constructions in Persian*. M.A Thesis. Canada: University of Ottawa.
- Rizzi, L. (1997). The Fine Structure of the Left Periphery. In: L. Haegeman (Ed.), *Elements of Grammar* (pp. 281-337). Dordrecht: Kluwer.
- (2001). On the Position 'Int(errogative) in the Left Periphery of the Clause. In: G. Cinque & G. Salvi (Eds.), *Current Studies in Italian Syntax* (pp. 287-296). Amsterdam: North-Holland.
- Seuren, P. A. M. (2004). *Chomsky's Minimalism*. New York: Oxford University Press.
- Soare, G. (2007). A Cross-Linguistic Typology of Question Formation and the Antisymmetry Hypothesis. *GG@G (Generative Grammar in Geneva)*, 5, 107-131.
- Suner, M. (1994). V-Movement and the Licensing of Argumental Wh-Phrases in Spanish. *Natural Language and Linguistic Theory*, 12, 335-372.
- Taleghani, A. (2008). *The Interaction of Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing.
- Willson, H. (2005). Marshallese Yes/No Questions and Remnant Movement. In: J. Heinz & D. Ntelitheos (Eds.), *UCLA Working Papers in Linguistics* 12, (pp. 421-435). Los Angeles, CA: Department of Linguistics, UCLA.



Res. article

Persuasion and Lawyer's Biases in Criminal Cases: Critical-Forensic Discourse Analysis Approach

Jila Mehrabani¹, Masoud Dehghan^{2✉}, Kourosh Saberi³, Ebrahim Badakhshan⁴

1- Ph.D. Student of Linguistics, English Teaching Department, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University Kermanshah Branch, Kermanshah, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Linguistics, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. 3- Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. 4- Associate Professor of Linguistics, Department of English Language and Linguistics, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

Received: 2020/03/05

Accepted: 2020/20/06

Abstract

Persuasion is one of the salient issues in the field of critical-forensic discourse analysis. The present study aims to investigate the biases of lawyers in applying persuasive approaches of judges based on Laclau and Mouffe's theory (1985, 2001, 2002). The methodology of this mixed research (qualitative & quantitative) is descriptive-analytic in which the data were collected via referring to courts and lawyers' offices, as well as studying hundreds of cases, and also observing dozens of interrogations during 1397 and 1398. Then, the authors analyzed 20 utterances of conversations of participants in discourse based on Laclau and Mouffe's theory. Moreover, it was found that the most persuasive approach of lawyers includes positive and negative biases comprising foregrounding and backgrounding respectively. These two notions appear in the field of discourse disputes in different ways. The results showed that backgrounding and foregrounding have their own strengths and weaknesses. Also, the findings indicated that the notions of foregrounding and backgrounding are ways of maintaining and sustaining the power and hegemony of a discourse.

Keywords: lawyer's biases, judge persuasion, critical discourse analysis, Laclau and Mouffe, forensic discourse analysis.

Citation: Mehrabani, J., Dehghan, M., Saberi, K., Badakhshan, E. (2021). Persuasion and Lawyer's Biases in Criminal Cases: Critical-Forensic Discourse Analysis Approach. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 97-115. (In Persian)





اقناع و سوگیری‌های وکلا در پرونده‌های کیفری: رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی - حقوقی

ژیلا مهربانی^۱، مسعود دهقان^۲، کورش صابری^۳، ابراهیم بدخشان^۴

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، گروه آموزش زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. ۲- استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، کردستان، ایران. ۳- استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. ۴- دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، کردستان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۴

پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۳۱

چکیده

اقناع ازجمله مباحث چشم‌گیر در حوزه تحلیل گفتمان و به‌ویژه تحلیل گفتمان انتقادی - حقوقی است؛ از این رو، پژوهش حاضر با هدف بررسی و تحلیل سوگیری‌های وکلا در به‌کارگیری روش‌های اقناع قضات بر بنیاد نظریه لاکلا و موف (۱۹۸۵، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) انجام شده است. روش نوشتار پیش‌رو آمیخته (کیفی و کمی) به‌صورت توصیفی - تحلیلی بوده و نگارندگان برای گردآوری داده‌ها با مراجعه به دادرها، دادگاه‌های شهر تهران و دفاتر وکلا با مطالعه صدها پرونده و مشاهده ده‌ها بازجویی در سال‌های (۱۳۹۷) و (۱۳۹۸) توانسته‌اند به روش فیش‌برداری، متن بیست پاره گفتمان از مکالمات مشارکان گفتمان را بررسی کنند، پیکره گفته‌شده تجزیه و تحلیل و آشکار شد که بیشترین روش اقناع‌سازی وکلا، سوگیری مثبت همچون برجسته‌سازی و سوگیری منفی همچون حاشیه‌رانی است. این دو مفهوم، به‌صورت‌های گوناگون در عرصه مناظرات گفتمانی پدیدار می‌شوند. در پایان، نتایج نشان داد که حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی هر کدام، نقاط قوت و ضعف خود را دارند؛ همچنین، یافته‌ها بیان‌گر آن است که مفاهیم برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌هایی برای حفظ و استمرار قدرت و هژمونی گفتمان به‌شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: سوگیری‌های وکلا، اقناع قضات، تحلیل گفتمان انتقادی، لاکلا و موف، تحلیل گفتمان حقوقی.

استناد: مهربانی، ژیلّا؛ دهقان، مسعود؛ صابری، کورش؛ بدخشان، ابراهیم (۱۳۹۹). اقناع و سوگیری‌های وکلا در پرونده‌های کیفری: رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی - حقوقی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸ (۳۰)، ۹۷-۱۱۵.

۱- مقدمه

زبان‌شناسی حقوقی^۱ نگرشی کاربردی است که به‌مثابه یکی از رویکردهای نوین و بینارشته‌ای در علم زبان‌شناسی به دو حوزه علمی زبان‌شناسی و حقوق اشاره دارد و در چند دهه اخیر به‌ویژه از سال (۱۹۹۷) در محافل زبان‌شناسی و حقوقی آمریکا و اروپا پدید آمده، و از آن زمان از زبان‌شناسان در ارائه اسناد و شهادت در دادگاه‌ها به‌منظور کشف حقایق و قضاوت دقیق‌تر بهره می‌جویند (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۱)؛ همچنین، در راستای کشف حقیقت در دعاوی حقوقی یا اثبات وقوع یا عدم وقوع جرم در دعاوی کیفری در محاکم می‌تواند بسیار کارآمد باشد. به‌باور گروت^۲ (۲۰۰۳: ۵۳) «زبان‌شناسی حقوقی علمی است که ناظر بر عملکرد کلیه شاخه‌های زبان‌شناسی از قبیل آواشناسی در تشخیص هویت، واژه‌شناسی، معنی‌شناسی، تحلیل گفتمان در اهداف مرتبط با قانون در محاکم قضایی است». حوزه عملکرد پژوهش‌های زبان‌شناسی حقوقی (قانونی) از یک سو، دانش زبان‌شناختی و ازسوی دیگر، نیازهای مجامع قانونی و حقوقی، همچون دادگاه‌ها است.

پژوهش حاضر با هدف بررسی شیوه‌ها و روش‌های به‌کارگیری اقناع در فضای دادگاه و فرایندهای حقوقی از روش تحلیل گفتمان انتقادی و حقوقی بهره می‌جوید؛ از این رو، در نوشتار پیش رو کاربرد دانش و راهبردهای کاربردشناسی زبان در گفتمان حقوقی به‌منظور مطالعه انواع شیوه‌های اقناع به‌وسیله وکلا در دادگاه‌های کیفری ایران برای متقاعدکردن قضات بررسی خواهد شد؛ همچنین، نگارندگان درصدد هستند تا نشان دهند که وکلا در به‌کارگیری روش‌های اقناع از چه نوع سوگیری‌هایی براساس رویکرد تحلیل گفتمان لاکلا و موف^۳ استفاده می‌کنند؛ از این رو، بررسی متون مختلف حقوقی از منظر زبان‌شناسی حقوقی به ما کمک می‌کند تا هدف اساسی نظام قضایی را به‌خوبی دریابیم؛ همچنین، افکار، باورها و قضاوت‌های افراد به‌وسیله احساسات، رفتارها و سوگیری‌های مختلف و برداشت‌های اولیه آن‌ها از شرکت‌کنندگان اصلی (شامل وکلای مدافع، متهمان و قضات) و نیز مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی-فرهنگی شکل می‌گیرند. جستار حاضر بر آن است تا خواننده این اثر را به‌سمت کشف و آشکارسازی موضوعات زبانی و لایه‌های معنایی پنهانی که در گفتمان وکلا برای اقناع‌سازی رأی قضات تأثیرگذار و دخیل هستند، سوق دهد.

یافته‌های زبان‌شناسی در مسائل قضایی در دهه‌های اخیر حکایت از پیدایش رویکردی نوین و

1. forensic linguistics

2. R. G. Groot

3. E. Laclau & C. Mouffe

علمی دارد، به گونه‌ای که ارتباط بین دو حوزه زبان‌شناسی و حقوق، جدی‌تر از گذشته مطرح می‌شود. دهقان و حیدری (۱۳۹۷) ویژگی‌های گفتاری پیام ویدیویی ضبط‌شده پیش از عملیات تروریستی (۱۳۹۶) مجلس تهران را براساس رویکرد زبان‌شناسی حقوقی بررسی کرده و نشان دادند که زبان‌شناسی حقوقی در کشف و تشخیص هویت عاملان این حادثه تروریستی موفق عمل کرده است؛ همچنین، نتایج بررسی نشان داده است که گوینده این پیام ضبط‌شده با استفاده از الگوهای زبانی گونه‌های مختلف زبان کردی برای اغفال مخاطبین خود استفاده کرده است.

سلطانی (۱۳۸۷) با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان سیاسی لاکلا و موف (۱۹۸۵) و نیز الگوهای تحلیل گفتمان انتقادی^۱ فرکلاف^۲ (۱۹۸۹) و همچنین نظام گذرایی^۳ هیلیدی^۴ (۱۹۸۵) نشان داده است که قدرت پنهان در گفتمان‌های سیاسی به واسطه سازوکارهای دوگانه برجسته‌سازی^۵ و حاشیه‌رانی^۶، به طور کلی در اجتماع و به طور خاص در مطبوعات چگونه بازنمایی می‌یابد. باغینی‌پور (۱۳۸۳) مفهوم اقناع را به عنوان پدیده‌ای معرفی کرده است که به کمک آن می‌توان ذهن فرد ترغیب‌شونده را تحت تأثیر قرار داد. وی همچنین، بیان کرده است که ساختارهای گوناگون سخن بر شکل‌گیری و تغییر مدل‌های ذهنی و نمودهای اجتماعی اثرگذار هستند.

کیا و سعیدی (۱۳۸۳) به موضوع اقناع پرداخته و بیان کرده‌اند که اقناع یا ترغیب، به مثابه فعال‌کننده دوسویه‌ای است و قصد دارد به نیازهای ترغیب‌شونده پاسخ دهد و دراصل در ترغیب نوعی ارتباط دوسویه وجود دارد. صحفی و صحراگرد (۱۳۹۲) نقش جملات پرسشی در اقناع مشتری در فروشگاه‌های شهر شیراز را بررسی و اقناع را در بافت تجارت و فروش کالا واکاوی کرده‌اند. به‌باور آن‌ها از آنجا که پرسش به مثابه عامل مهمی در تعاملات تجاری به‌شمار می‌رود، بررسی نقش پرسش در تعاملات اقناعی تجاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ارمغانی (۱۳۹۳) با هدف بررسی فنون اقناع و میزان توزیع آن‌ها در بیلبردهای فارسی و انگلیسی، پنجاه نمونه بیلبرد فارسی شهر تهران و پنجاه بیلبرد انگلیسی شهر لندن را از سه منظر فنون اقناع، ابزارهای زبانی و ارزش‌های فرهنگی بررسی کرده است. نتایج نشان داد که با وجود مواردی مشابه، تفاوت بارزی در نوع و میزان توزیع فنون اقناع در هر دو زبان یافت شد.

1. critical discourse analysis
2. N. Fairclough
3. transitivity system
4. M. A. K. Halliday
5. foregrounding
6. backgrounding

آسیایی (۱۳۹۳) فرایند اقناع در سخنرانی‌ها و مناظره‌های کاندیداهای یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران (نگاه موردی به دکتر حسن روحانی) را بررسی و بیان کرده است از آنجا که زبان به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی نقش به‌سزایی در زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد و نشان‌گر ایدئولوژی و نگرش افراد به مسائل مختلف است، بنابراین سعی شده است تا با استفاده از تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی، لایه‌های زیرین گفتمان سیاسی رئیس‌جمهور منتخب یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بررسی و واکاوی شود. وی، همچنین، روش‌های اقناعی مورد استفاده روحانی را در متن‌ها و مناظره‌های تلویزیونی ایشان که منجر به پیروزی وی در یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری شد، تحلیل و واکاوی کرده است.

چلز^۱ و اسپونزا^۲ (۲۰۰۱) فرایندهای به‌کاررفته در بیان و انتقال اطلاعات و مفاهیم سیاسی در ایتالیا را پس از جنگ جهانی دوم بررسی کرده‌اند. الکساندر^۳ و دیگران (۲۰۰۲) بیان نموده‌اند که برخی احساس می‌کنند، اقناع و ترغیب واژه‌ای منفی است و حکایت از دخالتی غیرمنصفانه در افراد دارد؛ اما این بررسی نشان داده است که این واژه مثبت بوده و نمی‌توان تنها از آن معنای منفی برداشت کرد. به‌باور آن‌ها اقناع، متقاعدکردن افراد است تا به‌گونه‌ای متفاوت و عمیق در مفاهیم، اشیاء و نیز جهان پیرامون خود بنگرند. آن‌ها، همچنین، باور دارند زمانی که ما دیگران را قانع می‌کنیم، درواقع به‌دنبال تغییر در رفتار، ادراک و قضاوت هستیم.

بنوا^۴ و بنوا (۲۰۰۸) به این موضوع پرداخته‌اند که اقناع نه تنها در همه امور وجود دارد، بلکه از اقناع در جهت ترغیب برای کمک به دیگران و برآورده شدن نیازها، خواسته‌ها و تمایلات درونی انسان‌ها استفاده می‌شود.

ماهیت روش‌شناسی انجام این پژوهش کیفی - کمی از نوع توصیفی-تحلیلی و نیز مقایسه مؤلفه‌های گفتمانی موردنظر لاکلا و موف بوده و برای انجام آن، بیست پاره‌گفتمان به روش فیش‌برداری از صد پرونده کیفری بررسی شده در دادگاه‌ها و دادرهای شهر تهران در سال‌های (۱۳۹۷) و (۱۳۹۸) انتخاب و آن‌ها را در قالب رویکرد لاکلا و موف (۱۹۸۱، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) تحلیل و بررسی کرده است تا آشکار شود که کدام یک از مؤلفه‌های گفتمانی مورد نظر لاکلا و موف برای اقناع‌سازی قضات اهمیت

-
1. L. Cheles
 2. L. Sponza
 3. P. A. Alexander
 4. W. L. Beneva

بیشتری دارند.

پژوهش حاضر شامل پنج بخش است. در بخش نخست، مقدمه پژوهش بیان شده است. در بخش دوم موضوع و مفهوم اقتناع بررسی می‌شود. در بخش سوم به معرفی نظریه گفتمانی لاکلا و موف اشاره خواهد شد. در بخش چهارم نمونه‌هایی از سوگیری‌های وکلا و اقتناع قضات بررسی می‌شود و در بخش آخر، نتایج و یافته‌های جستار پیش‌رو بیان خواهد شد.

۲- اقتناع

به باور متولی (۱۳۸۴: ۷۳) اقتناع عبارت است از «تلاش صادقانه برای مجاب ساختن مخاطبین به پذیرش موضوع و خواسته‌ای، به وسیله ارائه مناسب اطلاعات مربوط». تمام افراد جامعه در ارتباط خود با دیگران از این ابزار استفاده می‌کنند؛ اما گاهی فرد مجبور به دفاع از خود در محاکم قضایی است؛ برای مثال، فردی که متهم به قتل غیر عمد است، از تمامی ابزارهای زبانی و غیر زبانی استفاده می‌کند تا مخاطب (قاضی یا بازپرس) را به پذیرش ادعاهای خود مجاب سازد. بدیهی است که اقتناع مخاطب در چنین شرایطی به مدارک مستند و مستدل نیاز دارد، اما کاربرد اقتناع به‌ویژه در دفاعیات متهمان پرونده‌های کیفری بسیار شایع است؛ زیرا اقتناع مخاطب می‌تواند زندگی دوباره‌ای به فرد ببخشد. یکی از قدیمی‌ترین مدل‌های متقاعدسازی و تغییر نگرش، مدل اقتناع هاولند^۱ و دیگران (۱۹۵۳) است. در این مدل، متقاعدسازی طی شش مرحله اساسی صورت می‌پذیرد که عبارت‌اند از:

۱. «در معرض پیام قرار گرفتن: چنانچه مخاطب پیامی را نشنود یا نبیند، آن پیام هیچ تأثیری بر وی نخواهد گذاشت؛ بنابراین، می‌توان شرط نخست و اساسی متقاعدسازی را در معرض پیام قرار گرفتن در نظر گرفت.

۲. توجه به پیام: بنابراین، مخاطب در مرحله دوم فرایند متقاعدسازی به محتوای پیام توجه می‌کند.

۳. درک پیام: چنانچه مخاطب درک درستی از پیام مورد نظر نداشته باشد، نمی‌تواند تحت تأثیر آن قرار گیرد.

۴. پذیرش نتیجه‌گیری مربوط به پیام: در تحقق فرایند اقتناع و متقاعدسازی، لازم است مخاطب، نتیجه مربوط به پیام را قبول کند.

۵. یادآوری نگرش جدید: در صورت فراموشی نگرش جدید، در آینده نیز نمی‌تواند تأثیری بر

وی داشته باشد.

۶. تبدیل نگرش به رفتار: چنانچه روند تأثیرگذاری بر مخاطب مثبت و نتیجه‌بخش باشد، در

آینده نیز نگرش جدید می‌تواند رفتار را به سمت وسوی مورد نظر هدایت کند.» (الیاسی، ۱۳۸۸:

۳-۲؛ برگرفته از هاوند، ۱۹۵۳)

از این رو، اقناع به مفهوم قانع و راضی کردن افراد برای گرایش به موضوعی خاص به مثابه روشی برای تأثیرگذاری و جهت‌دهی ذهنی است. اقناع بهترین نوع تبلیغ است که به‌طور عمده با روش ارتباطات چهره به چهره انجام می‌شود. اقناع فرایندی ارتباطی است که هدف آن نفوذ به گیرنده پیام است، به این معنا که پیام ترغیبی، نظر یا رفتاری را به شکلی داوطلبانه به گیرنده ارائه می‌دهد و انتظار می‌رود که این پیام در مخاطب یا گیرنده مؤثر واقع شود. تعریف دیگری که برای اقناع ذکر شده، این است که اقناع فرایندی است که از خلال آن می‌کوشیم تا نگرش دیگران را تغییر دهیم و به تعبیر ساده‌تر، به مفهوم کوشش برای تغییر نگرش است (کیا و سعیدی، ۱۳۸۳: ۵۲).

به‌طورکلی، اقناع هدف اساسی و غائی همه انواع رفتارهای ارتباطی است. ارتباط موفق و مؤثر آن‌گونه ارتباطی است که نتیجه دلخواه یعنی اقناع را به دنبال داشته باشد و در این صورت می‌توان به آن ارتباط متعالی نیز گفت (متولی، ۱۳۸۴: ۷۴)؛ همچنین، به باور متولی (۱۳۸۴: ۱۴۷) من پیامی ارسال می‌کنم و مخاطبین با دریافت این پیام می‌توانند سه نوع واکنش داشته باشند: رد و نفی، بی‌تفاوتی و خنثی‌بودن، پذیرش و رضایت‌مندی.

۲-۱- فنون اقناع

توسل به شوخی یا مسائل جنسی و تکرار گسترده یک پیام بازرگانی از رایج‌ترین فنون اقناع به‌شمار می‌آیند. استفاده از شوخی، فن رایجی در ارتباط است. نظریه درگیری پایین^۱ و نظریه تغییر توجه^۲ دو نظریه‌ای هستند که به رابطه شوخی با اقناع پرداخته‌اند. نظریه درگیری پایین بیان‌گر این است که شوخی نوعی تقویت به‌وجود می‌آورد و بنابراین به تغییر نگرش بیشتر منتهی می‌شود. رویکرد تغییر توجه نیز پیش‌بینی می‌کند که شوخی حواس را منحرف می‌سازد و این انحراف می‌تواند با جلوگیری از استدلال مخالف، به تغییر نگرش بیشتری ختم شود. استفاده از جاذبه‌های جنسی فن رایج در تبلیغات است. در بسیاری از آگهی‌های بازرگانی از مدل‌های جذاب جنسی استفاده می‌کنند. یک فن رایج دیگر تکرار

1. low involvement theory

2. distraction theory

گسترده یک پیام بازرگانی است که به دلایل متعدد اقناع‌کننده است. (سورین و تانکارد^۱، ۱۳۸۱: ۲۷۳-۲۷۸)

شرف‌الدین برخی از شیوه‌ها و فنون رایج اقناع را این گونه برشمرده است:

۱. تبلیغ: تبلیغات یکی از فنون مورد استفاده برای اقناع است. هدف فعالیت‌های تبلیغی، افزون بر اطلاع‌رسانی، ایجاد انگیزش نیز هست؛ یعنی فعالیت تبلیغی، فردی را به کاری در جهت مقصود مبلّغ برمی‌انگیزد. تبلیغ برپایه نیاز بنا شده و جدی‌ترین قلمرو فعالیت‌های تبلیغی، نیاز مخاطبین است.

۲. تلقین: تلقین که نوعی متقاعدسازی ناهوشیارانه و ناآگاهانه است، از شیوه‌های رایج اقناع محسوب می‌شود. تلقین نوعی فرایند ارتباطی است که موجب پذیرش مسئله مورد نظر اقناع‌گر می‌شود، اما این پذیرش مبتنی بر دلایل منطقی نبوده و به صورت، غیرحساب‌گرانه و ناآگاهانه محقق می‌شود. برخی شگردهای تلقین عبارت‌اند از: القاء تدریجی یک اندیشه، طرح سؤال، تکرار، بزرگ‌نمایی و مبالغه یا کوچک‌نمایی، ایجاد ترس، تحریک عاطفه و توسّل به اکثریت بودن.

۳. تقلید: در تقلید اقناع‌گران در پیام‌های اقناعی خود مخاطبین را به این شیوه فرامی‌خوانند. تارد^۲ روان‌شناس معتقد است، تلقین خادم تقلید است. در درون هر تقلید، عناصری از تلقین وجود دارد؛ یعنی، هر جا کسی از دیگری تقلید می‌کند، ابتدا برتری آن تقلیدشده برای او ثابت و تلقین شده است.

۴. تصویرسازی: اقناع‌گران، گاهی برای اقناع مخاطبین خود، دست به تصویرسازی می‌زنند. به طور مثال، کشورهای قدرتمند و مهاجم جهت اقناع ملّت خود، نسبت به لزوم صرف هزینه در جهت جنگ با کشورهای دیگر، تصویر خاصی از کشور مورد تهاجم برای ملّت خود می‌سازند؛ مثلاً او را تروریست و خطر برای کشور معرفی می‌کنند. (شرف‌الدین، ۱۳۸۷: ۲۷)

۳- نظریه لاکلا و موف

نظریه لاکلا و موف (۱۹۸۵، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) از دو سنّت ساختارگرا^۳، یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی ساخت‌گرای اروپایی سرچشمه گرفته است. شایسته است گفته شود که زبان‌شناسی ساخت‌گرای اروپایی، نظریه معنایی و مارکسیسم، کنش‌های اجتماعی را مورد توجّه قرار داده‌اند. یورگنسن^۴ و

1. W. J. Severin & J. W. Tankard

2. G. Tarde

3. structuralism

4. M. Jorgensen

فیلیپس^۱ (۲۰۰۲: ۱۳) بر این باورند که لاکلا و موف با درهم آمیختن دو دیدگاه مارکسیسم و ساخت‌گرایی، به نظریهٔ پساساختارگرایانه دست یافتند که براساس آن، جامعه مجموعه‌ای از فرایندهای اجتماعی است که مفاهیم و معانی مختلف حول آن شکل می‌گیرند.

نظریهٔ گفتمانی لاکلا و موف، قابلیت فوق‌العاده‌ای در تبیین پدیده‌های اجتماعی و سیاسی دارد. این قابلیت، در سایهٔ به‌کارگیری مفاهیمی همچون *مفصل‌بندی*^۲ به دست آمده است. معنای بعضی نشانه‌ها به واسطهٔ مفصل‌بندی گاه آن‌چنان رایج و مرسوم می‌شود که از نظر ما بسیار طبیعی جلوه می‌کند. از دیدگاه لاکلا و موف، تعریف مفصل‌بندی و گفتمان به هم وابسته‌اند. آن‌ها در این خصوص بیان کرده‌اند که «هر کنشی که منجر به برقراری ارتباط بین عناصر مختلف زبانی شود، به‌گونه‌ای که هویت آن‌ها در نتیجهٔ این کش دگرگون شده و هویت جدیدی پیدا کنند، مفصل‌بندی نام دارد.» (لاکلا و موف، ۱۹۸۵: ۱۰۵). به باور آن‌ها هر مؤلفه، چنان‌چه در درون گفتمان قرار گیرد، وقته^۳ و اگر در درون هیچ گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد، عنصر^۴ نام دارد (لاکلا و موف، ۲۰۰۱: ۱۰۵).

درواقع، مفهوم *گفتمان*، جایگزین مفهوم *ایدئولوژی* در مارکسیسم و جانشین *زبان* در نظریه‌های پست‌مدرن شده است. درحقیقت، گفتمان‌ها، *مفصل‌بندی‌های هژمونیک*^۵ هستند که در عرصهٔ اجتماعی از تصور به عینیت تبدیل شده‌اند. مفصل‌بندی، موجب تولید نظام معنایی می‌شود و یک گفتمان، استیلای نظام معنایی خاصی بر عرصهٔ اجتماعی است (لاکلا و موف، ۲۰۰۲: ۱۴۰). به‌باور آن‌ها، هیچ چیز بنیادینی - همانند مارکسیسم - وجود ندارد که به بقیهٔ پدیده‌ها معنا و هویت ببخشد. هویت هر چیز، تنها در شبکهٔ هویت‌های دیگری که با هم مفصل‌بندی شده‌اند، به‌دست می‌آید؛ به‌بیان دیگر، هویت‌ها بر ساختهٔ مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند.

از نظر لاکلا و موف، گفتمان‌ها تنها دریچهٔ شناخت انسان به‌سوی جهان هستند. هر گفتمان، بخش‌هایی از حوزهٔ اجتماع را دربر می‌گیرد و به همه‌چیز در چارچوبی از نظام معانی، مفهومی خاص می‌بخشد. مفهومی که مختص همان نظام معنایی است. در چنین حالتی، ممکن است یک فعل، سخن، نماد یا غیره در دو گفتمان متفاوت، معنایی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر داشته باشند. به‌طور کلی واژه‌ها در درون گفتمان‌های متضاد بار معنایی می‌یابند و نه در درون یک زبان عام و مشترک (مک‌دانل^۶،

1. L. Phillips

2. articulation

3. moment

4. element

5. hegemonic articulation

6. D. Macdonell

۱۳۸۰: ۱۲۵)؛ به همین دلیل نیز از منظر لاکلا و موف، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. هیچ چیز به خودی خود هویت ندارد. اعمال، گفتار و پدیده‌ها زمانی معنادار و قابل فهم می‌شوند که در چارچوب گفتمانی خاص قرار گیرند. نظریه لاکلا و موف در زمینه گفتمان را می‌توان کاربردی‌ترین نظریات تحلیل گفتمان انتقادی دانست. اهمیت این نظریه در آن است که آن‌ها مدل زبان‌شناسی سوسور^۱ و ساختارگرایی فوکو^۲ را به عرصه سیاست کشاندند و با عرضه مفاهیمی همچون ایدئولوژی، هویت، ضدیت^۳، غیریت^۴، هژمونی و... در پی توضیح و تبیین چگونگی گفتمان‌های مختلف، همچون گفتمان سیاست و... برآمدند. این دو، مفهوم گفتمان فوکو را با دیدگاه‌های سوسور، دریدا^۵، لاکان^۶، گرامشی^۷ و آلتوسر^۸ درآمیختند و نظریه‌ای ارائه کردند که براساس آن، همه پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر فرایندهای گفتمانی شکل می‌گیرند (سلطانی، ۱۳۸۳).

۳- بررسی نمونه‌هایی از سوگیری‌های وکلا در اقناع قاضی

آنچه در زیر می‌آید بررسی نمونه‌هایی از سوگیری‌های وکلا در اقناع قاضی است که در قالب بیست پاره گفتمان و با استفاده از جدول ارائه می‌شود:

پاره گفتمان ۱: وکیل: /ایراد ضرب و جرح عمدی با ساتور، تهدید و تجاوز و با توجه به اقرار متهم مبنی بر درگیری فی‌مابین آن‌ها، مبنی قبول جرم از طرف متهم است.

در این پاره گفته، وکیل با استفاده از عبارات ضرب و جرح عمدی و تهدید و تجاوز و نقاط قوت پرونده که مجرم بودن متهم را به اثبات می‌رساند، به سوگیری منفی علیه شاکی پرداخته تا اتهام وارد شده به موکلش را به حاشیه برده و از این راه سعی در اقناع قاضی دارد و همچنین با اقرار متهم مبنی بر درگیری به نوعی ساختارشکنی کرده است؛ زیرا متهمین به طور معمولاً به اتهام خود اقرار نمی‌کنند؛ از این رو، در این پاره گفتمان، وکیل با برجسته‌سازی نقاط ضعف دیگری (متهم) و استفاده از دال‌های ضرب و جرح و نیز اقرار متهم به جرمی که علیه موکل مرتکب شده است، می‌کوشد تا با اقناع قاضی، او را با خود هم‌سو کند.

1. F. de Saussure
2. M. Foucault
3. antagonism
4. otherness
5. J. Derrida
6. J. Lacan
7. A. Gramsci
8. L. P. Althusser

ایراد ضرب و جرح عمدی با ساتور، تهدید و تجاوز	برجسته‌سازی
اقرار متهم مبنی بر درگیری	ساختارشکنی

پاره‌گفتمان ۲: وکیل: شاکی دروغ می‌گه، سود و زیان با هم ماهی (۵۰۰) می‌شده.

در اینجا، وکیل ادعای شاکی را تکذیب می‌کند و با ارائه صحیح مقدار پولی که مورد شکایت بوده است، این موضوع را در محضر دادگاه برجسته‌سازی کرده و سعی در تبرئه موکل خود دارد. در این پاره‌گفته، وکیل با بیان واژگان سود و زیان و نیز برجسته‌سازی دقیق مقدار پولی که بین شاکی و متهم رد و بدل شده است، به دال دروغ‌پردازی شاکی اشاره کرده و با سوگیری منفی نسبت به شاکی سعی در اقناع قاضی دارد؛ به عبارتی، در این پاره‌گفتمان وکیل با بیان واژگان دروغ و سود و زیان به‌ترتیب به سوگیری منفی و مثبت درخصوص شاکی و متهم می‌پردازد.

ارائه صحیح مقدار پول	برجسته‌سازی
ارائه صحیح مقدار پول و مشخص شدن دروغ شاکی	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۳: وکیل: به دلیل تهمت ناروا، هتک حرمت، توهین در انزار عمومی به موکلم درخصوص این پرونده، از دادگاه محترم تقاضای فرجام دارم.

در این گفتمان وکیل با استفاده از واژگانی همچون تهمت ناروا، هتک حرمت، توهین در انزار عمومی، ادعای شاکی را تکذیب و برجسته‌سازی می‌کند؛ ضمن آنکه برای احقاق حق موکل خود تقاضای فرجام‌خواهی نیز کرده است و با به‌کاربردن عبارت تقاضای فرجام، برجسته‌سازی نیز صورت گرفته است؛ به عبارتی، وکیل با استفاده از واژگانی که بار معنایی منفی دارند و نیز به‌کارگیری صنعت ادبی جناس در چیش این واژگان به سوگیری منفی یر ضد شاکی پرداخته و از این راه قصد دارد تا به اقناع قاضی کمک کند؛ همچنین، بین واژگان تهمت/توهین و تقاضای فرجام رابطه دال و مدلولی برقرار است.

تهمت ناروا، هتک حرمت، توهین در انزار عمومی و تقاضای فرجام	برجسته‌سازی
تهمت/توهین و تقاضای فرجام	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۴: وکیل: درمانگاه را قبلاً خریداری کردند. بعد از کلی هزینه که سریع‌تر می‌خواستن درمانگاه رو راه‌اندازی کنن تا مردم استفاده کنن، مشخص شد که سندش مشکل داشته.

در این گفتمان، وکیل با استفاده از دال‌های راه‌اندازی درمانگاه و استفاده مردم از آن و سوگیری

مثبت نسبت به موکل خود، حُسن نیت و درواقع نقاط قوت وی را برجسته‌سازی کرده تا نقاط ضعف دیگری را با استفاده از دال مشکل‌داشتن سند نشان دهد و اصل موضوع که آماده‌نشدن درمانگاه است را به‌حاشیه ببرد.

راه‌اندازی درمانگاه و استفاده عوام	برجسته‌سازی
اشکال در سند درمانگاه	حاشیه‌رانی

پاره‌گفتمان ۵: وکیل: درجهت اثبات ادعای متهم، تقاضای حضور چند شاهد عینی رو دارم.

وکیل با استفاده از دال شاهد عینی به‌عنوان کسی که در صحنه جرم حضور داشته و با چشم خود شاهد ماجرا بوده و گواهی بر صحت گفتمان او نیز هست، قصد دارد تا بی‌گناهی موکل خود را برجسته‌سازی کرده و با این گواه‌نمایی برضد شاکی سوگیری منفی نماید؛ همچنین، حضور شاهد و تأیید ادعا رابطه دال و مدلولی دارند.

حضور شاهد عینی	برجسته‌سازی
حضور شاهد و تأیید ادعا	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۶: وکیل: موکل بنده از روی اجبار اقرار کرده وگرنه دلایل کافی دال بر پذیرش اتهامات نیست.

در این گفتمان وکیل با استفاده از دال اقرار کردن، آن‌هم از روی اجبار، قصد دارد تا قاضی را متقاعد سازد که اتهامات بر متهم وارد نیست و با سوگیری مثبت به موکل خود، اتهام را به‌حاشیه رانده است؛ همچنین، وی با استفاده از دال عدم ادله کافی، اثبات جرم علیه متهم را به‌حاشیه برده است. شایسته است گفته شود که عدم ادله کافی و اثبات جرم با هم رابطه دال و مدلولی دارند.

اقرار از روی اجبار	حاشیه‌رانی
عدم ادله کافی و اثبات جرم	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۷: وکیل: شاکی و متهم ردیف دوم به‌دلیل اینکه هردو ذی‌نفع هستند، سعی در متهم نشون‌دادن موکلم دارن و باهم تبانی کردن.

در این پاره‌گفتمان، ذی‌نفع‌بودن و تبانی‌کردن شاکی و متهم ردیف دوم با یکدیگر، منجر به‌حاشیه‌رانی ادعای آن‌ها شده است؛ همچنین، وکیل با استفاده از این عبارات به برجسته‌سازی نقاط ضعف شاکی و متهم ردیف دوم پرداخته تا با سوگیری مثبت نسبت به موکلش، قاضی پرونده را

پیرامون ادعایش متقاعد کند؛ همچنین، بین واژه‌های ذی‌نفع و تبانی رابطه دال و مدلولی برقرار است.

ذی‌نفع‌بودن و تبانی‌کردن شاکی و متهم ردیف دوم با یکدیگر	حاشیه‌رانی
ذی‌نفع‌بودن و تبانی‌کردن	رابطه دال و مدلولی

پاره‌گفتمان ۸: وکیل: آقای ... دروغ می‌گن، قبلاً به این موارد اشاره نکرده بودن.

در این پاره‌گفتمان، وکیل ادعای شاکی را تکذیب کرده و بیان می‌کند که او اتهامات جدیدی را مطرح کرده و پیش‌تر به آن‌ها اشاره نکرده است. وکیل با ارائه این مطالب و تأکید بر دال دروغ گفتن به برجسته‌سازی نقاط ضعف شاکی پرداخته تا با سوگیری مثبت نسبت به موکلش، قاضی پرونده را پیرامون ادعایش متقاعد کرده و او را با خود هم‌سو سازد؛ همچنین، بین عبارتهای دروغ گفتن و بیان مواردی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره نشده، رابطه دال و مدلولی برقرار کرده است.

دروغ گفتن و بیان موارد جدید	برجسته‌سازی
دروغ گفتن و بیان مواردی که از قبل بیان نشده	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۹: وکیل: دلیل نمی‌شه، تمام شواهد و قرائن موجود حاکی از اینه که متهم با توجه به سابقه‌ای که با آقای الف داشته اقدام به نشر اکاذیب و افترا علیه ایشون کرده.

در نمونه بالا، وکیل با استفاده از عبارت شواهد و قرائن، قصد دارد تا گواه‌نمایی گفته خود را اثبات کند. وی با بیان دال نشر اکاذیب و افترا نسبت به موکلش سوگیری مثبت کرده و با سوگیری منفی علیه شاکی به برجسته‌سازی نقاط ضعف او پرداخته و درواقع سعی دارد تا ذهن قاضی را به دال نشر اکاذیب و افترا برضد موکل خود به‌وسیله متهم متوجه نماید که بین نشر اکاذیب و انجام عمل به‌وسیله متهم، رابطه دال و مدلولی وجود دارد؛ همچنین، با برجسته‌سازی عبارت سابقه متهم با شاکی به سوگیری منفی برضد شاکی پرداخته تا نقاط قوت موکلش را بیشتر برجسته‌سازی کرده باشد.

نشر اکاذیب و افترا	برجسته‌سازی
نشر اکاذیب و انجام این عمل به‌وسیله متهم	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۰: وکیل: به دلیل ابراز ندامت و حسن سابقه و وضعیت جسمانی موکلم، تقاضای تخفیف در مجازات را از محضر دادگاه دارم.

در این پاره‌گفتمان، وکیل با استفاده از برجسته‌سازی عبارتهایی همچون ابراز ندامت و حسن سابقه و وضعیت جسمانی موکل، نسبت به موکلش سوگیری مثبت کرده سعی در اقناع قاضی دارد. لازم است

گفته شود که بین عبارات پیش گفته و تقاضای تخفیف در مجازات، رابطه دال و مدلولی برقرار است؛ به عبارتی، در این پاره گفتمان هیچ نشانی از سوگیری وکیل علیه شاکی وجود ندارد و تنها او با استفاده از عبارت‌های به کاررفته، سوگیری مثبت نسبت به موکلش را برجسته‌سازی کرده است.

ابراز ندامت و حُسن سابقه	برجسته‌سازی
ابراز ندامت و حُسن سابقه و وضعیت جسمانی موکل با تقاضای تخفیف در مجازات	رابطه دال و مدلولی

پاره گفتمان ۱۱: وکیل: به دلیل عدم کفایت ادله بر علیه متهم، تقاضای آزادی متهم را دارم. در این پاره گفتمان، وکیل با استفاده از عدم ادله کافی بر ضد موکلش، قصد دارد تا با سوگیری مثبت، اتهامات و نقاط ضعف متهم را حاشیه‌رانی کرده و با این دال از آزادی موکلش سخن بگوید. شایسته است گفته شود که عدم ادله کافی و آزادی متهم باهم رابطه دال و مدلولی دارند.

نبود ادله کافی بر ضد متهم	برجسته‌سازی
عدم ادله کافی و آزادی متهم	رابطه دال و مدلول

پاره گفتمان ۱۲: وکیل: موکل من بی‌گناه است؛ لذا، تقاضای آزادی وی را دارم. در این پاره گفتمان، وکیل با استفاده از رابطه دال و مدلولی حاکم بر گفتمان که بی‌گناهی دال آن و آزادی موکل مدلول آن است و با این توصیف که شخص بی‌گناه نباید در بند باشد، با سوگیری مثبت نسبت به موکلش، بی‌گناهی او را برجسته‌سازی کرده و با این گفتمان سعی در اقناع قاضی داشته و تقاضای صدور حکم آزادی موکل خود را می‌نماید؛ از این رو، بین عبارت‌های بی‌گناهی و آزادی، رابطه دال و مدلولی برقرار است.

بی‌گناهی موکل	برجسته‌سازی
بی‌گناهی و آزادی موکل	رابطه دال و مدلول

پاره گفتمان ۱۳: وکیل: اگر متهم بی‌گناه، شیشه‌های شکسته داخل لباس متهم چی کار می‌کنه؟ همان‌گونه که از این گفتمان پیداست، وکیل در این پاره گفتمان با استفاده از نشانه شرطی اگر، قصد دارد تا اتهام متهم را اثبات نماید و به عبارتی، موکل وی فرد متهم نیست، بلکه وکیل فردیست که از متهم شکایت کرده و در واقع شاکی است. شایسته است گفته شود که یکی از دلایل بی‌گناهی متهم آن است که آثار وقوع جرم در وی ظاهر نباشد، اما در این پاره گفتمان در لباس متهم، شیشه‌های شکسته‌ای پیدا شده که همان شیشه‌ها در گردن فردی که فوت شده نیز پیدا شده است؛ بنابراین، آثار وقوع جرم در

متهم نمایان شده است. وکیل با بیان این موضوع نقطه ضعف متهم را برجسته‌سازی کرده است. درواقع، متهم با استفاده از چیزی که یک گلدان کریستال بوده، متوقفی را به‌قتل رسانده که هنگام ارتکاب جرم قطعاتی از شیشه گلدان شکسته در لباس او باقی مانده است و اتهام او را اثبات می‌کند؛ همچنین، در این پاره‌گفتمان، بین گناه‌کار بودن متهم و وجود شیشه‌های شکسته رابطه دال و مدلولی برقرار است.

وجود شیشه شکسته در لباس متهم	برجسته‌سازی
گناه‌کار بودن متهم و وجود شیشه‌های شکسته	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۴: وکیل: ساعت چند باهم درگیر شدین؟ موکل من میگه (۱۲) شب بوده و شما رد می‌کنین، تمام شواهد هم نشون میده ساعت (۱۲) درگیری صورت گرفته و شما دروغ گفتی. در این پاره‌گفتمان، وکیل با استفاده از بیان دقیق زمان درگیری و تأکید بر آن، سعی در شفاف‌سازی زمان وقوع جرم داشته و با علم به این موضوع که بیان شواهد و قرائن به لحاظ زمانی به سود موکلش است، آن را در محضر دادگاه برجسته‌سازی می‌کند که همین امر باعث می‌شود اظهارات متهم درخصوص زمان درگیری به حاشیه رانده شود؛ ازسویی، بین مشخص‌شدن زمان دقیق درگیری و دروغ‌گفتن متهم در این خصوص رابطه دال و مدلولی برقرار است.

زمان صحیح درگیری با وجود شواهد و مستندات	برجسته‌سازی
قبول نکردن زمان درگیری ازسوی متهم	حاشیه‌رانی
ارائه صحیح زمان درگیری و مشخص‌شدن دروغ شاکی	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۵: وکیل: گواهی پزشکی حکایت از ضربه با چاقو ازسوی موکل بنده ندارد و کلیه اظهارات شاکی با شهود قابل رد است.

در این پاره‌گفتمان، وکیل با استفاده از اعلام نظر پزشکی قانونی مبنی بر اینکه موکل ضربه‌ای با چاقو نزده است، موضوع را برجسته‌سازی کرده و با تأکید بر گواهی پزشکی قانونی، دروغ بودن اظهارات شاکی و شهود را به حاشیه رانده و سعی در اقناع و هم‌سونمودن قاضی با خود را دارد. در این پاره‌گفتمان، بین گواهی پزشکی قانونی و اظهارات دروغ شاکی و شهود، رابطه دال و مدلولی برقرار است.

گواهی پزشکی قانونی به‌نفع موکل	برجسته‌سازی
دروغ‌بودن اظهارات شاکی و شهود	حاشیه‌رانی
گواهی پزشکی قانونی و دروغ‌گویی شاکی و شهود	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۶: وکیل: *متهم شاهدی نداره که ثابت کنه این ادعاشو، در صورتی که موکل من چندین شاهد داره که می‌تونن بی‌گناهی‌ش رو ثابت کنن.*

در این پاره‌گفتمان، موکل چندین شاهد دارد که به بی‌گناهی او شهادت می‌دهند و وکیل، داشتن شهود ازسوی موکلش را برجسته‌سازی کرده و نداشتن شاهد برای اثبات ادعا ازسوی متهم را به حاشیه رانده است؛ ازسویی، وکیل به داشتن شهود موکل خود و *اثبات بی‌گناهی او* اشاره می‌کند که در اینجا بین مدلول *اثبات بی‌گناهی موکل* و دال *داشتن شاهد ازسوی او* رابطه دال و مدلولی برقرار است.

داشتن شاهد ازسوی موکل	برجسته‌سازی
نداشتن شاهد ازسوی متهم	حاشیه‌رانی
داشتن شاهد ازسوی موکل و اثبات بی‌گناهی موکل	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۷: وکیل: *با توجه به اقرار متهم مبنی بر تیراندازی، موکل بنده مضروب و از ناحیه کتف دچار آسیب‌دیدگی شده است.*

در این پاره‌گفتمان، وکیل شاکی با استفاده از نشان‌گر گفتمانی و *با توجه به هم‌سویی دو بند/اقرار متهم مبنی بر تیراندازی و مضروب شدن موکلش* نشان داده است که با سوگیری مثبت نسبت به موکلش، یعنی شاکی و سوگیری منفی برضد متهم، آسیب‌دیدگی موکلش را *با اقرار به تیراندازی ازسوی متهم* برجسته‌سازی کرده است؛ به عبارتی، وی نقاط قوت موکلش (شاکی) و نقاط ضعف رقیب (متهم) را برجسته‌سازی کرده است. لازم است گفته شود که در این پاره‌گفتمان، بین *اقرار متهم مبنی بر تیراندازی و آسیب‌دیدگی موکل* که ناشی از تیراندازی متهم است، رابطه دال و مدلولی برقرار است.

اقرار متهم	ساختارشکنی
تیراندازی متهم	حاشیه‌رانی
آسیب‌دیدگی موکل	برجسته‌سازی
تیراندازی متهم و آسیب‌دیدگی موکل	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۸: *با توجه به وضع مالی نامناسب جهت پرداخت مبلغ یادشده و با عنایت به استشهاده محلی تقاضای صدور حکم مبنی بر قبول اعسار از پرداخت ضرر و زیان ناشی از جرم موکلم را دارم.*

در این پاره‌گفتمان، وکیل با استفاده از عبارات *نامناسب بودن وضع مالی موکلش* با استناد به استشهاده محلی، حاشیه‌رانی کرده و با تکیه بر این حاشیه‌رانی، سعی در اقناع قاضی داشته و به دلیل *وضع نامناسب مالی موکل خود، درخواست اعسار (ناتوانی در پرداخت دیون)* می‌کند. در اینجا، بین

درخواست اعسار و وضع نامناسب مالی موکل رابطه دال و مدلولی برقرار است.

وضع مالی نامناسب موکل	حاشیه‌رانی
درخواست اعسار و وضع نامناسب مالی موکل	رابطه دال و مدلول

پاره‌گفتمان ۱۹: وکیل: موکل بنده رسماً از دوشیزه ——— خواستگاری کرده و پس از حصول موافقت مبنی بر انجام وصلت، بنابر اقتضای عرف و آداب و رسوم اقدام به خرید هدایایی نموده است، اما اینک قصد عزیمت به خارج از کشور را دارد و دیگر حاضر به انجام این وصلت نمی‌باشد؛ بنابراین، درخواست عودت اموال لیست‌شده یا قیمت آن‌ها در صورت موجود نبودن عین مال را برای موکلم دارم.

در اینجا، وکیل با استفاده از عبارت قصد عزیمت به خارج از کشور به وسیله موکلمش، در موضوع پرونده حاشیه‌رانی کرده و با توجه به رابطه دال و مدلولی بین حاضر نبودن به انجام این وصلت از سوی موکل خود به دلیل قصد عزیمت به خارج از کشور و درخواست عودت اموال لیست‌شده سعی می‌کند قاضی را اقناع و او را با خود هم‌سو سازد.

قصد عزیمت به خارج از کشور موکل	حاشیه‌رانی
قصد عزیمت به خارج از کشور موکل و درخواست عودت اموال لیست‌شده	رابطه دال و مدلول

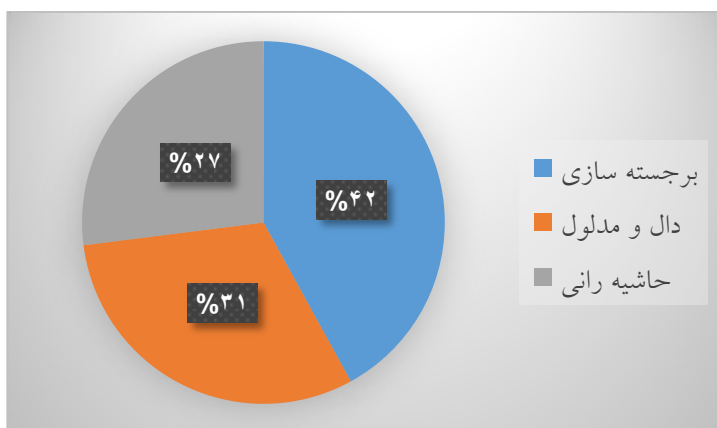
پاره‌گفتمان ۲۰: وکیل: موکل بنده بعد از گذشت (۳۰) سال از زندگی مشترکشان، بابت اجرت‌المثل کارهایی که در منزل انجام داده است و برای آن‌ها وجهی دریافت نکرده است، تقاضای رسیدگی دارد. در این پاره‌گفتمان، وکیل با استفاده از عبارت عدم دریافت وجه و سوگیری منفی علیه شاکی قصد دارد تا موضوع را برجسته‌سازی کرده و با این برجسته‌سازی، قصد اقناع قاضی پرونده را دارد؛ همچنین، در این پاره‌گفتمان بین عدم دریافت وجه و تقاضای رسیدگی رابطه دال و مدلولی برقرار است.

عدم دریافت وجه	برجسته‌سازی
عدم دریافت وجه و تقاضای رسیدگی	رابطه دال و مدلول

شایسته است گفته شود که در بین بیست پاره‌گفتمان وکلا به منظور اقناع قضات براساس مؤلفه‌های لاکلا و موف، بیشترین کاربرد فراوانی مؤلفه‌های موجود به شرح زیر است:

مؤلفه برجسته‌سازی	٪۴۲
مؤلفه حاشیه‌رانی	٪۲۷
مؤلفه رابطه دال و مدلول	٪۳۱

این نتایج در قالب نمودار زیر نیز به‌نمایش گذاشته شده است:



نمودار (۱). کاربرد بیشترین مؤلفه‌ها لاکلا و موف در بیست پاره‌گفتمان وکلا به‌منظور اقتناع قضات

۵- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که وکلا به‌منظور اقتناع قضات، به‌ترتیب از مؤلفه‌های گفتمانی برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی استفاده می‌کنند تا نقاط قوت موکل خود و ضعف دیگری را نشان دهند؛ به‌عبارت دیگر، وکلا با استفاده از عدم بیان نقاط ضعف موکل خود و نقاط قوت دیگری، از مؤلفه گفتمانی حاشیه‌رانی استفاده می‌کنند و با بیان نقاط قوت خود و نقاط ضعف دیگری، از مؤلفه گفتمانی برجسته‌سازی بهره می‌جویند؛ بنابراین، یافته‌ها بیان‌گر آن است که استفاده از مؤلفه‌های گفتمانی لاکلا و موف همچون سوگیری منفی (حاشیه‌رانی) و سوگیری مثبت (برجسته‌سازی)، برای دفاع از موکل در اقتناع‌سازی قضات به وکلا کمک شایانی می‌کند.

با توجه به گفتمان وکلا می‌توان گفت که وکلا از نظام معنایی گفتمان شامل واژگانی همچون آزادی موکل، تخفیف در مجازات، عدم اثبات جرم متهم و تقاضای عفو که هر کدام از این نظام‌های معنایی به‌مثابه مدلول‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که با مفاهیمی خاص به تثبیت دال‌های خود می‌پردازند و به‌منظور اقتناع قضات در دادگاه‌ها از برجسته‌سازی گفتمان خود و حاشیه‌رانی گفتمان دیگری استفاده می‌کنند؛ بنابراین، جستار حاضر نشان داد که شیوه بیان واژه‌ها، جملات و پاره‌گفتمان‌ها حتی گاهی می‌تواند نشان‌دهنده مرز بین مجازات اعدام یا براءت و بی‌گناهی باشد. به‌طور کلی هر کاری را می‌توان با داشتن ابزارهای کامل و مناسب، آموزش، آگاهی و داشتن اطلاعات جامع به‌درستی انجام داد. ابزار کار وکیل هم واژه، جمله و کلام است که او این ابزار را به‌صورت گفتار و نوشتار به‌کار می‌برد؛ بنابراین،

وکیل باید ابزارهایی در اختیار داشته باشد که گفتار و نوشتارش را رسا، مؤثر، منطقی و اثرگذار کند. به همین منظور، استفاده از ابزارهایی همچون واژه و کلام برای اثبات مدعا و اثبات حق یا بی‌حقی اهمیت دارد و استفاده از ابزارهای زبانی باید همراه با علم و آگاهی کامل باشد و اینجاست که وجود زبان‌شناسان و رشته زبان‌شناسی در مسائل قضایی جامعه ایران می‌تواند راه‌گشا باشد.

منابع

- آسیایی، مریم (۱۳۹۳). بررسی فرآیند اقناع در سخنرانی‌ها و مناظره‌های کاندیدای یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران (نگاه موردی به دکتر حسن روحانی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. شیراز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی. چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ارمغانی، مریم (۱۳۹۳). بررسی مقایسه‌ای بیلبردهای فارسی و انگلیسی ازمنظر فنون اقناع. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.
- الیاسی، محمد حسین (۱۳۸۸). مبانی نظری اقناع و مجاب‌سازی. فصلنامه مطالعات بسیج، ۱۲ (۴۵)، ۴۱-۷۵.
- باغینی‌پور، مجید (۱۳۸۳). اقناع و برخی تدابیر آن: بحثی در سخن‌کاوی انتقادی. زبان و زبان‌شناسی، ۱۹ (۱)، ۶۷-۸۸.
- دهقان، مسعود و بهمن حیدری (۱۳۹۷). بررسی ویژگی‌های سبک کلامی گروهک منسوب به داعش: مطالعه موردی عملیات تروریستی خردادماه (۹۶) در تهران. پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۰ (۲)، ۵۵-۶۶.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۳). تحلیل گفتمان به‌مثابه نظریه و روش. فصلنامه علوم سیاسی، ۷ (۲۸)، ۸۷-۱۰۰.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۷). قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر نی.
- سورین، ورنر جی و جیمز دبلیو تانکارد (۱۳۸۱). نظریه‌های ارتباطات. مترجم: علیرضا دهقان. تهران: دانشگاه تهران.
- شرف‌الدین، حسین (۱۳۸۷). جزوه آموزشی جامعه‌شناسی تبلیغ. جلسه هفتم. قم: دانشکده صدا و سیما.
- صحفی، مولود و رحمان صحراگرد (۱۳۹۲). بررسی نقش جملات پرسشی در جهت اقناع مشتری در فروشگاه‌های شهر شیراز. مجموعه مقالات دومین همایش آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی فارس، ۹-۱.

کیا، علی‌اصغر و رحمان سعیدی (۱۳۸۳). *مبانی ارتباط، تبلیغ و اقناع*. تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

متولی، کاظم (۱۳۸۴). *افکار عمومی و شیوه‌های اقناع*. چاپ اول، تهران: بهجت.

مک‌دائل، دایان (۱۳۸۰). *مقاله‌ای بر نظریه گفتمان*. مترجم: حسین علی نودری. تهران: فرهنگ گفتمان.

References

- Alexander, P. A. H. Fives, M. M. Buehl, & J. Mulhern (2002). Teaching as Persuasion. *Teaching and Teaching Education*, 18 (7), 795-813.
- Beneva, W. L. & P. J. Beneva, (2008). *Persuasive Messages the Processes of Influence*. Wiley-Blackwell; 1 edition.
- Cheles, L. & L. Sponza (Ed.) (2001). *The Art of Persuasion: Political Communication in Italy from 1945 to 1900s*. Manchester University Press.
- Fairclough, N. (1989). *Language and power*. London: Longman.
- Groot, G. R. (2003). *Language and Law*. The Netherlands: Maastricht University Press.
- Halliday, M. A. K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- Hovland, C. L., A. A. Lumsdaine & F. D. Sheffield (1953). *Experiments on Mass Communication*. Princeton: Princeton University Press.
- Jorgensen, M. & L. Phillips (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: SAGE Publications.
- Laclau, E. & C. Mouffe (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
- (2001). *Hegemony and socialist strategy*. London: verso.
- (2002). *Recasting Marxism in James martin: Antonio Gramsci, critical Assessment of leading Political philosophers*. Routledge 7.



A Critique of the Distinction between Nominal Genitives and Attributive Genitives

Ali Pirhayati^{1✉}, Mahmood Bijankhan²

1- Ph.D. of Linguistics, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.

2- Professor of Linguistics, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.

Abstract

Tabibzadeh and Baradaran Hemmati (2015) argue that the Persian Genitive constructions can be divided into attributive genitives and nominal genitives based on six criteria including the possibility of displacing the nominal and attributive dependents, adding the plural suffix, and the possibility of scrambling or topicalization. Attributive genitives can both precede and follow adjectives. Nominal genitives, on the other hand, do not precede adjectives except for the cases that result in a meaning shift or ungrammaticality of noun phrases. They emphasize a peculiar characteristic of Persian Ezafe constructions, but they are not successful in providing a proper explanation of it. In this article, we attempt to provide a brief account of their position, show some mistakes in their syntactic arguments, and criticize the difference between attributive genitives and compound nouns.

Keywords: compound noun, noun phrase, nominal genitive, attributive genitive, Ezafe construction.

Citation: Pirhayati, A., Bijankhan, M. (2021). A Critique of the Distinction between Nominal Genitives and Attributive Genitives. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (31), 117-127. (In Persian)





نقدی بر تمایز مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی

علی پیرحیاتی[✉]، محمود بی‌جن‌خان^۲

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. ۲- استاد گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

طبيب‌زاده و برادران همی (۱۳۹۴) براساس معیارهای مختلف، نقش اسم دوم در ساخت‌های اسم + کسره/اضافه + اسم را به دو نوع مضاف‌الیه/اسمی و مضاف‌الیه وصفی تقسیم می‌کنند. آن‌ها به‌درستی برخی ویژگی‌های مغفول‌مانده گروه‌های اسمی زبان فارسی را تأکید می‌کنند، اما به نظر می‌رسد در توصیف صحیح این ویژگی‌ها ناموفق هستند. اول اینکه آن‌ها معیارهای مناسبی برای تشخیص مضاف‌الیه وصفی و تمایز آن با ساخت‌های دیگر ارائه نمی‌دهند. دوم اینکه مواردی که به‌مثابه نمونه‌های مضاف‌الیه وصفی مد نظر دارند، با وجود شباهت کلی‌شان، تفاوت‌های ماهوی با یکدیگر دارند و نمی‌توان آن‌ها را در یک دسته قرار داد. سوم اینکه آن‌ها در نهایت معیارهای قطعی یا جامع و مانع برای تشخیص مضاف‌الیه وصفی به‌دست نمی‌دهند و آن را به عوامل بافتی و کلامی وامی‌گذارند.

کلیدواژه‌ها: اسم مرکب، گروه اسمی، مضاف‌الیه اسمی، مضاف‌الیه وصفی، ساخت اضافه.

استناد: پیرحیاتی، علی؛ بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۹). نقدی بر تمایز مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸ (۳۱)، ۱۱۷-۱۲۷.

۱- مقدمه

طیب‌زاده و برادران همتی (از این پس نویسندگان) (۱۳۹۴)، برپایه چند معیار و در چارچوب دستور وابستگی، نقش اسم دوم در ساخت‌های اسم + کسره/اضافه + اسم (هسته + مضاف‌الیه) را به دو دسته مضاف‌الیه/اسمی و مضاف‌الیه وصفی تقسیم کرده‌اند. مضاف‌الیه اسمی همان عنصری است که در دستورهای سنتی، مضاف‌الیه نامیده می‌شود و آنچه مورد تأکید نویسندگان است، ویژگی‌های مضاف‌الیه وصفی است. نویسندگان معتقدند که مضاف‌الیه وصفی یکی از وابسته‌های نحوی پسین هسته در گروه اسمی است و از آنجا که هم با اسم گزاره‌ای (در نقش مضاف) به کار می‌رود و هم با اسم غیر گزاره‌ای، پس بیشتر افزوده خاص است و گاهی هم نقش متمم دارد.

نویسندگان، عنصر دوم در این مثال‌ها را مضاف‌الیه وصفی می‌دانند: بالش پر؛ ماشین پرس؛ سرطان خون؛ دماغ کشتی؛ وزارت اطلاعات؛ مسائل روز؛ شورای نگهبان؛ معاونت بهداشت؛ مراسم عاشورا؛ روزنامه اطلاعات؛ عید نوروز؛ تیم فوتسال؛ دانشجوی فیزیک؛ نمایشگاه کتاب؛ روز چهارشنبه؛ مصرف بنزین و بازار بورس.

در ادامه، ضمن گزارش چکیده‌ای از محتوای مقاله پیش گفته، به اشکالات معیارهای مطرح‌شده، نقاط ضعف استدلال‌های نحوی، تمایز اسم مرکب با ساخت هسته + مضاف‌الیه وصفی و در نهایت نقد توصیف کلی نویسندگان از ساخت‌های اضافه زبان فارسی می‌پردازیم.

۲- معیارهای تمایز مضاف‌الیه وصفی و مضاف‌الیه اسمی

نویسندگان، معیارهایی را برای ایجاد تمایز میان مضاف‌الیه وصفی و مضاف‌الیه اسمی برشمرده‌اند. اول اینکه مضاف‌الیه وصفی را غالباً می‌توان هم پیش از صفت آورد و هم پس از آن، بی‌آنکه معنای گروه اسمی تغییر کند یا ساخت آن غیر دستوری شود، اما مضاف‌الیه اسمی فقط پس از صفت قرار می‌گیرد؛ برای مثال اگر عبارت *اطاق خانه* (هسته + مضاف‌الیه اسمی) را در نظر بگیریم و بخواهیم صفت زیبا را به آن اضافه کنیم، بسته به اینکه زیبا را پس از مضاف یا پس از مضاف‌الیه اسمی بیاوریم، با دو معنای مختلف روبه‌رو خواهیم شد:

۱) الف. اطاق زیبای خانه [۳۳ الف]^۱ (طاق زیباست)

ب. اطاق خانه زیبا [۳۳ ب] (خانه زیباست)

بنابراین، در جملهٔ دوم، زیبا به خانه بازمی‌گردد، نه به اطاق؛ اما در عبارت بالش پر هر صفتی را چه در جایگاه دوم و چه در جایگاه سوم بیاوریم، معنای عبارت تغییر نمی‌کند:

(۲) الف. بالش پر زیبا [۴۴ الف]

ب. بالش زیبای پر [۴۴ ب]

دوم اینکه اگر در عبارت هسته + مضاف‌الیه وصفی اسم دیگری را به‌مثابهٔ مضاف‌الیه دوم به عبارت بیفزاییم، آن اسم نه به مضاف‌الیه وصفی بلکه به هسته بازمی‌گردد:

(۳) الف. بالش پر [۴۷ الف]

ب. بالش پر ما [۴۷ ب]

در جملهٔ (۳ ب)، ما به بالش اشاره دارد نه به پر، اما در گروه‌های اسمی متشکل از هسته + مضاف‌الیه /اسمی، اگر اسم دیگری را درمقام مضاف‌الیه دوم به گروه اضافه کنیم، آن اسم به اسم بلافاصله پیش از خودش بازمی‌گردد، یعنی برای مثال در عبارت زیر، آن‌ها مضاف‌الیه باغ است و نه مضاف‌الیه در:

(۴) در باغ آن‌ها [۵۰ ب]

به نظر می‌رسد این دو معیار تشخیص مضاف‌الیه وصفی مهم‌تر از معیارهای دیگر هستند؛ زیرا دربارهٔ تمام مواردی که نویسندگان برای نمونه آورده‌اند، صادق هستند. در ادامه می‌بینیم که عبارت‌هایی وجود دارد که هرچند این دو معیار دربارهٔ آن‌ها صدق می‌کنند، معیارهای دیگر برایشان صادق نیستند. معیار سوم آن است که برای جمع‌بستن گروه اسمی هسته + مضاف‌الیه وصفی علامت جمع را به‌طور معمول، هم می‌توان به هسته متصل کرد و هم به مضاف‌الیه وصفی:

(۵) الف. بالش‌های پر [۵۱ الف]

ب. بالش‌پر [۵۱ ب]

از سوی دیگر، برای جمع‌بستن گروه اسمی هسته + مضاف‌الیه /اسمی علامت جمع را باید به‌الزام به هستهٔ گروه متصل کرد:

(۶) الف. اطاق‌های خانه [۵۳ الف]

ب. * اطاق خانه‌ها [۵۳ ب]

نویسندگان تأکید دارند که الگوی آهنگ در مثال (۵ ب) مانند اسم‌های مرکب است، اما در ادامهٔ پژوهش تأکید می‌کنند که در این موارد با اسم مرکب روبه‌رو نیستیم. باید توجه داشت که اگر بپذیریم

علامت جمع به گروه اسمی هم اضافه می‌شود، یکی از مهم‌ترین معیارهای صوری تشخیص کلمه مرکب را ازدست می‌دهیم و در این صورت، توصیف نحوی بسیار پیچیده خواهد شد، زیرا تمایز گروه نحوی و کلمه مرکب تضعیف می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۹۲). این مسئله با مبانی دستور وابستگی نیز که در آن تمایز مشخصی بین گروه نحوی و کلمه مرکب وجود دارد، سازگار نیست (طیب‌زاده، ۱۳۹۱). در بخش بعدی پژوهش، این دیدگاه را نقد خواهیم کرد؛ اما در بررسی معیار سوم، می‌بینیم که عبارت‌های گوناگونی وجود دارد (ازجمله برخی عبارت‌هایی که خود نویسندگان مثال می‌زنند) که در عین سازگاری با معیارهای قبلی، این معیار در مورد آن‌ها صادق نیست:

۷) الف. دانشجوی فیزیک درس‌خوان (معیار اول)

ب. دانشجوی فیزیک ما (معیار دوم)

ج. دانشجوه‌ای فیزیک / * دانشجوفیزیک‌ها (معیار سوم صادق نیست)

۸) الف. تیم فوتبال قوی (معیار اول)

ب. تیم فوتبال ما (معیار دوم)

ج. تیم‌های فوتبال / * تیم‌فوتبال‌ها (معیار سوم صادق نیست)

معیار چهارم آن است که مضاف‌الیه وصفی به‌طور معمول با هیچ وابسته پیشینی بسط‌پذیر نیست، ولی مضاف‌الیه اسمی با انواع وابسته‌های پیشین توصیف‌پذیر است.

۹) * بالشِ این پر [۵۵ ب]

۱۰) اطاقِ این خانه [۵۸ ب]

عبارت‌هایی را می‌توان مثال زد که در عین سازگاری با معیارهای قبلی، این معیار درمورد آن‌ها صدق نمی‌کند:

۱۱) الف. ایستگاه اتوبوسِ نزدیک (معیار اول)

ب. ایستگاه اتوبوس خیابان ما (معیار دوم)

ج. ایستگاه اتوبوس‌ها را رنگ زدند (معیار سوم)

د. ایستگاه این اتوبوس (معیار چهارم صدق نمی‌کند)

۱۲) الف. مدیر مدرسه لایق (معیار اول)

ب. مدیر مدرسه ما (معیار دوم)^۱

ج. یکی از مدیر مدرسه‌ها (معیار سوم)

د. مدیر این مدرسه (معیار چهارم صدق نمی‌کند)

در عین حال، باید توجه داشت در عبارت‌هایی که به‌گفته نویسنده‌گان، شامل مضاف‌الیه وصفی هستند، اسم دوم همواره در حالت عام به‌کار رفته و بنابراین آوردن کلمه اشاره از آنجا که این اسم را به مورد خاصی محدود می‌کند، اغلب باعث نادرستی یا بی‌معناشدن عبارت می‌شود؛ پس این معیار، به‌طور کلی معیار مناسبی برای تشخیص دو ساخت زبانی پیش‌گفته نیست.

معیار پنجم آن است که عبارت هسته + مضاف‌الیه وصفی را به‌طور معمول نمی‌توان طی فرایند فک^۲ اضافه، مقلوب کرد:

(۱۳) الف. بالش پر اینجاست [۶۱ الف]

ب. * پر بالشش اینجاست [۶۱ ب]

ازسوی دیگر، گروه اسمی هسته + مضاف‌الیه را می‌توان به‌راحتی مقلوب و فک^۲ اضافه کرد:

(۱۴) الف. اتاق خانه قشنگ است [۶۴ الف]

ب. خانه اتاقش قشنگ است [۶۴ ب]

در این موارد هم می‌بینیم مثال‌های نقضی که در بحث از معیارهای قبل به آن‌ها اشاره شد، برای این معیار نیز مثال نقض هستند:

(۱۵) اتوبوس ایستگاهش اینجاست.

(۱۶) مدرسه مدیرش اینجاست.

ششمین معیار آن است که به‌طور معمول برای پرسش از مضاف‌الیه وصفی، فقط می‌توان از ضمیر پرسشی چی استفاده کرد:

(۱۷) بالش پر [۶۷ الف]

بالش چی؟ [۶۷ ب]

ولی برای پرسش از مضاف‌الیه اسمی، از ضمائر پرسشی دیگری مثل کی، کی (چه کسی)، و کجا نیز

۱- می‌تواند هم به مدیر و هم به مدرسه مربوط باشد، ولی به‌رحال معیار دوم صادق است.

می‌توان استفاده کرد:

۱۸) الف. در باغ [۷۱ الف]

ب. در کجا؟ [۷۱ ب]

۱۹) الف. خانه علی [۷۲ الف]

ب. خانه کی؟ [۷۲ ب]

مثال‌های نقض این معیار عبارت‌اند از:

۲۰) الف. نماز صبح سُرُوقت (معیار اول)

ب. نماز صبح من قضا شد (معیار دوم)

ج. نمازهای صبح / نماز صبح‌ها را اینجا می‌خوانیم (معیار سوم)

د. ؟ نماز این صبح را زود خواندم (معیار چهارم)

هـ. ؟ صبح نمازش می‌چسبد (معیار پنجم)

و. نماز کی؟ (معیار ششم صادق نیست)

۲۱) الف. مدیر مدرسه لایق (معیار اول)

ب. مدیر کجا؟ (معیار ششم صادق نیست)

۲۲) الف. رئیس دانشکده سابق (معیار اول)

ب. یکی از رئیس دانشکده‌ها (معیار سوم)

ج. رئیس این دانشکده (معیار چهارم صادق نیست)

د. دانشکده رئیسش اینجا است (معیار پنجم صادق نیست)

هـ. رئیس کجا؟ (معیار ششم صادق نیست)

۲۳) الف. معاون وزیر سابق (معیار اول)^۱

ب. معاون وزیرها تا یک ماه آینده مشخص می‌شوند (معیار سوم)

ج. معاون این وزیر (معیار چهارم صادق نیست)

د. وزیر معاونش اینجا است (معیار پنجم صادق نیست)

۱- سابق می‌تواند به معاون یا به وزیر اشاره کند.

هـ معاون کی؟ (معیار ششم صادق نیست)

به این ترتیب، می‌بینیم مثال‌هایی که نویسندگان برای مضاف‌الیه وصفی به‌دست داده‌اند، به‌لحاظ رفتار زبانی، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند و نمی‌توان آن‌ها را در یک دسته قرار داد.

۳- تمایز اسم مرکب و گروه اسمی

نویسندگان (۱۳۹۴: ۱۶۹) بر این باورند که مضاف‌الیه وصفی را نمی‌توان بخشی از اسم مرکب دانست و سپس دلایلی ذکر می‌کنند. اول اینکه وندهای تصریفی مانند علامت جمع در اسم‌های مرکب، در میان دو اسم قرار نمی‌گیرند و سپس نمونه گل‌خانه را ذکر می‌کنند:

(۲۴) گل‌خانه‌ها/ * گل‌ها خانه [۷۴]

این در حالی است که باید نمونه‌ای مشابه بالش پر از میان اسم‌های مرکب هسته‌آغاز مثل چادرنماز را برای مقایسه انتخاب کرد. می‌بینیم که این معیار تشخیص مضاف‌الیه وصفی در مورد چادرنماز نیز صادق است:

(۲۵) چادرهای نماز/ چادرنمازها

دلیل دوم نویسندگان این است که حذف جزء دوم اسم مرکب باعث بدساخت شدن یا تغییر معنای آن می‌شود و باز هم گل‌خانه را برای نمونه ذکر می‌کنند:

(۲۶) الف. رفتیم به گل‌خانه [۷۵ الف]

ب. * رفتیم به گل [۷۵ ب]

حال آنکه در چادرنماز به‌راحتی می‌توان جزء دوم را حذف کرد:

(۲۷) الف. چادرنماز خریدم.

ب. چادر خریدم.

دلیل سوم آن‌ها این است که برای افزودن صفت به اسم مرکب، آن صفت باید در پایان اسم مرکب قرار گیرد و نه در میان آن:

(۲۸) الف. گل‌خانه فرانسوی [۷۹ الف]

ب. * گل فرانسوی خانه [۷۹ ب]

می‌بینیم که به‌راحتی می‌توان صفتی در میان اسم مرکب چادرنماز قرار داد:

(۲۹) الف. چادرنماز گل‌دار

ب. چادر گل‌دار نماز

دلیل چهارم نویسندگان این است که وقتی مضاف‌الیهی به اسم مرکب اضافه شود، آن مضاف‌الیه به کل اسم مرکب برمی‌گردد:

(۳۰) گلخانه ما (ما به کل گل‌خانه مربوط می‌شود) [۸۱ الف]

اما وقتی مضاف‌الیه به گروه‌های اسمی متشکل از یک اسم به‌علاوه یک مضاف‌الیه وصفی اضافه شود، آن مضاف‌الیه فقط به هسته گروه برمی‌گردد:

(۳۱) بالش پر من بالش مال من است، پر مال من نیست [۸۱ ب]

باید در نظر داشت که در این وضعیت، بالش پر به‌طور دقیق مثل کلمات مرکب هسته‌آغازی همچون چادرنماز، تخم‌مرغ و چرخ‌خیاطی عمل می‌کند:

(۳۲) چادرنماز من (من به چادر برمی‌گردد، نه نماز)

بنابراین هیچ‌یک از معیارهایی که نویسندگان برای تمایز اسم مرکب و مضاف‌الیه وصفی آورده‌اند، موجه نیست؛ از طرف دیگر، امکان افزودن وندهای تصریفی، از مهم‌ترین معیارهای تمایز کلمات مرکب با گروه‌های نحوی است (هاسپلمت و سیمز^۱، ۲۰۱۰: ۱۹۳) و اگر بپذیریم که وندهای تصریفی را می‌توان به گروه‌های نحوی نیز اضافه کرد، حداقل در توصیف گروه‌های نحوی زبان فارسی، با دشواری روبه‌رو خواهیم شد.

۴- جزء کلامی جدید

نویسندگان خاطرنشان می‌کنند که مضاف‌الیه وصفی، جزء کلامی جدیدی نیست و نمی‌توان یک جزء کلامی جدید برای تبیین ویژگی‌های مضاف‌الیه وصفی در نظر گرفت. استدلال آن‌ها برای رد این راه‌حل، آن است که مضاف‌الیه وصفی در ساخت‌های زبانی دیگر، رفتار عادی اسم را دارد و جزء کلامی جدیدی نیست؛ برای مثال پر در عبارت‌های دیگر، جمع بسته می‌شود یا هسته گروه اسمی واقع می‌شود:

(۳۳) پر سفید / خانه سفید [۸۲ الف]

۳۴) پرهای سفید/ خانه‌های سفید [۸۳ الف]

باید در نظر داشت که اگر قرار باشد جزء کلامی جدید به‌مثابه راه‌حلّ این مسئله بررسی شود، نمی‌توان استدلال کرد که رفتار مضاف‌الیه وصفی در ساخت‌های دیگر، همچون اسم است؛ برای مثال فرض کنید ببینیم که جنگ‌زده در مثال زیر، ویژگی‌های صفت را ندارد:

۳۵) جنگ‌زدگان به کشورهای همسایه مهاجرت کردند.

یکی از تبیین‌ها برای این رفتار جنگ‌زده آن است که بگوییم جنگ‌زده در این جمله در مقام اسم به‌کار رفته‌است. حال، آیا می‌توان گفت این تبیین به‌دلیل آنکه جنگ‌زده در ساخت‌های دیگر مثل کشورهای جنگ‌زده یا مردم جنگ‌زده همان رفتار صفت را دارد، قابل قبول نیست؟ به همین ترتیب، اگر بخواهیم تبیینی برپایه جزء کلام ارائه دهیم، باید برای مثال هر کدام از کلمات پریا پرس را دارای دو مدخل واژگانی در نظر بگیریم که یکی از آن‌ها اسم و دیگری یک جزء کلامی جدید است؛ البته درمورد برخی مضاف‌الیه‌های وصفی مثل پریا چرم، حتی می‌توان گفت که این جزء کلامی دوم همان صفت است. لازم به یادآوری است که نگارندگان این سطور، لزوماً با چنین راه‌حلی موافق نیستند؛ بلکه تنها به نقد چارچوب استدلالی نویسندگان پرداخته‌اند.

۵- تعریف جامع و مانع

نویسندگان در نهایت اظهار می‌دارند که تعیین اینکه آیا اسمی در نقش مضاف‌الیه اسمی به‌کار رفته یا مضاف‌الیه وصفی، «همواره منوط به گروه اسمی خاصی است که آن مضاف‌الیه در آن ظاهر شده است؛ یعنی فارغ از بافت نحوی و گاه حتی فارغ از بافت کلامی آن گروه اسمی نمی‌توان نوع مضاف‌الیه آن را تعیین کرد.» (همان: ۱۷۴). نویسندگان در این جمله، کلمه همواره را به‌کار می‌برند و تأکید دارند که فارغ از بافت نحوی نمی‌توان نوع مضاف‌الیه را تعیین کرد (آن‌ها برای بافت کلامی، کلمه گاه را به‌کار می‌برند). یک برداشت از این جمله می‌تواند آن باشد که حتی در مثال‌هایی که خود نویسندگان فارغ از بافت نحوی آورده‌اند، نمی‌توان مضاف‌الیه وصفی و مضاف‌الیه اسمی را تعیین کرد؛ به عبارت دیگر، برای مثال خانه در عبارت اطاق خانه (مثال‌های ۱ و ۶) ممکن است در یک بافت نحوی یا کلامی خاص، مضاف‌الیه وصفی باشد. اگر چنین باشد، با زیر سؤال رفتن مثال‌های دستوری و نادستوری پژوهش، کمابیش هیچ توصیف مشخصی از موضوع ارائه نشده است. برداشت دیگر از دیدگاه نویسندگان آن است که آن‌ها در جستارشان به نمونه‌های اعلامی مضاف‌الیه وصفی پرداخته‌اند که فارغ از بافت نیز معتبر

هستند و در نمونه‌های دیگر، ممکن است تشخیص این نوع مضاف‌الیه به بافت وابسته شود. نویسندگان در بخشی از مقاله به عبارت *پسران وزیر ناقص عقل* که در حکایتی از گلستان سعدی آمده اشاره می‌کنند و آن را شاهی برای بافت‌محوربودن تشخیص مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی می‌دانند؛ زیرا در این عبارت، *ناقص عقل* به *پسران* بازمی‌گردد نه به وزیر. باید توجه داشت اول اینکه تفسیرهای دیگری از این عبارت وجود دارد و برخی صاحب‌نظران معتقدند که *ناقص عقل* به وزیر بازمی‌گردد (برای دیدگاه‌های مختلف درمورد تحلیل این عبارت، ر.ک: مجد، ۱۳۹۰). حتی می‌توان این عبارت را بدون کسرۀ اضافه خواند: *پسران وزیر ناقص عقل*. در این صورت *ناقص عقل* به *پسران* بازمی‌گردد و با ساختی استثنایی نیز روبه‌رو نیستیم. دوم اینکه حتی اگر *ناقص عقل* در این مثال به *پسران* اشاره کند، روشن است که این عبارت حداقل در فارسی امروز نادستوری است، پس نمی‌توان آن را به‌مثابه شاهی برای توصیف زبان فارسی به‌کار برد.

اگر براساس نظر نویسندگان، عوامل بافتی را تا این حد در تمایز این دو نوع مضاف‌الیه مؤثر بدانیم، شاید نیازی نباشد که دو نقش مختلف برای مضاف‌الیه در نظر بگیریم، بلکه کافی است در توصیف ساخت نحوی گروه اسمی در زبان فارسی مشخص کنیم که اسم دوم در برخی شرایط بافتی می‌تواند همراه با هسته جمع بسته شود یا همراه هسته با صفت و اسم دیگری توصیف شود؛ از دیگرسو، حداقل می‌توانیم این شرایط بافتی را تا اندازه‌ای محدود کنیم، برای مثال اگر اسم دوم، اسم خاص باشد، یا به مصداقی خاص اشاره کند، دیگر نمی‌توان صفت را پس از اسم دوم آورد یا اینکه این شرایط بافتی درمورد نام نهادها یا عبارت‌هایی که در دستورهای سنی باعنوان *اضافه توضیحی* توصیف شده، همواره صادق است.

۶- نتیجه‌گیری

در نوشتار پیش رو به نقد تمایز *مضاف‌الیه اسمی* و *مضاف‌الیه وصفی* در توصیف ساخت‌های اضافه در زبان فارسی پرداخته شد. ابتدا نشان دادیم معیارهایی که نویسندگان برای تشخیص مضاف‌الیه وصفی ارائه می‌دهند، به‌هیچ‌وجه نتایج یک‌دستی ندارند و میان این معیارها تضاد وجود دارد؛ به‌عبارت دیگر، این معیارها درباره برخی عبارت‌ها صدق می‌کنند و با برخی دیگر ناسازگار هستند؛ سپس استدلال کردیم تمایزهایی که نویسندگان میان اسم مرکب و ساخت هسته + *مضاف‌الیه وصفی* قائل می‌شوند، معتبر نیستند و می‌توان بسیاری از مثال‌هایی را که آن‌ها به‌منزله نمونه‌های اعلای ساخت هسته + *مضاف‌الیه وصفی* ارائه می‌دهند، اسم‌های مرکب هسته‌آغاز به‌شمار آورد که هنوز در تمام موارد

کاربردشان به اسم مرکب تبدیل نشده‌اند و به‌مثابه گروه اسمی هم به کار می‌روند. در نهایت، به نقد کلیت توصیف نویسندگان پرداختیم و نشان دادیم راهی طولانی تا توصیف جامع ساخت‌های اضافه زبان فارسی در پیش داریم؛ البته روشن است که مقاله نویسندگان گامی مهم در این مسیر به‌شمار می‌آید و باید آن را مغتنم شمرد.

منابع

- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲). / اسم و صفت مرکب در زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی. تهران: مرکز.
- و نوید برادران همتی (۱۳۹۴). دو نوع وابسته اضافه‌ای در زبان فارسی: مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی. / ادب‌پژوهی، ۹ (۳۲)، ۱۵۱-۱۷۲.
- مجد، امید (۱۳۹۰). دو تحلیل تازه از ساختمان صفات در زبان فارسی با توجه به: ۱. پسران وزیر ناقص‌عقل، ۲. تائی تأنیث. فصلنامه زبان و ادب پارسی، ۱۵ (۴۷)، ۳۹-۵۰.

Reference

Haspelmath, M. & A. D. Sims (2010). *Understanding Morphology*. 2nd edition. London: HodderEducation.